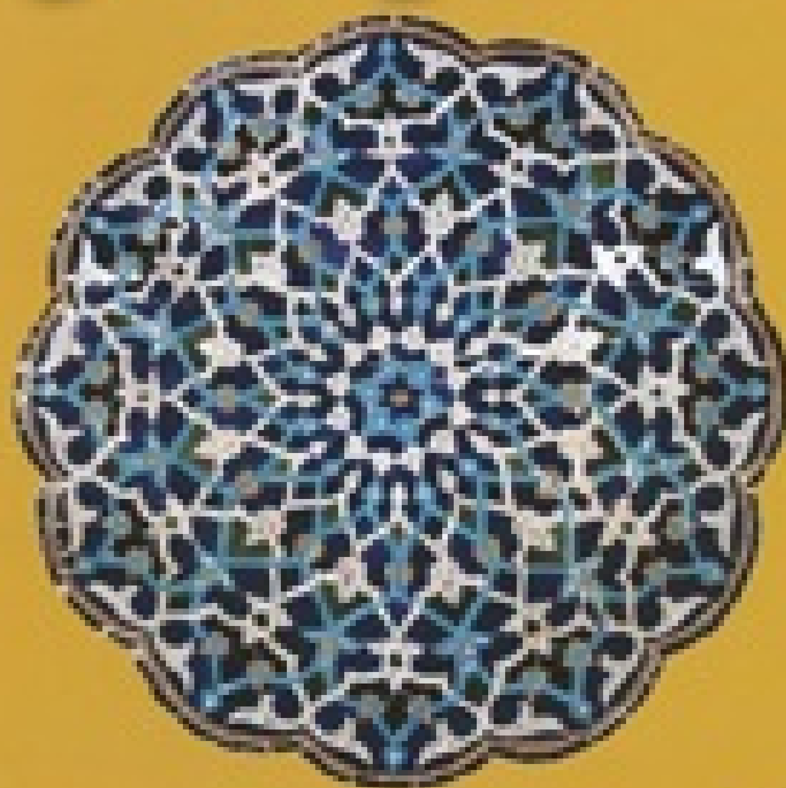
باز تعریف تجمل گرایی از منظر قرآن کریم



مهدی عارفی جو

بسم الله الرحمن الرحیم

باز تعریف تجمل گرایی از منظر قرآن کریم

نویسنده:

مهدی عارفی جو

ناشر چاپی:

مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

باز تعریف تجمل گرایی از منظر قرآن کریم

مشخصات کتاب

نگارش : مهدی عارفی جو

تقدیم به

بسم الله الرحمن الرحیم

نیّر اعظم،رحمهٔ للعالمین و رأفهٔ للمؤمنین، نورالله الذی یستضآء به حضرت محمد بن عبدالله صلّی الله علیه وآله والسّلم،شجرهٔ النبوهٔ، موضع الرسالهٔ و مختلف الملائکهٔ.

و جانشینان بر حق او به ویژه نخستین آنان، باب حکمهٔ ربّ العالمین و خازن وحیه و عیبهٔ علمه،اسد الله الغالب، علی بن ابی طالب علیه السّلام و نیز غریب الغرباء و قتیل الظّمآء حضرت سیّد الشهداء حسین بن علی علیه السّلام او که سرخی عاشقی را بر سینه آفتاب نشاند تا تلألؤ و حرارتش حیات بخش عالمی باشد به گستره تاریخ.

و تقدیم به او که بر این خورشید اقتدا نمود تا سرخی عشق را به افق سبز انتظار پیوند دهد، المتخیرهٔ الإعادهٔ الملّهٔ و الشریعهٔ، المؤمّل الإحیاء الکتاب و حدوده، حجهٔ بن الحسن العسکری عجّل الله تعالی فرجه الشّریف.

سپاس

حمد و ثنای بی حد مخصوص خداوندی که نعمت اندیشه ورزی و قدرت کسب معرفت را به انسان ارزانی داشت تا از آن بهره گرفته و مراتب تعالی را بپیماید؛همو که سزاوار ستایش ابدی وازلی است.

خداوند زیبا و زیبا آفرینی که انسان را به عنوان اشرف مخلوقات در زیباترین صورت و سیرت خلق نمود تا وی والاترین زینت زمین از میان آفریدگان باشد و نیز نعمت بی دریغ خویش را ارزانی مان داشت.

اکنون که به فضل پروردگار یکتا و با لطف و عنایت اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السّلام این نوشتار را به اتمام رساندم وظیفه خویش می دانم تا از بزرگوارانی که در تهیه این پژوهش این حقیر را یاری رسانده اند کمال قدردانی را نمایم.

مقدمه

خداوند تبارک و تعالی مستجمع والاترین صفات و عالی ترین مقام ها است و بلکه خود صاحب وآفریننده این صفات می باشد، او که ابدی و لایزالی است صفاتش نیز چنین است.

یکی از صفات الهی زیبایی و جمال است واز طرفی هر صفتی از حق به مخلوق تسری می یابد،و هر موجودی جزئی از آن صفات را دارا می باشد و آن را به نمایش می گذارد.

زیبایی نیز از این امر مستثنی نیست؛ به تعبیری دیگر زیبایی حق و کامل، خداوند متعال است واز جانب خدا در خلق به ودیعه نهاده شده است.

از دگر سو یکی از صفات خداوندی زیبایی خواهی است که به طور قطع در موجودات نیز شعاعی ازآن نمودار است و هر موجودی به حکم فطرت و غریزه خویش به دنبال زیبایی ها است و از آنجا که همه موجودات مخلوق خداوند تبارک و تعالی هستند:«الله

خالق کلّ شئ» (الزمر/۶۲)

و خداست که همه چیز راآفریده است و هر چه را آفریده در نهایت زیبایی وآراستگی خلق کرده است: «الذی احسن کلّ شئ خلقه» (السجده/۷)

از همین رو این جهان سراسر زیبایی و زینت شده است و بنابر این، هر کدام از موجودات می توانند بااندکی پی جویی، زیبای خود را پیدا نموده و در کنارش به آرامش برسند و نیاز فطری خویش را ارضاء نمایند و بدین ترتیب این موجودات خود محدود بوده وافق اهدافشان بسیار ساده و فرودین است و به همین جهت در قالبی محدود به نهایت لذت می رسند.

دراین میان،انسان، مسجود ملائکه و به عنوان اشرف مخلوقات و خلیفه خداوند بر روی زمین قرار دارد واز همه موجودات به خداوند نزدیک تراست که به همین دلیل نیز صفات الهی در او عالی تر از موجودات دیگر ظهور و بروز دارد. زیبایی و زیبایی خواهی نیز از همین سنخ می باشد که این نشان می دهد وی بیش از سایر موجودات نیاز به زیبایی دارد و به دنبال آن است لکن چون وجودش رو به کمال است و کمال خواه می باشد در تعالی هیچ صفتی سیری پذیری ندارد و هیچ نیازی در او نیست که به اغناء و رضایت برسد چه اینکه این جهان محدود بوده و نمی تواند پاسخگوی او باشد واین باعث می شود تا این موجود هیچ گاه به سکون و آرامش کامل نگراید و بلکه هماره در صدد یافتن راهی برای ارضاء خواسته ها و نیازهای خویش است.

حال آنکه مسیر پُر فراز و فرود و خطر پذیر پاسخگویی به نیازها؛ بدون همراه برای این نابلد راه بسیار سخت و جان فرسا است و حتی وی را به شکست و درّه هلاکت می کشاند.

به همین جهت اگر انسان ها به ثقل اکبر و در کنار آن ثقل اصغر تمسک بجویند از هر خطری در امان خواهند بود و در سلامت مسیر کمال را طی می نمایند و در سرای پسین به آرزوی خویش نائل می گردند.

از همین رو در این نوشتار سعی بر این شده است تا با تبیین مفهوم و نوع نگره قرآن به تجملات و تجمل گرایی، زمینه تمسک جستن از این کتاب آسمانی دراین ساحت برای رهروان حق و عدالت میسر گردد و بتوان سبک زندگی مورد انتظار دین اسلام را در زمینه تجملات در نهاد خانواده و بالطبع اجتماع پیاده سازی نمود؛ باشد که مقبول صاحب و حافظ این کتاب، خداوند قاهر دانا قرار گیرد.

الهی تقبل هذا القلیل من العبد الحقیر والحمد لله رب العالمین

طرح موضوع

عنصر تجملات و زیبایی یکی از مهم ترین مقولاتی است که درآفرینش وجود دارد و خداوند خود زیباترین است و هر چه از این زیبای مطلق آفریده شده نیز به سیره زیبایی متصف است که این امر باعث گردیده تا نظام آفرینش سراسر به حضور آفریدگان زیبا زینت داده شود؛ بنابر این، تمام عالم دارای تجملات است.

در این میان انسان به عنوان اشرف مخلوقات گرایش بسیاری به تجملات و زیبایی دارد و به خالق خویش اقتدا کرده و همچون او دوستدار زیبایی و تجملات است و می خواهد از این عنصر به شکل گسترده در زندگی استفاده نماید.

به همین جهت در این نوشتار سعی گشته تا با معناشناسی واژه تجمل و واژگان مشابه آن و نیز تبیین مفاهیم مرتبط با موضوع مذکور و از منظر قرآن کریم، زینت و تجمل گرایی وجودش مطلوب، بلکه ضروری است و گاه بدان امر نموده است اما این دین با ارائه دلایل و ویژگی هایی، افراط در تجمل گرایی را مذموم می داند و با تبیین زمینه ها و آثار چنین گرایش افراطی نسبت بدان هشدار می دهد.

اهمیت بحث

یکی از امیال نهفته در ذات انسان غریزه زینت و احساس تجمل است؛انسان چه مرد و چه زن همواره باآراستن خود به انواع تجملات همچون لباس زیبا، به کارگیری بوی خوش، داشتن اندام مناسب و پوشیدن انواع جواهرات و تزئینات خواسته است بخشی از شخصیت خویش را به نمایش بگذارد اگر چه جلوه غریزه تجمل گرایی در مورد زنان از نمود خاصی برخوردار است اما هرگز قلمرو آن محدود به زمان و مکان خاص و فرد خاصی نمی باشد.

که در این میان، بسیار شده است که انسان ها در گرایش به زینت و تجملات راه افراط و تفریط را پیش کشیده واز مسیر منحرف گردیده اند.

از این رو و در زمان پیامبراعظم صلّی الله علیه وآله والسّلم سعی شد تا مردم از راه افراط و تفریط دور و مشی اعتدال پیشه نمایند که برای رسیدن به این مهم با تشکیل حکومت اسلامی به مرکزیت مدینه و با استفاده از قدرت حاکمیت و همزمان با توسعه قلمرو اسلام، تمدن اسلامی پی ریزی واجرایی شد که طی آن نشانه های کفر و شرک از ظاهر و باطن واندیشه های جامعه اسلامی رخت بربست و شعائراسلامی جایگزین آن شد واین روند رو به رشد ادامه داشت و بیش از پیش تمدن اسلامی در جامعه نهادینه می شد تاآن که نبی اعظم صلّی الله علیه وآله والسّلم رحلت فرمودند و پس ازایشان حاکمانی بر مسند قدرت تکیه زدند که تن پوش حکومت برای آنان دوخته نشده بود واین مفسدان شایسته آن نبودند و به همین جهت تا پیش از حکومت علوی جامعه از تمدن اسلامی عقب ماند و این مهم به کناری رفت و فراموش گردید که در زمان حکومت علوی سعی براحیای این تمدن شد که البته بدخواهان آن حکومت اجازه و فرصت احیای کامل را ندادند واندکی بعد، حکومت، دگربار به دست فاسقان و مفسدان افتاد واین روند ادامه داشت واگر چه در این رهگذر برخی حکومت های شیعی مانند آل بویه و حکومت سادات مرعشی در شمال ایران وامثال آن ها وجود داشت لکن نوعاً دچار ضعف شده و نسخ گشت تا آن که در سال۱۳۵۷ه.ش با اراده ملت ایران و رهبری هوشمندانه معمار کبیرانقلاب اسلامی حضرت امام خمینی قدسّ الله نفسه الزّکیّه حکومت اسلامی دگربار تشکیل گردید و در جغرافیایی به وسعت ایران نظامی با حاکمیت صالحان آغاز گردید که از همان ابتدا ابتنا بر احیای تمدن اسلامی بود لکن باز نیز بدخواهان فرصت را سلب نمودند و با تحمیل جنگ و ترور سعی کردند مانع از رسیدن به موفقیت این نظام گردند تاآن که در سال های اخیر با رهبری حکیمانه امام خامنه ای أیّده بروح القدس و قدرت گرفتن نظام مذکور گفتمان تمدن سازی نوین اسلامی دگربار مطرح گردید و بنا برانتظار معظّمٌ له می باید جوانان و دانشگاهیان دراین حوزه ورودی وسیع و هوشیارانه داشته باشند چه اینکه به فرموده حضرتشان مصداق عینی و خارجی برای پیشرفت با مفهوم اسلامی آن ایجاد تمدن نوین اسلامی است. و این تمدن دو ساحت دارد: یک ساحت ابزاری و دیگری ساحت حقیقی واساسی است که این مورد دوم تعریف می شود به سبک زندگی اسلامی و در ابر منظومه مفهومی تمدن نوین اسلامی سبک زندگی مهم ترین نقش را ایفا می نماید که خود این سبک نیز مجموعه ای است منظومه وار که ساحت های مختلف زندگی را شامل می شود و زینت و تجملات یکی از کلیدی ترین این بخش ها است چه اینکه هماره تاریخ خط مقدم هجوم دشمنان اسلام به باورداشت ها و بنیه جوامع اسلامی از طریق تجملات و زینت ها بوده و بالطبع خط مقدم آسیب پذیری جوامع اسلامی نیز همین عنصر می باشد بدین نحو که دشمنان اسلام با ملحوظ دانستن گرایش شدید انسان به زینت و تجملات به سرگرم نمودن مسلمانان به این امور مباردت نموده وآنان را غافل از ارزش های انسانی واسلامی می نمایند و در این صورت است که هویت اسلامی فراموش گشته و دیگر چنین جامعه ای دارای قدرت نخواهد بود چه اینکه در مکتب دفاعی اسلام آنچه به عنوان قدرت مطرح است بیش و پیش ازآنکه تسلیحات نظامی وادوات جنگی باشد قدرت ایدئولوژیکی این دین است واین امر باعث گردیده تا دشمنان اسلام در طول تاریخ واز زمان نبوی تا بدین روز با وجود قدرت برتر مادی نتوانند پیروز نبرد گردند اما آن زمان که باورداشت ها وایدئولوژی های اسلام در جوامع مربوط به آن به فراموشی سپرده شد

دیگر آن جامعه قدرت نداشته و سلطه کفار را بر خود خواهد دید که نمونه محسوس آن اکثر جوامع اسلامی بلکه تمام آنان در دنیای امروزاست به جز جامعه قدرتمند ایران اسلامی که به همین جهت نیز این نظام بر خود فرض می داند تا به ترسیم تمدن نوین اسلامی همت گمارد و در این میان این پژوهش نیز خود را موظف دانسته تا با پرداخت به موضوع تجملات و تجمل گرایی، باز تعریفی از آن را با عنایت به قرآن کریم به عنوان ثقل اکبر ارائه نماید و در واقع با توجه به شاخص هایی که کتاب مذکور دراین زمینه بیان نموده نوع نگره این کتاب مقدس نسبت به سبک تجملات و زینت ها در زندگی مسلمانان بپردازد تا راهنمایی برای تشنگان اسلام و پیروان سبک زندگی مطلوب آن و پاسخی باشد برای مکاتب و نحله هایی که برخی اعتقاد به مادی گرایی محض داشته و آخرت جویی و حتی آخرت پژوهی را امری بیهوده دانسته اند و نیز دیگر مکاتبی که زُهد پیشگی مطلق و رُهبانیت را ارزش دانسته و معتقدند زمانی آدمی در سعادت و مسیر هدفش گام بر می دارد که رُهبانیت پیشه کرده و زندگی دنیا را ترک گوید و هیچ میزان وابستگی بدان نداشته باشد و جالب آن که این نحله ها محدود به دین و مذهب خاصی نشده و هم دراسلام چنین جرایانات انحرافی وجود دارد و هم در سایر ادیان و بنابر این، شبهات مطروحه فراادیانی و فرا محیطی است و این در صورتی است که اسلام چون دیگر برنامه هایش گفتمان اعتدال و میانه روی را مطلوب دانسته و بدان می پردازد.

اهداف پژوهش

۱-رسیدن به مفهوم و نوع نگره قرآن به تجملات .
۲- نگرش علمی و فارغ از داوری سیاسی به موضوع تجملات و تجمل گرایی. چه اینکه در دنیای امروز بیش و پیش ازآن که بدین موضوع، علمی نگریسته شود، نگاهی سیاسی بوده و حکومت ها و مناشئ قدرت، خود را درآسیب شناسی و تصمیم گیری دراین زمینه دخیل دیده و به دنبال رسیدن به منافع واهداف خود از طرح این مباحث هستند.
۳- تبیین سبک زندگی اسلامی درساحت کاربست تجملات، به گونه ای که بتواند الگوی مناسب و واضحی برای زندگی دوستداران این دین بوده و پاسخگوی شبهات نحل مختلف درباره ممدوح یا مذموم دانستن زینت ها و تجملات در زندگی و دلبستن یاعدم وابستگی به آن باشد.

پیشینه پژوهش

تجملات ابر مفهومی هستند که از گذشته تا کنون مورد توجه عامه مردم و نیز نخبگان جامعه بوده است و هر کدام از خواص جامعه به فراخور حوزه فعالیتی خویش سعی نموده اند که به گونه ای در این موضوع ورود داشته باشند هر چند گاه سطحی و ناشیانه یا حتی غلط و نابخردانه.
پیش از ظهور اسلام نوع رفتارهایی که به مقوله تجملات بوده یا دچار افراط و دنیا پذیری و تجمل پرستی بوده که مکاتب مادی گرااز جمله سر منشاءهای آن هستند و یا دچار تفریط و زُهد گزینی مطلق بوده است که مکتب عرفانی بودیسم وآئین زرتشت وادیان تحریف شده یهودیت و مسیحیت مواردی هستند که نسبت به بهره گیری از تجملات روی خوش نشان نداده اند و بعضاً نیز تحریم و یا دعوت به سوی رهبانیت نموده اند.
لکن دین اسلام با شعار اعتدال به ظهور رسید واین آئین که تکمیل کننده و خاتم ادیان پیشین خود بود و باید پاسخگوی تمام نیازهای واقعی انسان ها باشد، دارای جامعیتی بی نظیر است که برای همه عرصه های زندگی بشر برنامه ای ویژه و حکیمانه داشته و ارائه می دهد.
آئین مذکور به دور از هر گونه پیش داوری به رد و طرد کامل آئین های پیشین خود نپرداخت بلکه چون امضاءکننده آئین های

قبلی بود روش تحکیمش نیز متناسب با همین ویژگی اجرا شد بدین معنا که در روش تحکیم اسلامی،احکام به دو گونه کلی تأسیسی وامضائی تقسیم شده و به همین جهت گاه فرمان به نسخ قوانین می دهد و یاآنکه اصلاح می نماید و گاه آن را تایید می کند.

دراین میان تجملات نیز از دسته احکام امضائی و اصلاحی بوده و به گواهی آیات و روایات،اسلام در موردآنان مشی طرد و نسخ را پیش نگرفته است؛ به تعبیر دیگر اصل آراستگی و تجمل گرایی را پذیرفته و ممنوع نکرده است: «قُلْ مَنْ حَرَّمَ زينَةَ اللَّهِ الَّتى أَخْرَجَ لِعِبادِهِ وَ الطَّيِّباتِ مِنَ الرِّزْق...». (الاعراف/۳۲) .

لکن در میان آیات مختلف قرآن با ارائه ویژگی هایی برای تجملات و گرایش به آن ها محدوده ای تعیین نموده است.

تبیین این ویژگی ها و توضیح و تفسیرآن بر عهده نبی اعظم صلّی الله علیه وآله والسّلم «وَ أَنْزَلْنا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ ما نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُون». (النحل/۴۴) و اهل بیت طاهرینش علیهم صلوات الله بوده که این امور باعث شد تا مردم با سبک زندگی مطلوب اسلامی در حوزه تجملات آشنا شده و آهنگ کاربست آن را در زندگی خویش داشته باشند که ناگاه حکومت پس از پیامبر صلّی الله علیه وآله والسّلم به دست نااهلان افتاد و آنان که خود سمبل تجمل پرستی و زینت گرایی شدید و اسراف واتراف بودند، مردم را نیز از باورداشت های خود و میراث نبوی دور نمودند و جامعه مخصوصاً زمان عثمان بن عفان رو به سقوط اخلاقی و انحطاطات اجتماعی رفت و تجمل پرستی و دنیا گرایی محض بیش از هر زمان دامن گیر جامعه اسلامی گشت که البته با وقفه کوتاه پنج ساله در زمان حکومت علوی پس ازآن دگربار این روند ادامه یافت؛البته نباید دراین میان نقش اصلاح گرایانه حکومت علوی و نیز تلاش های ائمه اطهار علیهم صلوات الله را نادیده گرفت لکن آنچه وجود داشت مخالفت جریان ستیزه جویی بود که هم در زمانه علوی این مشی را بر خلاف مقاصد شوم خود و مایه ضرر به خویش دیده و باآن مبارزه نمودند و هم در دوران دیگرائمه علیهم صلوات الله که حتی دارای حکومتی هم نبودند به شکلی شدیدتر دیده می شد که همین امور باعث گردید تا خوی اسراف و دنیا منشی از جامعه اسلامی رخت بر نبندد.

از همین رو نخبگان به ویژه عالمان پیرو مکتب اهل بیت عصمت علیهم صلوات الله بر خود فرض دیدند تا با اشاعه فرهنگ و سبک زندگی مورد انتظار اسلام به سیره پیشوایان خویش تمسک نموده و یارای آن بزرگواران باشند که از همین رو پژوهش هایی در این زمینه صورت گرفت که عمدتاً به شکل گردآوری فرمایشات و نصایح آن بزرگواران بود از جمله علی بن مهزیار اهوازی که از یاران امام رضا علیه السّلام و امام جواد علیه السّلام بود، کتابی تالیف نمود با عنوان «التجمل و المروءة».

و نیز معاصر وی، حسین بن سعید اهوازی (م۲۵۴ق) تمام فقه را درابوابی دسته بندی نموده و مجموعه ای بنام ثلاثون تالیف کرده که یکی از کتاب های آن «المروءة» است.

همچنین معاصر ایشان، محمد بن عیسی بن عبید یقطین (م۲۵۴ق) کتابی به نام «التجمل و المروءة» تالیف نمود.

احمد بن خالد برقی نیز دیگر عالمی است که در این زمینه دو کتاب نگاشت، یکی کتاب«الزّی» و دیگری «الزینة» بوده است؛ احمد بن محمد بن حسین قمی (م۲۵۰ق) یکی دیگراز رهروان ائمه علیهم صلوات الله می باشد که در این باره کتاب «التجمل»و کتاب «الزینة » راتالیف نموده است.

این روند علمی پس از سپری شدن دوران حضورائمه علیهم صلوات الله نیز ادامه پیدا کرد و محدثین و فقها کتب واصول روایی جا مانده از اصحاب ائمه علیهم صلوات الله را جمع آوری نموده و احکام و مسائل پیش آمده فقهی را از میان آن ها استنباط واستخراج می نموده که نخستین مجموعه فقهی و جامعی که به دست ما رسیده مجموعه روایی محمدبن یعقوب کلینی (م۳۲۴ق) به نام کافی است که ایشان در جلد ششم این مجموعه کتابی تحت عنوان «الذی والتجمل» با۵۳۳روایت آورده است و از این دوران به بعد که عصر فقها و مجتهدین آغاز می شود کتب فقها بیشتر جنبه استنباطی و اجتهادی داشته و اکثراً به مسائل مبتلا به توجه کرده اند لذا

کمتر رساله مستقلی دراین زمینه در زمان معاصر به چشم می خورد.

بنابر این، گرچه در میان عالمان مسلمان به بحث از زینت در قرآن و حدیث اهتمام ورزیده شده و در کتب تفسیری،اخلاقی، فقهی و حدیثی به آن بذل توجه شده لیکن تا به امروز پژوهش جامع و دقیقی نسبت به نگرش قرآن به تجملات انجام نگرفته و عمدتاً به پاره ای از مطالب مرتبط با این مهم پرداخته اند که به طور کلی و ناقص است که البته زحمات آنان قابل ستایش و تقدیر است.

پرسش های پژوهش

مهم ترین پرسش هایی که در این پژوهش در صدد پاسخگویی به آن ها هستیم، عبارتند از:

۱.مفهوم و مقصود از زینت در قرآن چیست؟

۲. تجمل گرایی چیست و افراط در آن چگونه است؟

۳. زمینه های ایجاد تجمل گرایی افراطی چیست؟

۴. پی آمد های افرط در تجمل گرایی کدام است؟

فرضیه های پژوهش

در راستای پاسخگویی به سؤالات پژوهش، فرضیه های مورد نظر عبارتند از:

۱.زینت در قرآن به معنای هر آن چیز زیبایی است که ضمیمه چیز دیگری شود وآن را آراسته و زیبا نماید واین مفهوم متضاد زشتی می باشد.

۲. مراداز تجمل گرایی افراطی رغبت نمودن به تجملات و توجه به ظواهر زندگی و نوعی زیبایی دوستی است که از مشی اعتدال به کناره و انحراف رفته و راه افراط را بپیماید.

۳. از منظر سبک زندگی اسلامی، زینت و تجمل گرایی وجودش مطلوب، بلکه ضروری است و گاه بدان امر نموده است اما این دین با ارائه دلایل و ویژگی هایی،افراط در تجمل گرایی را مذموم می داند و با تبیین زمینه ها و آثار چنین گرایش افراطی نسبت بدان هشدار می دهد.

روش پژوهش

پژوهش حاضر،از حیث روش تحقیق توصیفی- تحلیلی است و روش گردآوری اطلاعات، کتابخانه ای می باشد. ابزارهای گردآوری اطلاعات نیز عبارت است از: مطالعه و فیش برداری، استفاده از سیستم های اطلاع رسانی رایانه ای مانند سایت نورمگز (http://noormagz.com) و مجموعه مقالات و کتاب هایی در کتابخانه تخصصی علوم قرآن، کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی، کتابخانه مدرسه عالی هنر، کتابخانه دانشگاه علوم و معارف قرآن.

فصل اول: معناشناسی واژگان

اشاره

نخستین مرحله در هر پژوهشی، روشن نمودن معنای لغوی موضوع پژوهش است. از این رو، ما نیز پیش از هر سخنی به معنای واژه «زینت» و سپس معنای واژگان مشابه آن می پردازیم.

گفتار اول: معنای واژه «زینت»

در کتب معروف لغت برای کلمه «زینت» معانی مختلفی ذکر شده است که در نهایت یک معنااز آن ایفاد می گردد.از جمله:

۱.«الزَّینُ نَقیضُ الشَّین...والزّینهُ جامعٌ لِکلِّ مایَتزَیَّنُ بهٔ» : زیبایی نقیض زشتی است...و زینت هرآنچه که به واسطه آن آراسته شود را در بردارد.

۲.«الزاء والیاء والنون اصلٌ صحیحٌ یدلُّ علی حُسنِ الشَّی وَتحسینه فالزَّینُ نقیضُ الشّین» : ماده«زین»یک ریشه دارد و بر زیبایی و زیبا سازی دلالت می کند و متضاد آن «شین» به معنای زشتی و ننگ است.

۳.«الزِّینَهُ الحقیقیّهٔ: ما لایشینُ الإنسان فی شیء من أحواله لا فی الدّنیا، و لا فی الآخرهٔ، فأمّا ما یزینه فی حالهٍ دون حالهٔ فهو من وجه شین، و الزِّینَهُ بالقولِ المجمل ثلاث: زینهٔ نفسیّهٔ کالعلم، و الاعتقادات الحسنهٔ،و زینهٔ بدنیّهٔ، کالقوّهٔ و طول القامهٔ،و زینهٔ خارجیّهٔ کالمال و الجاه» :زینت حقیقی آن چیزی است که انسان را در هیچ یک از حالاتش نه در دنیاو نه درآخرت زشت نمی سازد.اماآنچه که انسان را در حالتی غیر از حالت دیگر زینت دهداز جهتی به معنای زشتی است ولی زینت در کوتاه سخن سه گونه است: زینت نفسانی مانند علم و اعتقادات نیکو، و زینت بدنی مثل نیرومندی و بلندی قامت، و زینت خارجی یعنی مثل مال و مقام.

۴.«الزّین،خلاف الشین وجمعه اَزیان...الزّینه والزّونه اسم جامعٌ لماتزین به»

ابن منظور در ذیل آیه۳۱سوره مبارکه نور در معنای واژه زینت در آن آیه اشاره به زینت باطنی و ظاهری نموده و می نویسد: «معناهُ لا یبدینَ الزّینهٔ الباطنَهٔ کالمِخْنقهٔ و الخَلْخال و الدُّمْلُج و السِّوار و الذی یظهر هو الثّیاب و الوجه» :

زنان زینت باطنی مثل گردنبند، خلخال، بازوبند و النگو را آشکار نکنند و لباس وصورت زینت ظاهری است.

۵.«زَانَ:الشَّیءُ صَاحِبَهُ (زَیْناً) مِنْ بَابِ سَار وَ (أَزَانَهُ) (إِزَانَهً) مِثْلُهُ وَ الاسْمُ (الزِّینَهُ) و (زَیَّنْتُهُ) (تَزْییناً) مِثْلُهُ و (الزَّیْنُ) نَقِیضُ الشَّیْن»

۶.«زین آراستن و زینه آرایش و تزیین آراستن است و زان یزن زینا یعنی نیکو گردانیدن، زیبا کردن،آرایش دادن وآراسته نمودن است».

۷.«حقیقهٔ الزّینهٔ عبارهٔ عن حسن فی ظاهر شیءٍ سواء کان بالعرض أو بالذّات، فالزینهٔ فی المرأهٔ: کلّ ما یتراءی و یتظاهر و یتجلّی من محاسن المرأهٔ، فتشمل الوجه و الیدین وسبق فی الحلی انّه مخصوص بالزینهٔ العرضیّهٔ، بخلاف الزینهٔ و قد غفل عن هذه الحقیقهٔ: بعض المؤلّفین و فسّروا الزینهٔ بالحلیهٔ» :حقیقت زینت، عبارت است از نیکویی در ظاهر هر چیز، خواه عرضی یا ذاتی باشد پس زینت در زن هر آن چیزی است که از زیبایی هاو نیکویی هایش آشکار می شود که مشتمل بر صورت و دست هاست و بر حلی (حلیه) تقدم دارد چه اینکه آن مخصوص زینت عرضی است و بعضی مؤلفین از این حقیقت غفلت کرده و زینت را تفسیر به حلیه کرده اند.

بنابر این، در میان اربابان لغت «زینت» هر آن چیزی است که به وسیله آن چیز دیگری آراسته و زیبا می شود یعنی زیبا سازی می نماید که به دو گونه ظاهری و باطنی و به نظر برخی به سه گونه نفسانی، بدنی و خارجی تقسیم می شود واین مفهوم متضاد زشتی می باشد.

اغلب مفسران نیز همان مطلبی را در تعریف معنای «زینت»اشاره نموده اند که لغویون تعریف کرده اند،اکنون نظر برخی از مفسران را به اختصار مطرح می کنیم:

۱.«الزّینهٔ هی اللبسهٔ الحسنهٔ ویسمّی مایتزین به زینهٔ کالثّیاب الجمیلهٔ و الحلیهٔ و نحوذلک» : پوشیدنی های حسن و نیکو زینت نامیده شده و وسائل و چیزهایی که به وسیله آن زینت می کنند مانند لباس جمیل و زیبا، زیور وامثال آن نیز می گویند.

۲.«الزینة ماتزینت به المرأة من الحلی اوالکحل او الخضاب» :زینت به چیزهایی گفته می شودکه زن خود را به آن هاآرایش می دهد مانند زیور یا سرمه یا حنا.

۳.«الزینة تحسین الشئ بغیره من لبسه اوحلیة اوهیئه» :زینت،آراستن چیزی به وسیله چیز دیگری از جامه یا زیور است.

وی در جای دیگری درباره نظر کردن به زینت زنان می گوید:«الزینة زینتان ظاهرة وباطنة فالظاهرة لایجب سترها ولایحرم النظر الیها» :زینت بر دو قسم است،آشکار و پنهان. زینت آشکار لازم نیست پوشیده شود و می توان به آن نظرافکند.

۴.«الزینة مایتزین به من لباس اوحلیّ اوفراش اوغیرذلک» : زینت یعنی چیزی که مایه آراستگی است، از قبیل زیورآلات، لباس، فرش و جز این ها.

۵.«اعلم أنّ الزینة اسم یقع علی محاسن الخلق التی خلقهاالله تعالی وعلی سائرمایتزین به الانسان من فضل لباس أوحلی وغیرذلک» : بدان که زینت اسمی است که بر محاسن خلق اطلاق می شود که خدای تعالی آفریدآن هارا و نیز دیگر نوع آن،آنچه که به وسیله اش انسان از لباس فاخر یا زیور و مثل آن زینت می کند.

۶.«الزینة مایتزن به الناس من الملبوس أوغیره من الاشیاءالمباحة کالمعادن التی لم یردنهی عن التزیین بهاوالجواهرونحوها» :زینت آن چیزی است که به وسیله آن مردم از پوشیدنی ها زینت داده می شوند یاغیر آن از اشیاء مباحی همچون معادن که نهی از تزیین به وسیله آن ها نشده و زیورآلات و مثل آن.

۷.«الزینة هو الجمال الذی یضمّ علی الشئ لیقصدالشئ لأجله فیقع غیرماقصدویقصدغیرماوقع» :زینت به معنای زیبایی است که ضمیمه چیز دیگری شود، تابه خاطر زیباییش،آن چیز دیگر محبوب و جالب شود در نتیجه آن کسی که به طرف آن چیز جذب شده، چیزی را خواسته که درآن نیست وآنچه را که در آن هست نخواسته.

ایشان همچنین در جایی دیگر می فرمایند که زینت، هر چیز زیبا و دوست داشتنی است که ضمیمه چیز دیگری می‌شود و به آن زیبایی می‌بخشد و آن را مرغوب و محبوب قرار می‌دهد و طالب زینت به طمع رسیدن به آن حرکت می‌کند و در نتیجه از فواید آن چیز هم منتفع می‌شود، مانند لباس زیبا که انسان آن را به جهت زیبایش می‌پوشد و ضمناً بدنش نیز از سرما و گرما محفوظ می‌ماند.

۸.«زینت به معنای زیبایی وآراسته شدن است خواه درجهت مادی باشد و یا در جهت معنوی و خواه آن زینت عرضی باشد و یا خواه از خود ذات شئ»

علامه مصطفوی خود در جای دیگری می نویسد: «زینت دراصل مصدراست برای بنای نوع و سپس با کثرت استعمال در مورد خودآن آرایش اطلاق شده»

همان گونه که ملاحظه شد نظرات مفسران باآنچه لغویون مطرح نموده اند دارای هم پوشانی است و عمدتاً «زینت» را همان زیبا سازی و متضاد با زشتی و نیز دارای دو گونه مادی و معنوی و ذاتی و عرضی دانسته اند.

در این میان برخی نیز اصل محبوبیت وایجاد حب از بابت زینت شدن چیزی و لذت بری از آن چیز را اشاره کرده اند که این باعث می شود فرد مجذوب مزیَن شده و خواه ناخواه از منافع آن نیز بهره مند گردد.

«زینت»و مشتقات آن در ۲۸سوره قرآن به کار رفته که از این میزان۳۱بار در سور مکی و ۱۴ بار در سور مدنی استعمال شده، هم چنین این واژه و ساخت های دیگر آن در۴۳ آیه به طور کلی در سور مختلف به کار رفته و مجموعاً در قرآن کریم ۴۵بار به صور متفاوت مطرح شده است.

و وجوه مختلف زینت در قرآن اشاره شده است از زینت دنیا، زینت لباس، زینت مال، زیور زنان و زیور ایمان و...که مجموعاً ۲۰ وجه می باشد.

گفتار دوم: معنای واژه «جمال و تجمل»

در کتب معروف لغت برای کلمه «جمال» معانی مختلفی ذکر شده است که از جمله می توان به موارد ذیل اشاره نمود :

۱.ابن فارس دو ریشه برای ماده«جمل» یاد می کند که یکی انباشتگی فیزیکی که جُمله (مجموعه) ، جَمَل (شتر) و جمّل (ریسمان ضخیم) از کاربرد های آن است و دیگری زیبایی و حسن در مقابل زشتی و قبح.

۲.«الجمال الحسن الکثیر و ذلک ضربان احدهما جمال یخصّ الأنسان فی نفسه أو بدنه أوفعله والثانی مایوصل منه إلی غیره» : جمال یعنی حسن و زیبایی بسیار و بر دو نوع است؛ اول آنگونه زیبایی که ویژه جان و بدن و کار انسان است و دوم زیبایی در سایر پدیده های عالم غیر از انسان.

۳.«الجمال الحسن یکون فی الفعل والخلق...والجمال بالضمّ والتشدید اجمل من الجمیل» :جمال به معنی نیکویی در کار و آفرینش است...و جُمّال زیباتر از جمیل است.

۴.«هذا المفهوم امّامن جهة الصورة و ظاهر الخلقة کالجمال الظاهری فإنّ الجمال هوالتناسب والإعتدال فی الأعضاء فی کل شئ بحسبه و إمّامن جهة المعنی والنّفس کالصبرالجمیل وجمال النّفس؛فإنّالصّبرالجمیل أن یقع مع الرضا ومن دون أن یشوبه خلاف وجمال النفس هو أنّ تتصف النّفس بالصفات الروحانیّة النورانیّة بالتناسب والإعتدال»:این مفهوم یا از جهت صورت و ظاهر خلقت است که همچون زیبایی ظاهری است پس این زیبایی تعریف می شود در تناسب و اعتدال در اعضا و اجزای هر چیزی به حسب آن و یا از جهت معنوی و نفسانی است مثل صبر زیبا و نیکو و زیبایی نفس، پس صبر زیبا آن است که با رضایت و به دور از خلط با اختلاف و تضاد باشد و زیبایی نفس آن است که نفس به صفات روحانی و نورانی به تناسب و اعتدال متصف و برخوردار باشد.

۵.«جمال یعنی رونق، حسن، خوبی و (لَکم فیها جمالٌ) یعنی و برای شما درآن ها رونق وتجملی است» .

پس «جمال»دارای دو معنای کلی انباشتگی و زیبایی و حسن است که این امر مرتبط با ریشه کلمه می باشد و آن زمان که به معنای زیبایی باشد این زیبایی در حد بسیار است و یا در ارتباط با انسان یعنی جان و کار و زندگی او است و یا سایر پدیده های غیر از وی و در ارتباط با خود انسان نیز یا بحث از زیبایی ظاهری خلقت او همچون تناسب و اعتدال در اعضاء است و یا زیبایی معنوی که برخورداری با تناسب و اعتدال از صفات روحانی در وجود خویش است.

تجمّل نیز به معنای زیور بستن، آذین کردن، خودآراستن، مال و اثاثه گران بها داشتن، خودآرایی، جاه و جلال، خدم و حشم و ... آمده که جمع آن تجمّلات است. و نیز به آنچه که موجب نشان دادن شأن و شکوه و زیبایی باشد، تجمل گویند.

گفتار سوم: معنای واژه«ریش»

واژه «ریش» در کتب لغوی عمدتاً خیر و نیکویی و وفور نعمت و در ارتباط با پوشش دانسته شده است:

۱.«ریش الراءوالیاء والشین اصل واحدیدلّ علی حسن الحال ومایکتسب الإنسان من خیرفالریش:الخیر» :این ماده دلالت می کند بر حالت نیکو و به آن چیزی که انسان از خیر کسب می کند پس ریش یعنی خیر و نیکویی.

۲.«ریش الطائر معروف وقد یخصّ الجناح من بین سائره ولکون الریش للطائرکالثیاب لإنسان استعیرللثیاب» : بر پرنده از میان پرهای بدنش واین واژه به معنای بال او است و به خاطر اینکه پر برای پرنده مثل لباس و جامه برای انسان است لذا واژه برای لباس استعاره شده است.

۳.«الریش والریاش الخِصبُ والمعاش والمال والأثاث واللباس الحسن الفاخر» :ریش و ریاش وفور نعمت و خرمی و زندگی و مال و وسائل و لباس نیکو و فاخراست.

۴.«الریش مافیه الجمال ماخوذ من ریش الطائرلمافیه من انواع الجمال والزینة وربما یطلق علی اثاث البیت ومتاعه» : ریش به معنای هر

پوششی است که مایه زینت و جمال باشد،این کلمه دراصل به معنای پر مرغان است و به اعتبار اینکه پر مرغ مایه زینت است در غیر مرغ نیز استعمال می شود و چه بسا به اثاث خانه و متاع آن نیزاطلاق شود.

۵.«مراداز ریش زینت است خواه طبیعی باشد مثل مو و غیره و خواه مصنوعی مثل لباس فاخر و غیره»

بنـابر این، «ریش» خیر و نیکویی و وفور نعمت و خرمی است که طبیعی یـا مصـنوعی بوده و هر پوششـی که مایه زینت باشـد در این مفهوم جای می گیرد؛ در این بین برخی به علت کاربست این کلمه برای لباس نیز اشاره کرده اند که پیش تر گذشت.

گفتار چهارم: معنای واژه«تبرج»

نمایاندن و آشکار کردن معنایی است که نوعاً برای واژه«تبرج» ذکر شده است:

۱.«واذاأبدت المرأة محاسن جیدها و وجهها» : آن گاه که زن زیبایی های گریبان و چهره را بنمایاند.

۲.«تبرّجت المرأة أی تشبّهت به فی اظهارالمحاسن» :یعنی در اظهار نیکی ها به او تشبیه و همانندی پیدا کرد.

۳.«التّبرج اظهارالزّینـة للنّاس الأجـانب وهو المـذموم فاما للزوج فلا»: تبرج عبارت است از آشـکار نمودن زینت برای نامحرم که این عمل سرزنش شده است پس اگر برای همسر باشد عیبی ندارد.

۴.«البَرَج کـلّ ظـاهرمرتفع...والتَّبرّج اظهـارالمرأة زینتهـا ومحاســنها للرجـال» : بـه هر چیز آشـکاری کـه بر بلنــدی باشــد، بَرَج می گویند...تبرّج آشکار کردن زن زینت و زیبایی خود را برای مردان.

۵.«اظهـار کردن زینت زنـان در راه هـا یـا نشان دادن نیکوئی ها...آنچه انجام می دهنـد بعضـی از مردم در این زمان از مختلط بودن زنان با مردان و کشف صورت ها و پراکنده کردن موها».

۶.«تبرج آشکار کردن آرایش است که باید آن را بپوشاند و تبرج به معنای تکبر در راه رفتن نیز هست» .

نمایانـدن وآشـکار کردن از معانی است که برای «تبرّج»اشاره شـد و برخی به همانندی میان دو امر نیز اشاره کرده اند، علاوه بر این کـه منظـور برخی دیگر از برابری مفهـومی تـبرج و تکـبر در راه رفتـن ایـن است که چـون در هر دو امر یـک هـدف مشـخص یعنی نمایاندن وجود دارد.

گفتار پنجم: معنای واژه «زخرف»

«زخرف»را عمدتاً برابر نهادی برای زینت دانسته اند :

۱.«الزّخرف الزّینة المزوّقة ومنه قیل للذّهب زخرف» : زخرف، زینت وآرایشـی زرین و طلائی است و از این معنی طلا را هم زخرف گفته اند.

۲.«زَیّنه واکمله وکلّ مازوّق وزُیّن» : به معنای زینت و کمال حسن چیزی است.

۳.«و یقال زخرفه اذا حسنه وزینة ومنه قیل للنقوش والتصاویر زخرف» : وقتی گفته می شود زخرفه، معنایش این است که فلان چیز را زینت کرد و زیبایش نمود و به همین جهت به نقش و نگار و تصاویر زخرف گفته اند.

آنچه مشخص شد«زخرف» به معنای زینت و کمال زیبایی و حسن چیزی است.

گفتار ششم: معنای واژه «حلیه»

واژه «حلیه» نیز دارای ارتباط نزدیک معنایی با زینت است که در کلام اربابان لغت بدان اشاره شده است:

۱.ابن فارس برای «حلو» دو ریشه عمـده ذکر می کند: یکی، خوشایند و دل خواه نفس بودن که حلو به معنای شـیرین است و حلوی

از این نوع است و دیگری زیبا کردن و آراستن که «حُلّی المرأة» به معنای زیورهای زن،از نمونه های آن است.
۲.«الحَلیُ کلّ حِلیهٔ حَلَیت بها امرأهٔ أوسیفاً و نحوه والجمع حُلیّ» : حلی آن است که هر آنچه با آن آراسته می شوند از زن و شمشیر وامثال آن و جمع آن حُلیّ است.
۳.«حلیه و حلی عبارت است از جواهرات و سنگ های معدنی گران قیمت مثل طلا و نقره و عقیق و فیروزه و زمرد که انسان ها در آرایش خود و چیزهایی که مربوط به آن ها است از آن استفاده می کنند» .
۴.«أنّ الحلی یستعمل فی الزّینهٔ المرضیهٔ الظّاهریّه والزّینهٔ اکثر استعمالها فی ما یتظاهر ویترائی من نفس الشیء»: کلمه حلی (حلیه) در زینت های ظاهری استفاده می شود و «زینه» بیشتر در آن زیبایی استفاده می شود که از نفس شیء ظاهر وآشکار شده باشد.
آنچه بیان گشت روشن می کند که «حلیه» را در دو معنای کلی دل خواه نفس بودن و آراستن دانسته اند و البته برخی آن را وسائل زینتی دانسته و مصادیقی را عنوان کرده اند و نیز عده ای تفاوتی میان این واژه و زینت دیده اند بدین که حلیه صرفا درباره زینت های ظاهری می باشد.

فصل دوم: تعریف زیبایی

اشاره

زیبایی مفهومی است که از گذشته تا کنون دانشمندان علم لغت، فلاسفه و زیباشناسان و عرفا سعی در ارائه تعریفی از آن بوده اند و هر یک به این امر پرداخته اند گرچه برخی از آنان نیز آن راغیر قابل تعریف می دانند.
از طرفی در باب اطلاق یا نسبیت و نیز عینی یا ذهنی بودن مفهوم زیبایی نظرات گوناگونی مطرح است که می طلبد در این نوشتار بدان اشاره گردد.

گفتار اول: بررسی تعریف پذیری زیبایی

تعریف مقوله ای منطقی است که کار آن مشخص کردن حدود موضوع است.
زیبایی را نمی توانیم به درستی تعریف کنیم، به ناچار باید سخن آناتول فرانس را بپذیریم که ماهرگز به درستی نخواهیم دانست که چرا یک شیء زیبا است اما این مطلب مانع نگردیده که صاحب نظران وهنرمندان به تعریف زیبایی نپردازند.
در تعاریف دانشمندان از زیبایی می توان آن ها را به دو دسته تقسیم نمود:
دسته نخست در تعریف زیبایی به شعری زیبا و یا جملاتی دل انگیز و خیال آفرین و گاهی آرمانی یا تجربی اکتفا کرده اند و دسته دوم بر مبنای فلسفه ای خاص به تعریف منطقی از زیبایی پرداخته اند.
اکنون به برخی از تعاریف ارائه شده از زیبایی توسط دانشمندان اشاره می کنیم.
دانشوران علم لغت عمدتاً آن را با تعاریف نزدیکی آورده اند از جمله: «نظم و هماهنگی که همراه عظمت و پاکی، در شیء وجود دارد و عقل و تخیل و تمایلات عالی انسان را تحریک می کندو لذت وانبساط پدید می آورد».
در تعاریف کتب زیباشناسی و هنر موارد متعددی به چشم می آیداز جمله گرانت آلن این گونه معتقداست که «زیبایی چیزی است که موجب حداکثر تحرک و حداقل خستگی گردد».
پیر گاستالا می گوید: «زیبایی فقط شعوری است حساس و نشانه های زیبایی جز نشان توانگری واستعفای طبع خود ما نیست». وی در جای دیگر می گوید: «زیبایی یک هماهنگی و هارمونی است که لذات ما را در یک خط سیر معین متشکل می کند و سبب

اندیشه زیبایی می گردد».

هربرت رید پس از بیان وجود دوازده تعریف رایج برای زیبایی معتقداست که تعریف خویش که تعریف جسمانی محض است اساسی ترین می باشد و می گوید:«زیبایی عبارت است از وحدت روابط صوری در مدرکات حسی ما، که یگانه تعریف اساسی است».

برخی دیگراصطلاح زیبا را حسی برای بیان یک نگرش و حالت می دانند و می گویند:

«اصطلاحاتی چون زشت و زیبا از حیث کاربرد به قدری گنگ و مبهم اند و از نظر معنا و مفهوم به اندازه ای ذهنی که نمی توان اشیای موجود در جهان را با دقت به زشت و زیبا تقسیم کرد.

دیدگاه هاو زاویه دیدها در مورد زیبایی متفاوت است. شایداین مسئله ازاین جا ناشی شده که اصطلاح زیبا، حسی جز بیان یک نگرش و حالت نیست واین نگرش را نیز افراد مختلفی در حالات متفاوتی از امور به کار می گیرند».

از دیدگاه فلاسفه جمال و زیبایی صفتی است که دراشیاء مورد ملاحظه قرار می گیرد و حالت رضایت و شادمانی درون آدمی به وجود می آورد.

ارسطو می گوید: «زیبایی عبارت است از هماهنگی و تناسب و نظم عالی اجزاء در کل به هم پیوسته».

افلاطون زیبایی را چیزی می داند که مفید باشد و می گوید: «انسانی که عشق به زیبایی در دلش راه یافته است،از زیبایی جسم به زیبایی روح و سپس به زیبایی نهادهاو قوانین و خود علوم و بالاخره به عشق به خود زیبایی می رسد».

علامه شهید مطهری نیز در کتاب فلسفه اخلاق به نظر افلاطون درباره زیبایی اشاره می کند که وی معتقد است: «زیبایی عبارت است از هماهنگی اجزاء با کل یعنی اگر یک کل داشته باشیم مانند یک ساختمان که در و دیوار و سقف و سایر اجزای آن با تناسب خاصی ساخته شده باشد». علامه تعریف وی را به نقد کشیده و یادآور می شود که تعریف افلاطون در حدش معلوم نیست تعریف درستی باشد و ثانیا تعریف کاملی نیست.

ایشان بااین که در یکی از آثار خود از این تعریف استفاده کرده و می نویسد: «جمال های حسی ناشی از تناسب است یعنی تناسب یک عامل اساسی در پیدایش زیبایی حسی است. تناسب درامور معنوی و روحی نیز عامل جمال و زیبای روحی است». ولی این تعریف را کامل نمی پذیرد و معتقد است بر فرض این که این تعریف صحیح باشد، خود تناسب یک نسبت خاص است که نمی توان در زیبایی ها آن را بیان نمود.

ابن سینا زیبایی را چنین تعریف می کند که: «زیبایی و شکوه هر چیز عبارت است از این که (آن شیء) به گونه ای است که باید باشد» واز منظر وی سه مقوله داشتن نظم و تالیف واعتدال که در نتیجه تناسب حاصل می شود مقوم زیبایی هستند.

فارابی معتقداست: «جمال و بهاءو زینت هر موجودی به این است که برترین وجود ممکن به او اعطا شده باشد و به کمالات ممکن وجودی نائل شود و چون بیان شد که وجود موجود نخست، برترین موجودات است بنابر این، جمال و زینت وی هر نوع زیبایی و زینتی را در پرتو خود محو می نماید و همین طور است وضع جمال و بهاءذاتی او که وجودآن ها وجود ذاتی واز راه تعقل او می یابند ذات خود را».

این تعریف از زیبایی شبیه تعریف افلاطون و سقراط از زیبایی است که مطابق آن، زیبایی بیشتر به اموری از قبیل سودمندی و خیر و نیکی ناظر است.

علامه جوادی آملی زیبایی را عبارت از شیء محسوس یا نامحسوس که با دستگاه ادراکی ماهماهنگ باشد، یعنی قوای ادراکی از آن لذت ببرد؛ تعریف می کنند.

در این میان تعریف علامه جعفری از زیبایی، شهره بیشتری دارد،ایشان معتقدند که زیبایی نمودی نگارین و شفاف بر روی کمال

است که عبـارت است از قرار گرفتن یـک موضوع در مجرای بایسـتگی ها و شایسـتگی های مربوط به خود و زیبایی دراین تعریف طریقی است برای دریافت کمال، یعنی با دقت در یک اثر هممانند زیبایی خلقت، در عین آنکه حس زیباجویی انسان اشباع می شود به دریافت کمال نیز نائل می گردد.

در این میـان برخی نیز اعتقاد به عـدم تعریف پـذیری زیبایی دارنـد و این که زیبایی را نمی توان توصـیف کردو بنابر این، نمی توان آن را در تعریف آورد، همچنین نمی شودآن را کماً و کیفاً اندازه گیری کرد و ازاین رو نمی توان آن را اساس علمی دقیق قرار داد و زیبایی همواره در برابر جملات رویاروی زیباشناسان چون سدی رخنه ناپذیر پایدار مانده است.

علامه مطهری نیز قائل به عدم تعریف پذیری زیبایی هستند به این که مما یدرك و لا یوصف است یعنی درك می شود و توصیف نمی گردد.ایشان در باب ضـرورت یا عـدم ضـرورت تعریف زیبایی معتقدنـد که لزومی نـدارد برای اینکه به وجود حقیقتی اعتراف بکنیم حتما اول بتوانیم آن را تعریف بکنیم؛اگر بتوانیم تعریف می کنیم؛ نتوانستیم می گوییم از نظر کنه و ماهیت بر ما مجهول است ولی وجود دارد، زیبایی وجود دارد گو اینکه بشر نمی تواند آن را تعریف بکند.

در کتاب تعلیم و تربیت در اسـلام،ایشان به یکی از دلایل تعریف ناپذیری زیبایی یعنی ذوقی بودن آن اشاره می کنند واین که ذوق انسان بایـد زیبایی را درک کنـد و قبل ازآنکه بتوانـدآن را تعریف کنـد به سوی آن کشیده شود که این امر برای او یک امر عقلی است. در ادامه ایشان به اصل غایت به عنوان یك میزان و تعریف برای این امر اشاره می کنند وآن عبارت است ازاین که بنا بر اصل غـائیت که یك اصل قطعی است چون هر قوه واسـتعدادی برای هـدف و غایتی ساخته شـده و مجموع هم غایتی کلی دارد، که اگر بخواهیم که یک قوه در حد وسط است یا افراط و تفریط دارد باید بدانیم که این قوه اصلاً برای چه آفریده شده است.

بنـابر این، همـان طور که مشـخص شـد برخی زیبـایی را قابـل تعریف دانسـته و آن را نظم و هماهنگی، مفیـد بودن و خیر و نیکی و کمال وجود هر چیز دانسته اند که البته این افراد خود نیز به عدم قابلیت تعریف جامع و صـحیح کردن از زیبایی معترف هستند؛آنان معتقدنـد که زیبـایی محرك لـذت و تمایلات آدمی بـوده و شـادی آفرین است و خـود طریقی است به سـوی کمـال؛ برخی آن را شعوری حسـاس و حسـی برای بیـان یـک نگرش دانسـته انـد که درافراد مختلف و در حالات متفـاوت فرق می کنـد و از همین امر افرادی که زیبایی را قابل تعریف نمی دانند اسـتفاده کرده و تناسب را که به عنوان معنای زیبایی مطرح شده دارای نسـبتی خاص در هر امر و فردی می دانند و به همین جهت به عدم قابلیت تعریف پذیری زیبایی اشاره دارند؛آنان که زیبایی را قابل درك و غیر قابل توصیف می دانند ذوقی بودن زیبایی را دلیلی بر عدم امکان تعریف آن بر شمرده اند.

نـتیجه: بنـابر ایـن، بایـد گفت که زیبـایی از منظر بسـیاری از اندیشـمندان قابـل درك است و چـون امری نسـبی است، برای درك و سنجش آن می بایـد تنـاسب را در هر شـیئی بررسـی کنیم تـا آن به عنوان زیبـایی آن امر معرفی گردد که برای چنین کاری بایـد به سراغ هـدف از ایجادش رفت و میزان انحراف را با غایت آن شـئ بررسـی کرد که این نشان دهنده میزان تناسب و بالطبع زیبایی آن شئ است و همان طور که علامه مطهری فرمودنـد به علت آن که زیبایی امری ذوقی است پس در تعریف نمی توانـد بیاید و لزومی هم به تعریف دیـده نمی شود؛ البته تعاریفی که داده شـده نقیض نظریه عـدم تعریف پـذیری نیست چه اینکه آن تعاریف نیز خود به گواهی صاحبانشان کامل نمی باشد.

گفتار دوم: عینی یا ذهنی بودن مفهوم زیبایی

یکی از مباحثی که از دیر بـاز در میان محافل زیباشناسـی مطرح است این است که آیا زیبایی حقیقتی عینی است و ذهن آدمی تنها منعکس کننده آن است یا حاصل درك ذهنی انسان از پدیده های عینی است؟

در این زمینه سه نظریه وجود دارد که علامه جعفری نیز بدان اشاره می نمایند:

۱–زیبایی عبارت است از یک شهود عینی مورد پسند که ذهن آدمی نقشی جز بازتاب آن ندارد. که این نظریه مورد نقد است زیرا احساس لذت از زیبایی، روشن ترین دلیل آن است که زیبایی ها با مغز و روان ما ارتباطی مافوق ارتباط انعکاس ذهنی محض دارد و ما هنگامی که رویاروی زیبایی ها قرار می گیریم تا حدودی می توانیم آن ها را تفسیر کرده، علت تاثیر آن ها را در مغز و روان و لذتی که از آن می بریم، بیان کنیم و در این تفسیر و تعلیل، به طور عمده از محتویات درون ذاتی خود بهره برداری می نماییم؛از سوی دیگر، گروه فراوانی از زیبایی ها هستند که تجسم و نمودی از آرمان های معقول ما را تشکیل می دهند.

۲–زیبایی عبارت است از درک و دریافت ذهنی از پدیده های عینی که اگر آدمی از چنین ذهنی بر خوردار نباشد، زیبایی هم وجود ندارد؛ صاحبان این نظریه عینیت زیبایی را به عنوان نمودهای زیبایی منکر می شوند.

علامه جعفری در نقد این دیدگاه بیان می دارند که بنا بر گفته صاحب نظران اگر ما روان بشری را بشناسیم نیازی به زیباشناسی نداریم و روان شناسی ما را از زیبا شناسی بی نیاز خواهد کرد!

ایشان به نقد دیگری در این زمینه می پردازند که به چه علت همه جریانات و نمود های طبیعی وانسانی،احساس یا شهود و ذوق زیبایابی ما را بر می انگیزند و آن را اشباع می نمایند؟ هم چنین برای چه خود زیبایی ها برای ما نمودها و کیفیت های متنوعی می نمایند که از هر یک از آن ها نوع خاصی از تاثر و لذت در خود می یابیم؟

البته این مساله که بخشی از نمودهای طبیعی و هنری حس زیبایی ما را تحریک می کنند، و خود دارای کیفیت های متنوعی هستند، نمی توانند به نظریه ذهنی بودن زیبایی پاسخ دهند؛ زیرا قائلان به این نظر، زیبایی را کیفیتی ذهنی می دانند، اما وجود منشاءو عامل آن را در اشیاءانکار نمی کنند. بنابر این، موضوع های زیبایی شناختی به اعتبار خصوصیاتی که دارند،احساس ما را تحریک می کنند و در فرآیندی ذهنی به احساس زیبایی منتهی می شوند که با توجه به منشأ خارجی آن، کیفیت های متنوعی پیدا می کند.

۳–زیبایی دو قطبی و پدیده ای وابسته به دو قطب درون ذات و برون ذات است؛ یعنی نه صفتی است عینی که جدا از عقل کسی باشد که آن را تجربه می کند و نه هم معنای عقلی خالصی است، بلکه آمیزه ای از هر دو است و نمود های زیبا مانند دیگر حقایق و جریانات واقعیت دارند چه انسانی وجود داشته باشد که آن ها را ببیند و لذت ببرد و خواه انسانی وجود نداشته باشد.

از طرف دیگر یقیناً حیوانات از دیدن زیبایی های طبیعی یا هنری لذت نمی برند و در هنگام رویارویی با آن ها، عکس العمل ذهنی را که ماانسان هادر خود می یابیم،از خود نشان نمی دهند و نیز باید به این نکته هم اشاره کرد که اگر واقعیتی با قطع نظر از روان آدمی وجود نداشته باشد، موضوع زیبایی هم منتفی خواهد شد،اگر چه انسانی وجود داشته باشد که از نظر درک مغزی در عالی ترین مرحله شعور باشد.

نتیجه: بنابر این، همان طور که در مورد سوم با عللش بیان گشته است،آنچه به نظر صحیح و جامع تر می رسد، دو قطبی بودن زیبایی است و آمیزه ای از ذهنی و عینی است که در به وجود آمدن آن هم خصوصیات شئ لازم است و هم ذهنیت دریافت کننده آن .

گفتار سوم: مطلق یا نسبی بودن مفهوم زیبایی

از مجموع آیات در این زمینه می توان دریافت که دو نوع زیبایی درآفرینش وجود دارد؛ یکی زیبایی مطلق که همان وجود خداوند و تجلیات او است و در قرآن تمام زیبایی های آفرینش به خلقت نیکوی الهی تعبیر شده و به او نسبت داده شده است.

دو، زیبایی نسبی که از پی جویی قصص مختلف قرآن و شخصیت های اشاره شده در آن و نیز آیات در باب زینت می توان به چنین زیبایی نیز پی برد از جمله داستان یوسف علیه السّلام و زلیخا یا سلیمان علیه السّلام و بلقیس و نیز زینت آسمان وایمان و..و

بنابر این، قرآن به زیبایی نسبی موجوداتی که دارای زیبایی برتری نسبت به دیگری و در مقایسه با آن هستند اشاره نموده است.

علامه جوادی آملی دراین زمینه سخنان مفصلی بیان نموده اندکه به طور اختصار چنین است:

«آفرینش از نظر قرآن، با جمال و زیبایی آمیخته است، هم جمال و زیبایی نفسی و هم جمال و زیبایی نسبی؛ خواه در قلمرو موجودهای مادی و خواه در منطقه موجودات مجرد و معنوی،اما جمال و زیبایی نفسی هر موجود در حد ذات خویش، خواه ماده و خواه مجرد،استنباط آن از انظمام دوآیه قرآن حاصل می شود.

اول آیه«الله خالقُ کلّ شیءٍ» است که دلالت دارد هر چیزی، مخلوق ذات اقدس خداونداست. دوم «الذی احسَن کلّ شئ خلقه» است که دلالت داردهر چیزی را که خداآفرید، جمیل و زیبا کرده است...اما جمال و زیبایی نسبی برخی از موجودات نسبت به بعضی دیگر استظهار آن از بررسی چند مورد به دست می آید. یکی آیه «انّاجعلنا ماعلی الأرض زینهٔ لها» یعنی ماآنچه را که روی زمین قرار دارد از مناظر طبیعی به عنوان زینت زمین قرار داده و کره زمین را بدان زینت نمودیم و دیگر آیه «إنّا زیّنّا السماءالدنیا بزینهٔ الکواکب» ».

بنابر این، همان گونه که در مبحث پیشین گذشت زیبایی دو قطبی و آمیزه ای از ذهنی و عینی است که در به وجودآمدن آن هم خصوصیات شئ لازم است و هم ذهنیت دریافت کننده آن که از همین جهت هم نسبی است چه اینکه با توجه به ذهنیت های مختلف، برداشت های متفاوتی پدید می آید.

قرآن کریم درباره چنین زیبایی هایی بیشتر تعبیر زینت را به کار برده «ولکنّ الله حبّب الیکم الإیمان وزیّنه فی قلوبکم» ؛ایمان خود زیبا و کفر زشت است،اما زیبایی ایمان و زشتی کفر در دل انسان مؤمن جلوه می کند و در مقابل برای کافران ایمان زیبایی ندارد و کرده زشتشان جلوه می کند «کذلک زیّن للکافرین».

البته برخی زیبایی ها برای تمامی انسان ها زیبا به نظر می رسد مثل زیبایی آسمان با ستارگان که آنقدر زیبا و با شکوه است که در نظر تمامی بینندگان زیبا است که ازاین رو قرآن به طور عام می فرماید: «...زیّناهاللنّاظرین».

علامه متفکر شهید مطهری در کتاب فلسفه اخلاق، پس از بحث از مسئله اطلاق و نسبیت زیبایی، نسبی بودن و بررسی آن را غیر ضروری می داند و یادآور می شود که ضرورت ندارد تحقیق کنیم که آیا زیبایی یک حقیقت مطلق است یا نسبی؛ قدر مسلم این است که در خارج چیزی به نام زیبایی وجود دارد.

در این میان برخی نیز معتقدند که از منظر قرآن زیبایی صرفاً مطلق بوده و نسبی نیست از جمله دکتر مهدی مطیع می نویسد: «به نظر می رسد می توان ادعا کرد که از نظر قرآن زیبایی مطلق است و نسبی نیست پس بسته به شرایط تغییر نمی کند، بلکه شرایط باید خود را با آن منطبق سازند.

دیدن و فهم زیبایی مطلق احتیاج به روحی بزرگ دارد، و فراتر از کثرت جهان مادی، که آینه هایی در مقابل یک زیبایی است. تا کسی در آینه ها غوطه ور است و نگاهی بسته دارد، متناسب با تغییر مکان خویش و نسبتش با آینه ها، زیبایی را نسبی می بیند، ولی اگر توانست نگاهی باز و وسیع بیابد،از مقیدها رها شده و مطلق شود، جمال ازلی وابدی زیبایی مطلق را خواهد دید، پس قائل به اطلاق زیبایی می شود».

نتیجه: همان گونه که اشاره نمودیم، زیبایی هم مطلق و هم نسبی است و این که بر اساس آیات و روایات قائل به زیبایی مطلق برای خدا باشیم هیچ تعارض و تزاحمی ندارد که به زیبایی نسبی برای دیگر موجودات و مواردی که اشاره شد قائل باشیم اگر چه نباید فراموش گردد که همه زیبایی ها آبشخورشان خداوند صاحب زیبایی ها است ولی این دلیل بر عدم وجود زیبایی برای دیگر موجودات نیست.

فصل سوم: جمال الهی، والاترین زیبایی

خداوند زیبا است و هر چه نام و نشانه زیبا باشد،اختصاص به او دارد «ولله الأسماءالحسنی» .

او نور تمامی آسمان ها و زمین می باشد و زیبایی هستی، جلوه اش به نور اوست «الله نورالسّماوات والأرض» .
پی جویی روایات وادعیه، ما را به وصف زیبایی خدا در این متون رهنمون می کند.
به عنوان نمونه به برخی از بیانات معصومین علیهم السّلام اشاره می کنیم:
امام سجاد علیه السّلام به خداعرضه می دارند: «یامَن انوارَقدسه لأبصارِ مُحبّیهٔ رائقةٌ وَ سبحات وجهه لقلوب عارفیه شائقه» :ای خداوندی که انوار قدس او به دیدگان دوستدارانش جلوه گراست و شکوه و جلال و جمالش به دل های عارفانش فروزان.
و در مناجات دوازدهم، می خوانیم: «وَ عَجَزَتِ العقول عن ادراك كنه جمالك وانحَسَرت الأبصارُ دون النّظر الی سُبُحات وجهك» :خداوندا!عقول آدمیان از ادراک حقیقت جمالت ناتوان گشته است و دیدگان انسان ها در پایین تر از شکوه و جلال جمالت در مانده و عاجز است.
امام باقر علیه السّلام در دعای سحر می فرمایند: «الهمّ إنّی اسئلك من بهائك بابهاه و كلّ بهائك بهیّ الهمّ إنّی اسئلك ببهائك كلّه الهمّ إنّی اسئلك من جمالك باجمله و كلّ جمالك جميل،الهمّ إنّی اسئلك بجمالك كلّه».
امام خمینی رحمه الله علیه در شرح خویش بر دعای سحر درباره این فراز از دعا می فرمایند: بهاء به معنای زیبایی است و زیبایی عبارت است از وجود، پس هر چه خیر و زیبایی و حسن و سناءاست، همه از برکات وجوداست.
پس وجود، همه اش زیبایی است و هر قدر وجود قوی تر باشد، زیباییش تمام تر و زیباتر خواهد بود. هر اندازه که وجوداز شائبه عدم و نیستی به در آید وازاختلاط به جهل و ظلمت خالص گردد، به مقدار خلوصش زیبا و دلپسند خواهد بود و از این رو است که عالم مثال از عالم زیبایی هست، همه از او است و هر چه خوبی و روشنایی است، همه نزداو است و او همه زیبایی است و همه اش زیبایی است.
امام باقر علیه السّلام همچنین می فرمایند: «انت الجمال السماوات والأرض فلك الحمد وانت زین السماوات والأرض فلك الحمد».
این حدیث اشاره به برهانی دارد که حد وسط آن جمال است بدین شرح که سراسر جهان هستی امکانی از آن جهت که مخلوق خداوند سبحان است زیبا و نیکو است و چون حمد در برابر جمال و کار زیبا است، حمد، ویژه ی خداوند جمیل جمال آفرین است.
در میان آثار دانشمندان فلاسفه و عرفا و زیبا شناسان نیز به این مقوله پرداخته شده است.از جمله:
ملاصدرا معتقد است هر زیبایی و کمالی پرتوی از زیبایی و کمال خداونداست و می گوید: «حق تعالی، سر چشمه هر نیکی و کمال و منشاءهر زیبایی و حسن است».
در بیانات عرفانی نیز می توان به مباحثی در این زمینه دست یافت از باب نمونه؛ تهانوی در شرح قصیده فارضیه می آورد: «جمال حقیقی، صفت ازلی خدای تعالی است که اول به مشاهده علمی در ذات خویش مشاهده فرمود، پس اراده فرمود که جمال واقعی خود را در صنع خود مشاهده فرماید به مشاهده عینی، پس جهان را آفرید تا به طریق عیان آینه جمال حقیقی اش باشد».
جمال الهی منشاءانس و دلفریبی و کمالش منشاءهیبت است. خداوند کمال را برای قهر و جمال را برای رحمت قرار داده است.
علامه جعفری سخنان مبسوطی در این باره دارند که به اختصار این است که خدا صاحب جمال است و منظوراز جمال او پدیده یا نمود عرضی نیست که از مقوله کیفیت محسوب شود و خدا جسم نیست که کیفیتی داشته باشد بلکه او آفرینند همه کیفیت ها می باشد و جمال خدا تنها محدود در صفاتی از او نمی شود بلکه ذات مقدس پروردگار همه صفات معنوی را برای خود برگزیده و مستجمع جمیع صفات متعالی زیبایی است.
ایشان پس از اشاره به این که جمال خدا، مافوق زیبایی های محسوس و معقول است اشاره می کند که: «اگر ما توانسته باشیم زیبایی فوق محسوسات را به عنوان زیبایی دریافت کنیم واگراین حقیقت را تصدیق کنیم که زیبایی آرمان های معقول می توانند

در ما انبساط روانی و شهودی خاص زیبایی به وجودآورند، توانسته ایم که یک گام در راه دریافت جمال خداوند برداریم».
نتیجه: بنابر این، زیبایی الهی به عنوان زیبایی مطلق و والاترین زیبایی ها است و دیگر زیبایی ها منشعب از او می باشند و این زیبایی از نوع جسمی نیست بلکه وجود خدا به کل زیبا است والبته چون وجود خداوند قابل فهم برای ما زمینیان محسوس گرا نیست زیبایی خود او نیز قابل سنجش و فهم نمی باشد لکن نگاه به زیبایی های آفرینش او در هر دو سنخ مادی و معنوی می تواند ما را در شناخت شمّه ای از زیبایی خداوند رهنمون گردد، گرچه باید توجه نمود که شناخت جامع و صحیح از زیبایی های آفرینش تا حدودی غیر قابل دستیابی است.

فصل چهارم: ارزش و جایگاه تجمل و زیبایی

اشاره

عنصر تجملات و زیبایی به حدی والا وارزش منداست که خداوند خوداجمل و زیبا ترین است واز سویی همو در آفرینش هایش نیز این زیبایی را به ظهور رسانده است و هیچ مصنوع خداوندی نیست که در نوع خودش زیبا و زینت بخش این نظام آفرینش نباشد.
از طرفی انسان به عنوان اشرف مخلوقات برایش زیبایی و تجملات و گرایش به آن از اهمیت خاصی برخوردار است واین گرایش امری فطری است که قطعا حکمتی در ایجاد این گرایش در انسان و نیز زینت دادن این جهان برای او وجود دارد و ما بر آنیم تا در این گفتار به چنین مباحثی اشارتی داشته باشیم.

گفتار اول: تجمل و زیبایی در نظام آفرینش

همه موجودات مخلوق خداوند تبارک و تعالی هستند: «الله خالق کلّ شئ» خداست که همه چیز را آفریده است و هر چه را آفرید در نهایت زیبایی وآراستگی خلق کرد:«الذی احسن کلّ شئ خلقه»
بنابر این، آفرینش از نظر قرآن با زیبایی آمیخته است و این زیبایی از آن خداوندی است که زیبای مطلق است و چون جلوه زیبایی، خود زیبا است.
از سویی دیگر می فرماید: «فاینماتولّوافثمّ وجه الله» بنابر این، تمامی موجودات هستی نیز جلوه او هستند و زیبا و همه وجه خدایند و همان طور که می دانیم یکی از صفات خداوند: «مصوّر» بودن او است که به معنی این است که او عالم را به بهترین وجه و در زیباترین صورت ممکن آفریده و در آن صورت گری نموده است.
خداوند، زمین،آسمان و دیگر موجودات را با معنای مخصوصی به نام: «زینت» ترسیم کرده که بنابر این، دنیا از نظر خداوند زینت و زیبایی است.
فردریش هگل می گوید: «مضمون این جهان زیبایی است، زیبایی راستین، روحیت شکل یافته، یعنی آرمان، به عبارت دقیق تر، روح مطلق است، خود حقیقت است. می توان گفت که این قلمرو حقیقت خدایی است که هنرمندانه به منظوراحساس نگرش، تجسم یافته است.
کانون تمام جهان، هنری است که چنان شکل یافتگی مستقل،آزاد و خدایی است که جنبه بیرونی شکل و مصالح را کاملاً جذب کرده است»
زیبایی یک صفت الهی است و چون جهان،آینه جمال الهی است از این رو در جهان نظامی واحد و منسجم و کامل و سراسر

زیبایی حکومت می کند و در این میان انسان در واقع پژواک و امر الهی است و باید باطن جهان را در خود منعکس سازد.ازاین رو زیبایی جهان را در آینه وجود خود می بیند یا به صورت الهامی در خود می یابد و چون موجودی قادر بر (بیان) است آنچه را که دیده یاالهام گرفته به صورت گفتار یا عمل نشان می دهد و همه آن زیبائی ها را در آن منعکس می سازد.

نتیجه: بنابر این، خداوند حسن و زیبایی را نشان صنع قرار داد و این حسن در صورت های آفاقی وانفسی بازتاب یافته و ذات جمیل انسان را به مشاهده خود در این صور فرا خوانده و دیدار خود را موکول به دیدار آن ها نموده است.

گفتار دوم: گرایش فطری زیباجویی انسان

پیش از هر چیز نیکو و ضروری است بدانیم فطرت چیست و از همین رو به اختصار باید گفت که واژه فطرت که از کلمه «فطر» اشتقاق یافته است. در لغت به معنای شکافتن چیزی از جهت طول یا فروریختن چیزی به امر خداوند و نیز ابتداء و اختراع می باشد.

در تعریف حقیقی فطرت نیز می توان چنین گفت که فطرت عبارت است از نوعی هدایت تکوینی انسان در دو قلمرو شناخت و احساس؛ فطرت مربوط به ادراک و شناخت،اصول تفکر بشر به شمار می روند و راه های مربوط به تمایل و احساس، پایه های تعالی اخلاقی انسان قلمداد می گردند.

این هدایت های فطری در قلمرو شناخت و احساس، از این جهت که تکوینی بوده و اکتسابی و آموزشی نیستند، با هدایت های حسی و طبیعی که در موجودات بی جان و با هدایت های غریزی، که در جانداران و به ویژه انواع حیوانی وجود دارد، یکسانند.

در بررسی فطرت از نظر ماهوی واینکه فطرت از مقوله ی علم است یا کشش؛ باید اشاره نمود که دانشمندان از فطرت با تعابیر مختلفی چون: آگاهی، دریافت، علم، ادراک، گرایش، جذبه، کشش، دانش فطری، معرفت فطری، تمایل فطری و عشق یاد کرده اند.

جمع بین این موارد نشان می دهد که فطرت در این باره بر دو گونه است، فطرت آگاهی و فطرت عشق و پرستش که اولی (آگاهی فطری) از مقوله ی دانش و دومی (تمایل فطری) از مقوله ی جذبه و گرایش است به این معنی که انسان به گونه ای فطری و حضوری، هم خداشناس و خدا آشناست و هم دارای عشق و تمایل به او است و انسان، تا نداند، نمی خواهد و تا نشناسد، عشق نمی ورزد و تا نیابد نمی پرستد. یعنی در سرشت انسان هم آگاهی فطری و هم عشق برای شناخت کمال مطلق وجود دارد.

علامه جوادی آملی نیز درباره ویژگی های فطرت این چنین فرموده اند: «فطرت که همان بینش شهودی انسان نسبت به هستی محض فطرت و مطلق خواهی و نیز گرایش آگاهانه و کشش شاهدانه و پرستش خاضعانه نسبت به حضرت اوست، نحوه خاصی از آفرینش است که حقیقت آدمی به آن نحو سرشته شده و جان انسانی به آن شیوه خلق شده، که فصل اخیر انسان را همان هستی ویژه مطلق خواهی تشکیل می دهد. فطرت انسان، مطلق بینی و مطلق خواهی است».

در این میان یکی از گرایش های فطری انسان گرایش به زیبایی و تجملات است.

در تفسیر آیه«إنّی جاعلٌ فی الأرض خلیفهٔ» که معنای خلیفه و جانشین بودن انسان از خدا بر روی زمین مطرح است، این مورد هم مطرح هست که چون خداوند سرچشمه عشق و زیبایی است و از طرفی انسان جانشین خداوند بر روی زمین است بایستی لبریزاز عشق و زیبایی باشد و خالق زیبایی ها و عاشق نیکی ها باشد.

علامه مصباح یزدی می نویسد: «در برابر نیاز ها و تمایلات مادی یک سلسله دیگر از تمایلات و لذت ها وجود دارد که در زندگی او (انسان) از چنین نقشی برخوردار نیست که با تامین نشدن واشباع نشدن آن هازندگی مادی انسان به خطر بیفتد بلکه صرفا از تامین و اشباع آن هاانسان لذت می برد که از این نوع به نام زینت و جمال یاد می کنیم».

ایشان درادامه این مطلب می افزایند: «در انسان در کنار گرایش ها و تمایلاتی که دارد، گرایش به زیبایی وجود دارد که مستقل از

نیازهای دیگر انسان است هر چند که غالبا باآن ها توام می شود مثلا غذایی که انسان می خورد و نیاز مادی بدن خود را به غذا بر طرف می سازداگر در عین حال خوش رنگ و بو باشد و در ظرف هایی تمیز تر و زیبا تر و مرغوب تر به انسان عرضه شود به طور طبیعی از آن لذت بیشتری خواهد برد ولی حیثیت نیاز به غذا غیر از حیثیت لذت بری از رنگ و بو و دیگر جهات آن خواهد بود».

علامه جعفری نیز درباره گرایش انسان به تجملات و زیبایی معتقدند که: انسان به زیبایی نیازمنداست. بدون زیبایی ،روح در تاریکی و خشونت ماده خسته می شود؛زندگی کردن در سیطره کمیت ها و امتدادهای هم مسیر و یکنواخت نیز روح را در خود می فشارد. کار زیبایی باانسان نیز در حقیقت جلب نظراوست در جهت گسستن از کمیات و پرداختن به کیفیات، تا حیات او طراوت و معنا پیدا کند.

یکی از روانشناسان می نویسد: بعضی افراد از نوعی نیاز واقعی زیبایی شناختی برخوردارند.این افراد با دیدن زشتی در واقع به نوعی بیمار می شوند و با قرار گرفتن در یک محیط زیبا تندرستی شان را باز می یابند. آنان سرشار از اشتیاق اند و تنها زیبایی است که اشتیاق شان را ارضا می کند.این حالت در کودکان سالم تقریبا همگانی است و در فرهنگ های مختلف نیز،از عصر غارنشینی تا کنون، ادامه داشته است.

متفکر شهیداستاد مطهری می فرمایند: «یک بعد دیگر از ابعاد معنوی انسان علاقه به جمال و زیبایی است قسمت مهمی از زندگی انسان را جمال و زیبایی تشکیل می دهدانسان جمال و زیبایی را در همه شئون زندگی دخالت می دهد...انسان دوست دارد قیافه اش زیبا باشد، نامش زیبا باشد، شهرش زیبا باشد، مناظر جلوی چشمش زیبا باشد و خلاصه می خواهد هاله ای از زیبایی تمام زندگی اش را فرا بگیرد».

درباره اهمیت گرایش به زیبایی در انسان و ضرورت آن ایشان می فرمایند: «اگرانسان بخواهدانسان باشد و به خصلت های انسانی برسد بایداحساس زیبایی را در خود تقویت کند».

و در واقع احساس زیبایی،اثر خدای زیبا است و نگاه زیبایی جویانه به هستی، نوعی عمل عبادی به شمار می آید. مومن با مشاهده زیبایی ها،افزون بر لذت، از نوعی احساس کرنش در برابر خداوند سرشار می شود.

در این میان آنچه مهم است کاربست صحیح گرایش به زیبایی است و این که از آن در مسیر تقرب الی الله استفاده بنماید و همان طور که امام خمینی رحمه الله علیه فرمودند: انسان با فطرت الهی خود عاشق کمال مطلق یعنی حق تعالی می باشد و همچنین انسان عاشق جمال الهی است و با حقیقت جانش میل به آن دارد اگرچه خودش از این تمایل غافل باشد.

فصل پنجم: رابطه تجمل و زیبایی با مفاهیم مشابه

اشاره

تجمل و زیبایی که دارای مقاربت مفهومی مشخص با یکدیگر می باشند، خود با مفاهیم دیگری چون پرستش، کمال،ارزش، حقیقت، لذت و...دارای رابطه هستند که می طلبد به طور اختصار به روابط هر یک از آن ها پرداخته شود.

گفتار اول: رابطه زیبایی جویی با پرستش

یکی از پایدار ترین و قدیمی ترین تجلیات روح آدمی و یکی از اصیل ترین ابعاد وجود انسان ها حس نیایش و پرستش است. مطالعه آثار زندگی بشر نشان می دهد هر زمان و هر جا که انسان وجود داشته، نیایش و پرستش هم وجود داشته است، هر چند معبود ها با یکدیگر تفاوت داشته اند.

پیامبران پرستش را نیاوردند، بلکه شکل پرستش را به بشر آموختند و از شرک جلوگیری کردند.از نظر بسیاری از دانشمندان، انسان ابتدا موحد بود و سپس منحرف گردید. حس پرستش که گاهی حس دینی خوانده می شود، در همه افراد بشر وجود دارد.

گرایش به زیبایی و زیباسازی یاهمان زینت نمودن که پیش تر به عنوان یکی از گرایش های فطری انسان مطرح کردیم آن گاه که در کنار گرایشی دیگر یعنی ستودن و پرستش قرار گیرد و در ارتباط با هم باشند مایه آن می شود که زینت و زیبایی ستایش بر انگیز باشد و انسان به پرستش زیبایی روی آورد که قطعاًاین پرستش مراتب دارد و برخی از انسان ها خود را عبد زینت ها و زیبایی های دنیوی نموده و بنده شهوات و لذات می شوند و آن ها را پرستش می کنند و از همین طریق هم به ورطه نابودی می روند،اما دانایان و اصحاب بصیرت از این دو گرایش خویش در جهت تقرب به جمال مطلق بهره می برند و قطعاًآن هنگام که زیبایی مطلق قلب انسان را مملو نمود، ستایش تنها مخصوص آن شده و در جهت رضای او گام بر می دارد.

چنین انسانی ازاحساس تواضع که محصول ملازمت زیبایی و ستایش است به نحو مطلوب استفاده نموده واین حس تواضع را در بالاترین مرتبه یعنی تواضع در مقابل جمال مطلق به کار می بندد و به سعادت می رسد.

علامه شهید مطهری درباره رابطه زینت و زیبایی با مدح و ستایش و پرستش می فرماید: «مدح یا ستایش ازاحساس های مخصوص انسانی است یعنی این انسان است که دارای این درجه از ادراک واحساس است که وقتی در مقابل کمال و جلال، زیبایی و بهاء قرار می گیرد،این احساس به صورت عکس العمل در او پیدا می شود که او را ستایش کند».

ایشان در بخش دیگری می فرمایند: «البته گاهی عمل ستایش درانسان به صورت پستی ظاهر می گردد که آن را چاپلوسی می گویند و از صفات رذیله محسوب می شود. چاپلوسی در موردی است که انسان امر بی حقیقتی را ستایش کند و بسیار زشت است که انسان آن قدرتی که خداوند به او داده است تا کمال ها و جمال ها و عظمت ها و زیبایی های واقعی را ستایش کند؛آن را در پای موجودی که هیچ ارزش ستایش ندارد بگذارد... این قدرت برای این است که انسان آن احساس عالی را یعنی تمجید و تکریم و تعظیم یک کمال را، ارضاء و اشباع نماید، نه اینکه در خدمت حس طمع که یک نوع پستی است قرار دهد».

امام خمینی رحمه الله علیه علاوه بر این که منشاء و خاستگاه زیبایی و حسن را در حب ذاتی خداوند می داند بر فطری بودن آن نیز تاکید می کند:

«ازآنجا خداوند سرشت و فطرت همه موجودات را با عشق و زیبایی خود مخمر ساخته است که همه سلسله موجودات همه ذرات کائنات از پایین ترین تا بالاترین مرتبه همه حق طلب و حق جویند و هر کس در هر مطلوبی، خدا را طلب می کند».

نتیجه: بنابر این، زیبایی و تجمل دارای ملازمت با حس ستایش و پرستش و مشتعل کننده این حس است و اگر آدمی مجال را غنیمت شمرد و از این تلازم در جهت اطاعات الهی و قرب خویش به خدای تعالی استفاده نماید

به یقین با تعالی ایمانش به سعادت می رسد حال آنکه افسوس از برخی است که این فرصت را به تباهی برده و خود را اسیر خواهش های نفسانی و پرستش کننده زینت ها و زیبایی های زود گذر دنیوی می نمایند.

گفتار دوم: تجمل و زیبایی و کمال

«کمال صفتی وجودی است که موجودی به آن متصف می شود و حاکی از دارایی و غنای حقیقی یک موجود در مقایسه با وجود دیگر است».

همان طور که مشخص است زیبایی مشکک و دارای مراتب است از زیبایی های مادی گرفته تا زیبایی های معنوی که هر کدام نیز مراتبی دارد اماآنچه مهم است این است که انسان در همه انواع زیبایی بتواند شناخت صحیحی از زیبایی ها و پیش از آن شناخت از زیبا آفرین یعنی خداوند متعال که منبع تمام زیبایی ها است داشته باشد واز رهگذر شناخت چنین زیبایی، به سوی آن منبع نور و

زیبایی بازگشت کند که در آن صورت هر گونه رذیله اخلاقی و نفسانی را در وجود خود از بین می برد و رتبه وجودی او از طریق تقرب به خدا افزایش یافته و توانسته است از طریق شناخت زیبایی و زیبا آفرین به سوی کمال رهنمون گردد.

می توان این رابطه را در عرفان اسلامی پی جویی نمود چه اینکه « بنا بر آنچه در عرفان اسلامی مطرح است عشق و زیبایی و کمال باهم ملازمه دارند و چون خداوند، کمال مطلق است و جمال ناشی از کمال است ازاین رو، هم زیبایی مطلق است و هم عشق آفرین و سرشت انسان یا همان (وجود جامع و برزخ) آمیخته باعشق مطلق خواهد بود که یکسر آن به کمال و جمال مطلق وصل است و سر دیگرش به مخلوقات جهان؛ از این رو آن جمال و کمال مطلق، منشاء وجود و عشق، یعنی حرکت همه موجودات به سوی کمال و زیبایی می شود».

آیة الله خامنه ای در ادامه می افزاید: «احساس زیباشناسی در واقع همان ادراک نظم و کمال طبیعی جهان است و چون نام دیگر کمال یا بی نقصی و بی عیبی همان «زیبایی»است بنابر این، انسان تحت تاثیر هماهنگی با طبیعت جهان وانسان کبیر از آن همه کمال و جمال و تجلیات گوناگون آن در موجودات و جانداران و انسان و هنر،احساس خوشی و لذت نموده و به سوی آن جلب و جذب می شود؛ زیبایی و کمال دو صفت خداوند است و این دو صفت هم درانسان و هم در جهان تجلی کرده است».

علامه شهید مطهری اشاره به نظریه رابطه کمال و زیبایی می کنند و می افزایند: «نظر دیگر آن است که کمال انسان در جمال و زیبایی است ولی نه صرف زیبایی جسمانی بلکه بیشتر زیبایی روحی؛ به عبارت دیگر کمال انسان را (معتقدین به این نظریه) در هنر و کارها و فعالیت های ظریف که ناشی از روح ظریف است می دانند و همه چیز را تحت عنوان ظریف و زیبا می آورند حتی اخلاق را هم که ما خوب می گوییم، می گویند چون زیبا است کمال است.از نظر آن ها علم از مقوله زیبایی است، خود حقیقت هم چون زیبا است کمال است پس کمال انسان در زیبایی است».

علامه جعفری نیز در بیان رابطه عالی و کمال با زیبایی اشاره می کنند که: عالی عبارت است از برخورداری یک موضوع یا یک رویداداز آن عناصر کمالی که آن موضوع یا رویداد می تواندآن هارا تحمل کند.

با نظر به این تعریف می توان گفت که نسبت منطقی میان عالی و زیبایی، نسبت عموم و خصوص من وجه است با این توضیح که بعضی از حقایق هم عالی هستند و هم زیبا مانند یک منظره طبیعی که واحدهای آن از عناصر کمالی نسبی برخوردار است و در عین حال نمود زیبایی را هم دارد.

ولی این دو مفهوم دارای افتراقاتی نیز هستند که مورد اول آن این است که حقیقتی عالی است ولی نمود زیبایی ندارد و مورد دوم نمودهایی از زیبایی های معمولی پیرامون ما وجود دارند که عالی نیستند.

نتیجه: بنابر این، تجمل و زیبایی با کمال دارای رابطه هستند و این رابطه در قالب عموم و خصوص من وجه قابل پیگیری است و آنچه مهم است توجه به خدایی است که کمال و جمال مطلق در او وجود دارد و همو در نهاد یکایک انسان ها،این دو ویژگی را به ودیعه گذاشته است لکن آن زمان موارد مذکور در سیر تعالی گامی شتابان می گیرند که انسان در مسیر قرب الهی قرار گرفته و این ویژگی ها را از آن طریق تعالی بخشد.

گفتار سوم: تجمل و زیبایی و اخلاق نیک

زیبایی شناسی واخلاق رابطه تنگاتنگی با یکدیگر دارند و این مبحث از دیرباز وجود داشته است که خوبی و زیبایی یکی است. اخلاق و زیبایی هر دو به یک منشاء بر می گردند با این تفاوت که زیبایی مربوط به اشیاء و پدیده ها است و اخلاق مربوط به افعال و رویدادهای بشر؛ زیبایی جنبه ایستایی دارد واخلاق دارای جنبه پویایی است و به تعبیر علم منطق، زیباشناسی از سنخ تصوراست واخلاق از سنخ تصدیق.

مثلاـ عـدالت را حکمـا دارای حسن ذاتی (یعنی زیبـایی ذاتی) دانسـته انـد و ظلم و سـتم را قبیـح شـمرده انـد و «خیر» نیز که همـان «کمال» است غرض هر فعل اخلاقی است.

شهیـد مطهری به رابطه زیبایی واخلاق اهمیت می دهنـد چه اینکه معتقدنـد شـناختن این که اخلاق از چه مقوله ای است اثر فراوانی در کامـل کردن اخلاـق جـامعه دارد؛ ایشـان معتقدنـد که حس زیبـایی ازاموری است که در پرتو اعتقاد به خـدا پرورش می یابـد و ایشـان در بیان تفاوت بین دو نظریه که در اولی زیبایی را با توجه به اصل غایت ارزیابی می کنـد و نظریه دیگر که زیبایی را صـفت فعل می دانـد و مـدعی است انسان به اعتبار کردارش زیبا می شود، می فرماید: چنین نیست، روح زیبا است از روح زیبا فعلی صادر می شود که به ناچار زیبا است زیرا معلول آن علت است.

ایشـان به نظرافلاـطون در این باره اشاره می کننـد که افلاطون اخلاق را بر اساس زیبایی توصـیف کرده است و می گویـدآن چیزی انسانی است که زیبا باشد وافلاطون عدالت را با عینک زیبایی می بیند و می گوید عدالت که خوبست چه عدالت اخلاقی در فرد و چه عـدالت اجتماعی در جامعه به این دلیل خوبست که منشاء توازن می شود و ایجاد زیبایی می کنـد. جامعه ای که در آن عـدالت باشد زیبا است و همان حس زیبا جویی بشـر است که او راعدالت خواه کرده است. انسان اگر بخواهدانسان باشد و به خصـلت های انسانی برسد باید احساس زیبایی را در خود تقویت کند.

استاد در بیـان ضـرورت پرورش حس زیبـایی در انسان ها به نقل دیـدگاه معتقـدین به رابطه زیبایی واخلاق پرداخته و می نویسـند: «بایـد حس زیبـایی را در بشـر پرورش داد. بشـر اگر زیبـایی مکـارم اخلاق و اخلاق کریمانه و بزرگوارانه را حس کنـد، دروغ نمی گوید و خیانت نمی کند. علت این که بعضـی از افراد دروغ گویند این است که زیبایی راستی را درک نکرده اند. باید ذوق زیبایی او را پرورش داد تا گذشته از زیبایی های محسوس، زیبایی های معقول و معنوی را هم درک کند».

البته در این میان برخی نیز معتقـد به عدم رابطه این دو مقوله با یکدیگر هسـتند و در بیان علت آن اشاره به این مطلب دارند که پاره ای ازاعمـال خوب هسـتند ولی به هیـچ وجه ارزش زیباشناسـی ندارنـد مثـل انجـام وظایف روزانه و پرداخت دین؛ بر عکس بعضـی احوال هنری و دارای زیبایی هستند درحالی که فاقدارزش اخلاقی و خوبی می باشند.

کـانت نیز سـعی دارد زیبـایی را متمـایز از اخلاـق بدانـد و بـا شـرح خصوصیـات منحصـر بـه فرد تجربه زیبـا شـناختی، زیبـایی را از «خیر»اخلاـقی متمـایز می کنـداما همو در اواخر کتـاب خود به طور غیر مسـتقیم به رابطه این دو اذعان می کنـد تا جایی که صـریحاً عنوان می دارد که زیبایی نماد«خیر»است و زیبایی طبیعی را بیانگر ایده های اخلاقی می داند.

نتیجه: آنچه می باید مورد توجه قرار گیرد این است که اخلاق و زیبایی با یکدیگر دارای رابطه هستند البته این رابطه به نظر عموم و خصوص می باشـد و زیبـایی اعم از اخلاـق و خوبی است چه اینکه هر امر اخلاقی و خوبی قطعاً زیبا است و این نظر برخی که گفته انـد هر امری که از نظر اخلاقی ذو شأن باشـد حتمـا زیبا نیست را نفی می کنـد چه اینکه اینان غافل از وجود زیبایی در دو ساحت کلی محسوس و معقول و ظاهری و معنوی شـده انـد و امکان نـدارد امر اخلاقی زیبا نباشد چه اینکه یا زیبایی محسوس نیز دارد و یا حـداقل زیبـایی معقول علی الاطلاـق بر آن مترتب است البته از آن سو هر امر زیبـایی نمی توانـد اخلاقی و ذو شأن خوبی باشـد چه اینکه امور بسیاری هست که زیبایی شان فریبنده قلب ها و مایه انحطاطات اخلاقی است.

گفتار چهارم: رابطه زیبایی جویی با ارزش

«ارزش» مفهومی است که دارای نقش مهمی در زنـدگی بشـری است که از همین رو ضـروری است،ابتدا شـناخت مختصـری از آن ایجاد شود و توضیحی هر چند اندک درباره این مفهوم ارائه گردد تا سپس رابطه آن زیبایی جویی به روشنی مشخص گردد.

واژه ارزش در زبان فارسـی اسم مصـدر ارزیـدن و دارای معانی قـدر و مرتبه، اسـتحقاق، لیاقت، شایسـتگی و زیبندگی است. ارزش

خاصیتی است که چیزی را مورد پسند و قابل احترام می کند.

نگاهی اجمالی به متون علمی نشان می‌دهد که یکی از سخت ترین تعاریف همانا تعریف ارزش است و عملاً تعریفی دقیق و مورد توافق همه از مفهوم ارزش در رهیافت های مختلف روانشناسی اجتماعی، جامعه شناسی و علوم سیاسی–اقتصادی وجود ندارد.

فقط می توان گفت که ارزش‌ها و نظام ارزشی به معنای ارج و مطلوبیت، منشأ نظری و فکری و مبدأ عملی و عینی و همچنین هدف و غایت هر گونه کنش و روش و بینش و باور بوده و میزان و معیار سنجش و ارزیابی آن ها می‌باشند.

توجه به این نکته نیز ضروری است که ارزش به عنوان آرمان (ایده‌آل) مستلزم تصور وجود یا کیفیتی بهتر از آنچه که مدعی آن هستند و یا از آن الهام می گیرند می باشد.

درباره نقش و جایگاه ارزش ها در زندگی بشری باید گفت که ارزش‌ها از بنیادی ترین عوامل جهت دهنده رفتارهای انسانی در هر جامعه‌ای به شمار می‌آیند. ارزش‌ها در رابطه با فرهنگ جامعه و رفتارهای انسان‌ها نقش دو گانه‌ای را ایفا می کنند. از یک جهت آن ها یک نیروی ساختار دهنده رفتارهای بشری به شمار می‌آیند و از جهت دیگر یک الگوی ساختار بندی شده توسط فرهنگ غالب جامعه به شمار می آیند.

پی جویی واژه ارزش در دو حوزه اقتصادی واخلاقی ما را به این حقیقت می رساند که این مفهوم در اقتصاد در دو معنا استعمال می‌شود. گاهی ارزش در جایی به کار می‌رود که با یک شیء می‌توان نیازی را بر طرف کرد. می گوییم آن چیز ارزش مند است. برای انسان گرسنه غذا ارزشمند است زیرا یک نیاز طبیعی را از او بر طرف می کند. این ارزش یک ارزش طبیعی است. ارزشمندی در این موارد به معنای مطلوبیت است. اما گاهی ارزش در مقام مبادله به کار می‌رود. به این معنا که ما دو چیز مطلوب را می‌سنجیم و می گوییم این دو چیز از نظر مطلوبیت برابرند. یا هم ارزشند.

بنابر این، تأمل در این کاربردها نشان می دهد هر جا سخن از ارزش باشد قطعاً یک نحوه مطلوبیتی در کار است.

این مفهوم در فلسفه اخلاق نیز دو کاربرد متفاوت دارد: گاهی ارزش در مقابل الزام و در واقع ارزش اخلاقی در مقابل الزام اخلاقی به کار می‌رود. الزام اخلاقی در جایی استعمال می‌شود که موضوع احکام اخلاقی ما افعال و کارها هستند. مثلاً می گوییم باید راست گفت. یا شما امروز باید فلان کار را انجام می‌دادی. در الزام اخلاقی به این معنا، معمولاً واژه باید برای بیان حکم اخلاقی به کار می‌رود. اما اگر موضوع حکم اخلاقی اشخاص، انگیزه‌ها، نیت ها یا منش ها باشد؛ مثلاً این که سعید آدم خوبی است. یا حسد از رذائل است. در این صورت سخن از ارزش اخلاقی است. در این موارد عمدتاً از واژه خوب و بد برای بیان احکام اخلاقی استفاده می‌شود. در اصطلاح به احکام ارزش اخلاقی در این کاربرد احکام ناظر به فضیلت نیز گفته می‌شود. چنانچه به احکام الزام اخلاقی، احکام ناظر به فریضه می گویند.

البته گاهی معنای وسیع تر و عام تری از واژه ارزش اراده می‌شود که هم الزامات اخلاقی و هم ارزش های اخلاقی و امور ناظر به فضیلت را شامل می‌شود. ارزش های اخلاقی در این کاربرد به معنای کلیه اموری است که مطلوبیت اخلاقی دارند چه افعال باشند و چه غیر افعال.

دراین میان بین زیبایی با ارزش به مفهوم عام آن رابطه برقرار است؛ علامه جعفری پس از آنکه به تعریف ارزش می پردازند آن را اعم از زیبایی می دانند.

ایشان می نویسند: «ارزش عبارت است از مطلوبیتی که از مفید بودن یک حقیقت انتزاع می شود، بااین که خود ارزش فی نفسه دارای حقیقت عینی نیست، با نظر به منشاءانتزاعش که مفیدیت به معنای عام آن است، یک واقعیت تلقی می شود... بنابر این،ارزش دارای مفهوم اعم از زیبایی است زیرا مواد ضروری که در ادامه زندگی مستهلك می شوند به عنوان ابزار و وسایل زندگی عنوان مطلوبیت دارند و دارای ارزش هستند ولی یا دارای زیبایی نیستند و یا مستقلاً به عنوان زیبایی مطرح نمی شوند».

همچنین این عالم بزرگوار در ادامه بحث از رابطه بین زیبایی و ارزش می فرمایند:

«هر زیبایی دارای ارزش است و مقصوداز ارزش،ارزش مبادله ای نیست زیراآن قسمت از زیبایی های طبیعت که قابل نقل وانتقال و تعلق روابط مالکیت واختصاصی نیست در مجرای مبادله خارج بوده و نمی توان آن ها را مورد تبادل قرار داد مانند زیبایی آسمان با ستارگانش و یا زیبایی مهتاب گسترده در فضای زمین و قله های کوهساران و دره ها و درختان واهتزاز برگ های آن ها در موقع وزیدن نسیم های ملایم بهاری».

البته ذکر این نکته نیز حائز اهمیت است که ارزش ها خود به عنوان غایت و هدفند نه ابزاری برای برآورده ساختن هدفی دیگر، سه مصداق برایش بر شمرده اند؛ حقیقت، خوبی و زیبایی. برخی قداست دینی را به عنوان ارزش چهارمی در کنار آن ها بر شمرده اند و برخی دیگر، دین و عقیده پاک را دارنده ارزش ها و راهنمای انسان به سوی آن می دانند.

نتیجه: بنا بر این، تجملات و زیبایی با ارزش دارای رابطه هستند البته این رابطه از طرف ارزش عمومیت دارد و آن اعم از زیبایی است چه اینکه اموری دارای ارزش هستند لکن یا زیبا نیستند و یا زیبایی خود را از دست می دهند.

گفتار پنجم: تجمل و زیبایی و حقیقت

حقیقت را به توافق فکر با موضوع آن یا موافقت اندیشه با واقعیت توصیف کرده اند.

زیبایی و حقیقت دو مفهومی هستند که عمدتاً دانشمندان آن ها را درارتباطی نزدیک با هم بر شمرده اند و در این میان برخی زیبا را جز بر مجرای حقیقت نمی دانند البته برخی نیز این دو را منفک از هم معرفی می کنند.

«هرآنچه زیبا است، مبتنی بر حقیقت است، هر چیز زیبا باید به خیر و حقیقت راه ببرد».

علامه جعفری برای مفهوم حقیقت چهار معنا بیان می کند:

۱–هرآنچه موجود است و یا در جریان قوانین هستی به وجود می آید.

۲–حقیقت هر موجودواقعی است که ثباتی داشته باشد، زیرا در معنای حق، ثبوت وجود دارد.

۳–حقیقت مانند حق،آن واقعیت است که برای شدن و بودن شایسته است.

۴–حقیقت عبارت است از تطابق درک که عمل قطب درون ذهنی است با واقعیت درک شده که شئ در جهان عینی می باشد.

ایشان درادامه می افزایند: «با توجه به مطلوبیت ضروری حقیقت درارتباطات چهار گانه انسان (ارتباط انسان با خویشتن، با خدا، با جهان هستی، و با همنوعان خود) می توانیم بگوییم: نسبت حقیقت با زیبایی ها، نسبت اصل حیات انسانی با کیفیت لذت بار آن است.اصل حیات و تلاش برای ادامه آن، واحساس ضرورتی که در وجود و بقای آن وجود دارد، پایه اساسی و کیفیت های لذت بار حیات مانند غذای خوب، لباس خوب، مسکن خوب، فروع و عوارض خوشایند آن است».

ایشان پس از توضیحات مفصلی درباره چهار معنای مذکور حقیقت، می نویسند:

«ارزش زیبایی و حقیقت و برداشت اشخاص از آن ها به جهت اختلاف آنان در طرز اندیشه ها و وضع روانی و موقعیت های خاص فرهنگی مختلف است برای همین نمی توان رابطه بین سه مفهوم (زیبایی، حقیقت و هنر) را به طور مطلق و یکسان در نظر گرفت. می توان این قضیه را به عنوان یک اصل دراین مباحث مطرح کرد که هراندازه رشد مغزی و کمال انسان، بالاتر باشد، هر حقیقت و هنر مفیدانسانی را زیبا خواهد پنداشت به این معنا که همان انبساط روانی را که در حال شهود زیبایی ها در خوداحساس می کند، در موقع دریافت حقیقت واثر هنری مفید همان انبساط را در درون خود نیز دریافت خواهد کرد».

نتیجه: بنابر این، رابطه بین زیبایی و حقیقت نسبی است و وابسته به طرز تفکرات و برداشت ها و دیگر شرایط است، از این رو این دو مفهوم نمی توانند رابطه مطلق داشته باشند.

گفتار ششم: تجمل و زیبایی و عشق و نشاط و لذت

عشق و نشاط و لذت دارای روابط نزدیک با یکدیگر هستند، بدین معنا که انسان زمانی که به چیزی عشق می ورزد از این معاشقه لذت برده و به نشاط می رسد واز سویی این مفاهیم با تجمل و زیبایی نیز ارتباط دارند. نیکو است ابتدا به تعریف هر کدام به اختصار اشاره شود.

در تعریف نشاط و سرور، علامه شهید مطهری می فرماید: «سرور، حالت خوش و لذت بخشی است که از علم و اطلاع از اینکه یکی از هدف هاوآرزوها انجام یافته است یا انجام خواهد یافت به انسان دست می دهد».

لذت نیز عبارت است از خوشی درونی که از رسیدن آدمی به چیزی که آن را خیر و مفید و کمال می داند به وجود می آید.

علاقه به شخص یا شیئ وقتی که به اوج شدت برسد به طوری که وجودانسان را مسخر کند و حاکم مطلق وجود او گردد، عشق نامیده می شود، عشق اوج علاقه و احساسات است.

عشق در وهله ی نخست بستگی به یک شخص خاص نیست ، بلکه بیشتر نوعی جهت گیری منش آدمی است که او را به تمامی جهان، نه به یک « معشوق » خاص، می پیوندد.اگر انسان فقط یکی را دوست بدارد و نسبت به دیگران بی اعتنا باشد، پیوند او عشق نیست، بلکه یک نوع بستگی تعاونی یا خود خواهی گسترش یافته است. و در واقع علت عشق، صرفاً وجود معشوق نیست و عشق نوعی فعالیت و نوعی توانایی روحی است.

عشق عنصری است که در تمام زوایای نظام آفرینش جریان دارد و چنان با اهمیت هست که خداوند، خود عشق است و جهان آفرین، جهان را با عشق آفریده است و به مخلوقاتش عشق می ورزد،آفریدگان نیز به آفریننده عشق دارند و وجود و هستی آن ها قائم به عشق است، عشق ذات خدا است و جوهر وجودهستی از عشق است حتی گفته شده است که خدا عاشق است که ابن سینا و بسیاری دیگر از متفکران و نیز عارفان بر این قول اتفاق دارند.

البته عشق دارای مراتب است و در این میان انسان مجمع کلیه عشق ها و شوق ها و جاذبه‌های گوناگون که در تمام مراتب موجود است.انسان از مرتبه عشق رحم به نطفه که در حقیقت همان جاذبه کرات است و عشق به توالد و تناسل که عمل نباتی است و عشق شهوانی جنسی که شوق حیوانی است و عشق به موهومات و تخیلات که عشق شیطانی است را داراست تا عشق ملکوتی و ملائکه آسمانی. پس همه نوع از مراتب عشق تا منتها در وجود انسان به امانت نهاده اند، لذا عشق انسان جامع و کامل است و معشوق او کل الجمال نامتناهی است و متعلق به تمام جهات حسن اعظم الهی تعالی سلطانه و تقدس جلاله و جماله است.

در ادبیات دینی (آیات و روایات) کلمه عشق استعمال نشده است و برابرنهادهای آن در قرآن «حُب»؛ «ود» و «ولایت» است.

نیز انواع حب در قرآن شریف را می توان به دو دسته حب مقدس و حب نامقدس تقسیم بندی کرد؛ حب مقدس: حب خدا به خلق، حب خلق به خدا، حب خلق به خلق، حب خلق به پیروزی بر کافران. و حب نامقدس: حب به بت ها، حب به ترویج فحشا، حب به دنیا و دارایی های دنیوی، حب به کافران، دشمن مسلمانان، حب به نامحرم به قصد کام جویی یا عشق مذموم شناخته شده است.

یکی از براهین خلقت و آفرینش موجودات نیز، «محبت» است که مرکز همه حرکات و فعالیت های موجودات و هستی می باشد. در همین راستا حضرت خلیل الله علیه السّلام محور حرکت خود را «محبت» قرار داد و از بیگانه تبری جست و فرمود «لا احب الافلین» یعنی آنکه از خود اراده نداشته باشد من او را دوست نداشته و از او پیروی نمی کنم.

امام سجاد علیه السّلام در دعای اول صحیفه سجادیه می فرماید:

«ابتدع بقدرته الخلق ابتداعا و اخترعهم علی مشیته اختراعا ثم سلک بهم طریق ارادته و بعضهم فی سبیل محبته».

این عبارت اوّلاً اشاره دارد که خدای تعالی، عشق را که نیروی محرّک جهان است، در همه پاره های هستی، از ذرّه تا کهکشان، از

مُلک تا ملکوت، تعبیه کرده است؛ بدین معنا که جهان را با نیروی عشق و محبّت، سرشته است. ثانیاً از آنجا که عشق از هر نوع آن (طبیعی یا حیوانی، روحانی یا الهی) که باشد، متوجّه کمال است و چون کمالِ مطلق، تنها خداوند است و عشق نیز در همه پدیده های عالم ساری است، بنابر این، او (ذات مقدّس حق) از هر چیز به معشوق بودن سزاوارتر است.

«تُسَبِّحُ لَهُ السَّموات السَّبْعُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِیهِنَّ وَإِنْ من شَیْ ءٍ إِلَّا یُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلکِنْ لا تَفْقَهُونَ تَسْبِیحَهُمْ».

ثالثاً اگر چه «حبّ الهی» بالإصاله به ذات مقدّس اوست، یعنی خود، ذات خویش را دوست می دارد؛ لیکن بالتّبع به خیر و کمال آفریدگانش، که جلوه هایی از اوینـد، با اختلاف مراتب و درجاتی که دارنـد، تعلق می گیرد و حُبّ به چیزی، مستلزم حُبّ به آثارِ آن چیز است. بر این اساس و به مقتضای حکمت و عنایت او، رساندن آفریدگان به هدفِ مطلوب و غایتِ آن ها به دست اوست ؛ «بَعَثَهُمْ فی سبیلِ محبّته».

بنابر این، کاروان هستی، همچنان که جلوه حبّ الهی است، در یک حرکت حبّی به اراده و مشیّت خداوند، رو به سوی محبوب خویش در حرکت و تکاپوست؛ زیرا که عارفان، معشوق را آغازگرِ عشق و محبّت می داننـد و «یُحِبُّهُمْ و یُحِبُّونَه» اشارتی بدین معناست.

نظام الدین فقیه معتقد است: این عالم در محضر خدا است و قدرت لایزال خداوندی در جای جای این جهان حاضر و ناظراست، عشق نیز چون نشان و پیامی از بی نشان در سراسر هستی سریان و جریان دارد هم ازاین رو است که گستره عشق عالم پهناوراست و سخن عشق بی پایان.

علامه نراقی در بیان سریان محبت در موجودات اشاره می کنند که بیشتر اقسام دوستی، فطری و طبیعی است، مانند دوستی متناسب ها و هم جنس ها، و علت و معلول، و دوستی زیبائی و امثال آن و دوستی ارادی و کسبی انـدک است، مثل دوستی متعلم نسبت به معلم، و بسا این گونه دوستی نیز ممکن است به طبیعی برگردانده شود. حکیمان پیشین تصریح کرده‌اند که قوام موجودات و انتظام آن ها به محبت است، و دوستی فطری میان آن ها ثابت است، و هیچ یک از موجودات خالی از آن نیست، همچنان که هیچ چیز خالی از وجود و وحدت نیست، و تصریح کرده‌اند که آن تمام وحدت است و در همه کائنات، از افلاک و عناصر و مرکبات، ساری و جاری است، زیرا محبت و شوق به تشبه به فاعل افلاک را به رقص آورده، و سنگ آسیای آن را به گردش انداخته و محبت سبب میل عناصر به اجسام طبیعی آن ها و میل مرکبات به یکدیگر است و چون محبتی که سایه وحدت است مقتضی بقا و کمال است، و ضد آن موجب فساد و اختلال است، برای هر یک مراتب و درجاتی هست، پس موجودات به حسب آن در درجات کمال و نقصان مختلف و متفاوتند.

البته لازم است اشاره شود که بسیاری بین محبت و عشق را تفاوت قائل انـد و در واقع محبت به صورت غریزی در وجود هر موجود زنده ای قرار داده شده است که با توجه به نحوه آفرینش و ظرفیت وجودی آن ها متفاوت است. اما عشق غریزی نیست، عشق حالتی است که برای انسان دست می دهد و موجودات دیگر از آن بی بهره انـد حتی در بین انسان ها هم افراد کمی هستند که قابلیت دریافت و پرورش عشق را دارند و نیروی عشق مافوق نیروی محبت است.

والبته برخی نیز معتقدند که عشق امری مشترک میان موجودات است و خلاف نظر فوق را اراده نموده اند.

در باب رابطه زیبایی و لذت باید گفت که مطبوع، چیزی است که خیال را خشنود گرداند.

بنابر این، به طور قطع زیبا، مطبوع هم هست؛ زیرا با دیدن موجودی زیبا یادیدن و شنیدن ساخته ای هنری و زیبا، لذت و خشنودی را نیز حس می کنیم.

علامه جعفری معتقدند که لذت و زیبایی همواره باهم تلازم دارند یعنی می توانیم بگوییم درک و دریافت زیبایی همواره موجب احساس لذت است ولی هراحساس لذتی معلول درک و دریافت زیبایی نمی باشد، زیرا می دانیم که عوامل لذت بسیار متنوع است

که یکی ازآن هادرک و دریافت زیبایی می باشد مثلاً پیروزی بر دشمن لذت بار است ولی از سنخ زیبایی ها نیست.

بنابر این، لذت و زیبایی دارای رابطه عموم و خصوص مطلق هستند و هر زیبایی لذت زا است ولی هر لذتی زیبا نیست.

در باب رابطه عشق و زیبایی و نشاط از دیرباز زیباشناسان از یک سو و نیز عارفان از سویی دیگر هر یک کوشیده اند به توصیف این رابطه مبادرت ورزند که به برخی از آن ها اشاره می کنیم:

ملاصدرا می گوید: «عشق،ابتهاج به خیر و جمال و کمال است. برای هر موجودی با توجه به رتبه وجودی اش، کمالی مختص و عشق طبیعی یا حیوانی یا عقلی می باشد».

همو در کتاب مفاتیح الغیب می نویسد: «انسان با درک جمال در خود عشق می یابد و با عشق به طلب معشوق می رود یعنی اراده خود را به کار می اندازد و طلب سبب حرکت می شود».

عشق فقط در جایی است که زیبایی وجود داشته باشد و هر جا که زیبایی نیست عشق وجود ندارد. بنابر این، عشق فرزند زیبایی است نه مادر آن.

«العشق انجذاب القلب إلی مغناطیس الحسن وکیفیه هذاالإنجذاب لامطمع فی الإطلاع علی حقیقتها» :

عشق عبارت از جذب شدن دل است به مغناطیس زیبایی، ولی در کیفیت این جذب نباید کسی را طمع به اطلاع به حقیقت آن باشد.

بحثی که در این زمینه وجود دارد این است که آیا زیبایی عشق می آفریند یا عشق زیبایی؟

دراین زمینه علامه متفکر شهید مطهری به یکی ازاصول پذیرفته شده فلسفه الهی اشاره می کند که بر اساس آن: «تمام حرکت هایی که در این عالم هست حتی حرکت جوهری که تمام قافله این عالم طبیعت را به صورت یک وجود واحد به جنبش در آورده است، مولود عشق است».

البته ایشان وجود زیبایی را منحصر در وجود عشق نمی دانند و صرفاً عشق را والد آن به شمار نمی آورند ایشان می فرمایند: «این هم خودش مسئله ای است که می گویند بر خلاف آنچه انسان ها خیال می کنند که زیبایی عشق می آفریند بر عکس است، عشق زیبایی می آفریند یعنی اول زیبایی وجود ندارد که بعد در اثر زیبایی عشق ایجاد شود،اول عشق وجود پیدا می کند و بعد عشق زیبایی را خلق می کند البته این یک نظر افراطی است نمی شود وجود زیبایی را در خارج به کلی انکار کرد».

ایشان درادمه می فرماید: «قدر مسلم این است که در خارج چیزی به نام زیبایی وجود دارداین جور نیست که زیبایی صد در صد مخلوق عشق و عشق حقیقتی گزاف باشد که همین جور یک جا می شود بلکه زیبایی حقیقتی است اگر حقیقت نسبی هم باشد باز خودش حقیقتی است».

ایشان در بیان رابطه عشق و زیبایی این مطلب را مطرح می کنند که: «آن جا که زیبایی وجود پیدا می کند، یک نیروی جاذبه هم هست آنجا که زیبایی وجود دارد، عشق و طلب در یک موجود دیگر وجود دارد، حرکت و جنبش وجود دارد، ستایش و تقدس وجود دارد».

برخی نیز در این میان به بحث از رابطه عشق و زیبایی با خداوند پرداخته اند، در میان آثار عرفانی مواردی دراین زمینه وجود دارد.از جمله: «زیبایی عشق آفرین است و زیبایی مطلق، جهان را عاشق و بی قرار ساخت تا با حرکت جوهری، راهی سر منزل جمال مطلق گردد...زیبایی روحی آن زیبایی عشق آفرین و پرستش آوراست که روح مجرد در عالم مجرد محظوظ ازآن لذت می شود».

جمال از عشقی که زاییده آن است تفکیک ناپذیراست یعنی عشق با جمال ملازم است و ممکن نیست بتوان خدا را بدون داشتن تصویرش که در آینه جلوه گر است دوست داشت. خداعشق و جمال است یعنی خدا جمال محض است و جزء طبیعت و ذات

جمال عشق است».

در نگاشته های صوفیان نیز عشق به زیبایی مخلوق را نخستین مرحله از مراحل سلوك سالك دانسته،آن گاه پیشرفت او را در عشق به آفریننده زیبایی و جمال لازم شمرده اند و آن را محبت یا عشق حقیقی و آن دیگری را عشق مجازی دانسته اند چون مدعی هستند که آفرینش زیبا، مظهر و نمودی از جمال مطلق الهی و زیبایی صفتی از صفات خداونداست برخی از دارندگان این نظریه بر آنند که هرکس به زیبایی آفریده عاشق است به جمال الهی جلوه گر در آن عشق می ورزد.

آیهٔ الله خامنه ای می نویسد: «عشق حرکت است به سوی زیبایی و چون زیبایی، ناشی از نظم و کمال است و بی نقصی، ملتزم معنای وجود بما هو وجود است و زیبا ترین موجودات جهان، جمال وجود مطلق یعنی خداست پس: عشق حقیقی، حرکت استعدادی انسان به سوی وجود مطلق و جمال مطلق می باشد تا بدین وسیله از نقص خود که نوعی عدم است بگریزد و به کمال واصل گردد به همین سبب است که عرفا می گویند نه فقط انسان بلکه همه موجودات جهان، عاشق وجود مطلق هستند و همه جهان با حرکتی موزون به سوی خدا می روند».

اما در باب عشق مجازی نیز باید گفت که به عشقی که سرانجام آن خدا باشد عشق مجازی گویند چه اینکه مجاز به معنای معبر و محل عبور است. اگر عشق به مظاهر طبیعت همچون زیبایی های گل و گلزار و بوستان و دشت و همچنین عشق به زیبارویان از آن جهت باشد که جلوهٔ آن زیبایی مطلق هستند، عشق مجازی است که سرانجامش عبور از طبیعت و مظاهر آن است و رسیدن به سرچشمه زیبایی ها است که «إنّ الله جمیلٌ»، لیکن اگر عشق به آن ها از این جهت نباشد بلکه آدمی در خود آن ها با قطع نظر از مبدأ و منشاء آن ها متوغّل شود عشق مردود است بل رکود است و انحطاط و اصولاً عشق نیست و از خواطر شیطانی سرچشمه دارد. بنابر این، عشق به غیر خدا دو چهره پیدا می‌کند، یکی نگرش طولی بدان ها که همه مظهر خدایند که این عشق مجازی نام دارد و دیگری نگرش عرضی بدان هاست که در این صورت آن را عشق نباید نامید.

برخی ادعا می کنند که انسان می تواند از طریق عشق های مجازی به آن عشق حقیقی دست یابد و عشق مجازی را در واقع راهی برای عشق حقیقی می دانند. باید گفت این مراد در صورتی حاصل می شود که انسان آگاه با نظارهٔ عمیق در صورت زیبا و لطف و ظرافت های عمیق آن، به درون خود برگشته و عامل درك زیبایی و لطف آن صورت را در درونش مشاهده کند و از طریق همان شهود، راهی جمال اعلا شود. به عبارت دیگر آدمی در صورتی از عشق مجازی به عشق حقیقی راه پیدا می کند که پای این عشق در گلِ صورت زیبا که عرضی چند روزی است، فرو نرود و از همان صورت زیبا، معنی و علت اصلی آن را دریافت کند و به پیشگاه جمال الهی راهی شود. این حرکت اگر چه محال نیست ولی به قدری در اقلیت است که حکم استثناء دارد و بسیار نادرند افرادی که بتوانند عشق های مجازی را پلی برای عشق حقیقی قرار دهند.

نتیجه: بنابر این، زیبایی و عشق و نشاط دارای رابطه هستند بدین نحو که زیبایی باعث می شود تا فرد به آن چیز زیبا حب پیداکرده و آن زمان که این علاقه و حب فزونی یافت تبدیل به عشق می شود و فرد به طلب آن زیبا می رود و در این میان وی از مشاهده و طلب و عشق به زیبا نشاط و شادی می گیرد.

فصل ششم: مفهوم تجمل گرایی افراطی

اشاره

باتوجه به این تعابیر، تجمل گرایی به معنای رغبت کردن به تجملات و توجه به ظواهر زندگی است.

تجمل گرایی نوعی زیبایی دوستی است که به طور کلی نه ممدوح و نه مذموم است بلکه اگر از مشی اعتدال به کناره و انحراف

رود و راه افراط را بپیمایـد، منتـج به تجمل پرستی و تجمل گرایی افراطی می گردد و این امر مذموم به جهت دهی رفتار های انسان می پردازد و او را از معنویـات دور نموده و در دنیـا وآخرت دچـار خسـران می کنـد و ناهنجـاری ها وانحرافات اجتماعی و سیاسـی واقتصـادی فراوانی را در زنـدگی افراد تجمـل پرست و نیز در سـطح کلاـن، جـامعه را تحت تـاثیر قرار می دهـد و تا نسـلی بعـد نیز اثراتش پایدار است.

گفتاراول: تفاوت تجمل پرستی با رفاه طلبی

تجمّل پرستی در ظاهر با رفاه طلبی بسیار نزدیک است، ولی در مفهوم، با آن تفاوت دارد و اعم از آن است.
رفـاه طلب تنهـا در انـدیشه آسـایش خود به سـر می برد، ولی تجمـل پرست علاـوه بر آن، به آرایش های افراطی می اندیشـد و می کوشـد ظاهر زندگی را با الگوهای تقلیدی و بر اساس هوس های زودگذر خود، هم آهنگ سازد. این کار، مایه تفریح و سـرگرمی اوست و به تباهی زندگی او می انجامد.

گفتاردوم: گونه شناسی فعالیت های اقتصادی بشر

فعالیت های بشر را می توان به سه بخش ضروری، رفاهی و تجمل گرایی افراطی تقسیم نمود.
در زنـدگی ضـروری انسـان به دنبـال تـامین نیازهـای اولیه و ضـروری است و تـامین خوراک و پوشـاک را سـر لوحه فعـالیت هـای اقتصادی روزانه خود قرار می دهد و اسلام نیز این حد از تامین معیشت برای مردم را واجب می داند.
در زنـدگی رفاهی، انسان در صـدد تامین رفاه بیشتر برای خانواده است و تلاش می کنـد امور روزمره خود را از حد ضـرورت فراتر برده، خوراک و پوشـاک و مسـکن بهتر و بیشتری برای خـانواده خود فراهم نمایـد که این قبیـل تلاش ها نیز در دسـتورات اسـلامی ستوده شده است و به «جهاد» تعبیر گشته است و امام صادق علیه السّلام فرمودند: «کسی که در راه تامین خانواده اش تلاش می کند مانند کسی است که در راه خدا جهاد می نماید».
اما بخش سوم، افراط در تجمل گرایی است و مصداق روشن آن اسراف در مصرف است.

گفتارسوم:مصادیق تجمل گرایی افراطی

اگر بخواهیم برای این اسـراف در مصـرف و یـا به تعبیری دیگر برای تجمـل گرایی افراطی مصادیقی ذکر کنیم شایـد بهتر باشـد در کوتاه سخن به سه شان از شئونی که در زندگی نمود بیشتری دارد اشاره نماییم.
یکی از آن موارد سـبک پوشـش و لبـاس است و قطعاً پوشـاک از ضـروریات زنـدگی است و قرآن کریم نیز آن را مایه پوشانیـدن انسـان و نیز زینت او می دانـد و بنابر این، با اصل پوشـش حتی به عنوان زینت مخالفت نکرده و آن را به عنوان نعمتی که به آدمیان داده شـده تـا به وسـیله آن خود را زینت نماینـد معرفی می کنـد اما آنچه حائز اهمیت است عـدم کسب شـهرت و مقام به خاطر نوع لباس است چراکه چنین هدفی باعث می شود آن فرد بیش از اندازه وابسته به لباس و زیبایی آن شده و تمام شخصیت و ارزش خود و دیگران را در نوع لبـاس ببینـد و از ارزش هـای والاـی انسـانی غافل شود به همین جهت در روایات نیز به پوشـش لباس شـهرت و مذمت آن اشاره شده است.
پیامبر صلّی الله علیه وآله والسّـلم فرمودند: «کسـی که در دنیا لباس شهرت بپوشد، خداوند در آخرت او را لباس ذلت و خواری می پوشاند».
و نیز امام حسن علیه السّـلام در روایتی مشابه همین مضـمون را تاکیـد نموده انـد: « کسـی که لباسـی که او را مشـهور کنـد بپوشـد،

خداوند در روز قیامت او را لباسی از آتش می پوشاند».

بنابر این، آنچه باید مد نظر داشت عدم افراط و تفریط و بلکه اعتدال و اقتصاد در سبک پوشش است.

تفریط در پوشاک این است که انسان هیچ توجهی به کیفیت و کمیت آنچه می پوشد نداشته باشد و به اندازه توان برای تهیه لباس مناسب اقدام نکند و افراط آن نیز در تحصیل شهرت و تجمل پرستی و تفاخر از پوشاک است.

مسکن یکی دیگر از مواردی است که از افراط در استفاده از آن نهی شده است و وجود مسکن مناسب که انسان را از معرض آفات و خطرات نگاه داشته واز سرما و گرما حفظ می کند و اسلام نیز به اهمیت آن اشاره نموده و علاوه بر سخن از نقش تحفظی آن به آرامش زا بودنش به عنوان نقش دیگری برای آن اشاره شده است: «وَ اللَّهُ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ بُيُوتِكُمْ سَكَناً ».

امام صادق علیه السّلام از پیامبر صلّی الله علیه وآله والسّلم نقل نموده اند که ایشان فرموده اند: از سعادت شخص مسلمان، داشتن منزل بزرگ است.

البته منظور از سعادت در این روایت را می توان وجود خانه ای بزرگ جهت خدمت رسانی در راه دین و مومنین دانست و در این صورت است که مایه سعادت جاودانی فرد می شود و این سخن را برخی روایات نیز تایید می کنند که بزودی اشاره می شود.

در این میان بسیاری از روایات نیز به دقت در انتخاب مسکن به گونه ای که خارج از عرف و نیاز نباشد تاکید شده است.

امام صادق علیه السّلام در بیانی نسبت به افراط در تهیه مسکن هشدار می دهند: هر ساختمانی که بیشتر از حد کافی باشد،روز قیامت وبال صاحبش خواهد بود.

علی علیه السّلام آن گاه که خانه موسع علاءبن زیاد را دیدند، به وی فرمودند: با وسعت این خانه در دنیا چه می کنی درحالی که تو بدان در آخرت محتاج تری.آری اگر در آن از میهمان و واردان پذیرایی کنی، خویشان بی سر پناهت را درآن جای دهی و حقوقی که از این خانه بر عهده ات هست را ادا نمایی، در این صورت تو به وسیله آن به آخرت رسیده ای.

همان طور که مشخص است امیر المومنین علیه السّلام در این سخن تمام توجه را به آخرت و آباد نمودن آن سرا معطوف می نمایند واز طرفی مخالف وسعت خانه نیستند لکن به شرطی که هدف در آن خدمت به دین و مردم بالاخص خویشان در جهت نیل به جایگاهی بهتر در آخرت باشد و این جاست که سخن نبی اعظم صلّی الله علیه وآله والسّلم که فرمودند خانه موسع مایه سعادت صاحبش است معنایش واضح می شود به این که منظور صاحبی است که از خانه موسع برای خدمت رسانی به دین استفاده نماید.

خداوند در توبیخ قوم هود که به اسراف در ساخت بناهای بلند و زیبا روی آورده تا تفاخر و تفریح را تحصیل نمایند و از طریق این سرگرم شدنشان به پیامبرشان توجهی نمی کردند می فرماید: «أَ تَبْنُونَ بِكُلِّ رِيعٍ آيَةً تَعْبَثُونَ وَ تَتَّخِذُونَ مَصانِعَ لَعَلَّكُمْ تَخْلُدُونَ».

که دراین آیه نسبت به خطر سرگرم شدن به تجملات و وسعت خانه و چشم نواز بودن آن و غفلت از یاد خدا و دعوت پیامبر او به آن ها هشدار داده شده است.

مسئله حمل و نقل واستفاده از وسایل نقلیه از دیرباز مورد توجه انسان بوده و گرچه در ظاهر آن در دوره های مختلف تاریخی تغییرات بسیاری ایجاد گشته لکن فصل مشترک آن ها که همان استفاده جهت حمل و نقل انسان و بار و نیز زینت وارزش زا بودنش برای انسان است همچنان باقی است و دین اسلام نیز بدن توجه نموده که در مباحث پیشین به فرموده خداوند در سوره مبارکه نحل اشاره نمودیم که فرمود:اسب ها و استرها و الاغ ها را آفرید تا بر آن ها سوار شوید و زینت شما باشد، و چیز هایی می‌آفریند که نمی‌دانید.

با توجه به روایات بسیاری در این زمینه نشان می دهد که این دین به وسایل نقلیه هم به عنوان حمل و نقل و هم زینت بودنشان توجه دارد اما در عین حال همگان را از اسراف و تجمل پرستی و دل بستگی شدید بر حذر می دارد.

امام صادق علیه السّلام می فرمایند: آیا گمان داری به خاطر داشتن مال فراوان، کسی مجاز است اسبی را به ده هزار درهم بخرد، در

حالی که اسب بیست درهمی او را کفایت می کند؟
مگر نه اینکه خداوند فرموده: اسراف نکنید که خدا اسراف کنندگان را دوست ندارد.
بنابر این، اصل خرید و استفاده از وسایل دنیوی مورد نظر اسلام است حال چه در حوزه پوشاک یا مسکن و حمل و نقل و چه موارد دیگر،اما آنچه مهم است هـدف منـدی در اسـتفاده ازآن ها و نیز عدم افراط است و هدفی که می باید دنبال شود جز رضای الهی و تقرب به او چیزی نیست که چنین هدفی اثرش پاداش جاویدان در آخرت خواهد بود.
لازم به تـذکر است که تجمـل گرایی امری نسبی است و نمی توان برای رفتـار انسـان ها در هر زمان و مکان و شـرایطی حکم کلی صـادر نمود واو را متهم به تجمل پرستی کرد چراکه ممکن است چیزهایی در زنـدگی یک فرد در یک مکان و زمان خاص تجمل به شمار آید ولی همان ها در زندگی شخص دیگری و در مکان و زمان دیگری تجمل نباشد.

گفتارچها م: مفهوم اسراف

واژه اسراف و مشتقات آن که جمعاً ۲۳ بار در قرآن به کار رفته و مفهومی گسترده دارد و هر گونه تجاوز از حـدّ اعتدال و گرایش به افراط یـا تفریـط را در بر می‌گیرد، و بسـیاری آن را مرادفِ افراط، و متضـادّ تقصـیر و «تقـتیر» که به معنـای تضـییق و بخـل اسـت دانسته‌اند.
چون اسـراف همواره بـا نوعی زیـاده‌روی است و در همه مصـادیق آن به نحوی سـرپیچی از فرمـان هـای الهی نمایـان است بـا فساد ارتباط مستقیم دارد که خداوند بدان اشاره نموده است. زیرا بر هم زدن حالت تعادل در هر امری، موجب فساد در آن می‌شود.
اسـراف انواعی دارد که از جمله اسـراف عقیـدتی که در آیات قرآن آن را انکار خداونـد و پیامبران، شـرک به خـدا و بت پرستی و ایمان نیاوردن به آیات الهی معرفی نموده وآن را موجب بروز دشواری های فراوان در زندگی دنیا و عامل نابینایی انسان در آخرت و گرفتاری در عذاب دردناک و ماندگار می‌شمارد.
اسرافِ اخلاقی و رفتاری که ارتکاب گناهان و گرایش به مادّیات و قطع علاقه از خداوند، موجب خروج انسان از راه حق شده و او را در یکی از منازل تاریک اسراف قرار می‌دهد و در برخی آیات بدان اشاره شده است.
اسـراف اجتماعی که اسـتبداد، خودکامگی، اسـتکبار، اسـتثمار، خونریزی، سـتم و هرگونه فساد اجتماعی از مصادیق بارز اسـراف به شمار می‌رود.
اسراف قضایی و کیفری که داوری و قضاوت ناعادلانه که گاه بر کذب و دروغ استوار است، از مصادیق اسراف به شمار می‌رود.
اسـراف اقتصادی که این نوع اسـراف، مصادیق گوناگونی دارد از جمله اسراف در مصرف ، اسراف در حقوق دیگران که تجاوز به حقوق دیگران در دو بخش حقوق عمومی و خصوصی، و نیز اسراف در انفاق از مصادیق روشن اسراف اقتصادی است.
اندیشـمندان اسـلامی نیز سـعی نمودنـد بـه تعریفی از اسـراف پرداخته و ازاین طریـق حـد و مرز گرفتـار نیامـدن به این ناهنجـاری را مشخص نمایند.
در کتاب اخلاق ناصـری درباره محدوده اسـراف می خوانیم: صرف کردن مال در زواید، مانند شهوات و لذات، اسراف است و اگر انسان زیاد از حدّ نیاز خودش خرج کند، باز هم اسراف است.
در احیاءالعلوم آمده است:
اگر کسی مالش را بیش از مورد نیاز، در مباحات صرف کند، اسراف است و تعیین محدوده نیاز، نسبت به حالات، مختلف است.
این قاعده نه تنها در مباحات است حتی در امور خیر و انفاق هم همین طور است. مثلاً اگر کسی صد دینار بیشتر نداشته باشد و تمام دارایی او و عیال و فرزندانش همین مبلغ باشد، نباید تمام این مبلغ را صرف یک میهمانی بکند. در غیر این صورت، او مسرف است

و منع او از این کار واجب است و اگر چنین اسرافی را انجام داد، باید او را نهی کرد.

هم چنین است تجمّل به جامه ها و طعام ها که این ها همگی مباح هستند و به اعتبار حال فرد و توان گری او، اسراف یا غیر اسراف محسوب می شوند.

گفتار پنجم: مفهوم تبذیر

مفهوم تبـذیر و مشـتقاتش در ارتبـاط نزدیک معنایی با اسـراف است. این واژه و مشـتقاتش که سه بار و در دو آیه متوالی آمـده در لغت به معنای تباه ساختن اموال است که از دور ریختن یا پاشیدن بذر در مکانی نامساعد و به روشی نادرست به استعاره گرفته شده است .

اسراف و تبذیر به‌رغم ارتباط نزدیک، تفاوت هایی نیز با هم دارند:

۱. اسـراف، مفهومی فراگیر بوده، شامـل هر گونه انحراف (اعتقادی، اخلاقی، اجتماعی، اقتصادی و ...) می‌شود امّا تبـذیر، بیشتر در امور مالی و اقتصادی و به ندرت در موارد دیگر به‌کار می‌رود.

۲. اسـراف، گـاه بر زیاده‌روی در انجام دادن عملی مباح، اطلاق می‌شود؛ ماننـد زیاده‌روی در خوردن که اصل آن تا حـدّ نیاز جایز، بلکه مطلوب است و گاه بر خصوص مصارف نابجا و ناشایست، اگرچه انـدک باشـد؛ مانند دور ریختن مواد غذایی که ارتکاب آن به مقـدار کم نیز جایز نیست و بنابراین، مصادیق آن را می‌توان از دو نوعِ کمّی و کیفی دانست؛ امّا تبـذیر غالباً به‌صورت کیفی و در خصوص مصارف ناشایست تحقق می‌یابد؛ مثلًا به شخصی انفاق کند تا با آن، حرامی را مرتکب شود.

گفتار ششم: مفهوم اتراف و مترف

در معنای مترف نیز باید گفت که به نعمت و آسایش زندگانی کردن و تنعم، «ترف» گویند.

«اتراف» واژه ای قرآنی است به معنای رفاه زدگی و نازپروردگی است و مترفین یعنی مرفهین و ناز پروردگان.

واژه «اتراف» سه بار و واژه «مترفین» پنج بار در قرآن به کار رفته است.

از موارد استعمال مترفین در قرآن به دست می آید که مراد و مقصود از این افراد، ثروتمند و قدرتمند سرکش است.

"ابن فهـد حلی"از علمای بزرگ شـیعه می نویسد: «همواره کسانی که در صدد انکار بر آمدند و آفریننده جهان را انکار می کردند ثروتمندان واشراف متکبر بودند».

مترفین در قرآن نمونه اعلای کسانی هستند که منکر رسالت پیامبران اند:

«وما ارسلنا فی قریهٔ من نذیر اِلّا قال مُترفوها اِنّا بما اُرسلتم به کافرون».

آنان منکرین معاد و روز قیامت هستند:

«و قـال الملأـ من قومه الّذین کفروا و کـذّبوا بلقـاء الاخرهٔ و اترفناهم فی الحیوهٔ الـدنیا ما هـذا اِلّا بشـرٌ مثلکم یأکل ممّا تأکلون منه و یشرب ممّا تشربون».

از اسـتدلال مترفین که گفتنـد: او (پیـامبر) ماننـد سـایر مردم است چون مثـل انسان می خورد و می نوشـد، معلوم می شود که برای انسان غیر از خوردن و نوشیـدن که از خواص حیوانات است کمال و فضـیلت دیگری سـراغ نداشـتند. تنها خوشبختی بشر را در این می دانستند که همانند حیوانات در بهره وری از انواع لذات آزاد باشد.

واین دگرسانی در یافتن ارزش به سـبب گرفتار آمدن آنان در دام اسـراف و اتراف و عیاشـی است و آن ها همان کسانی هستند که همچون چهارپایان صرفاً می خورند و از نعمات صرفاً دنیوی تمتع می جویند: « وَ الَّذینَ کَفَرُوا یَتَمَتَّعُونَ وَ یَأْکُلُونَ کَما تَأْکُلُ الْأَنْعامُ ».

همچنین آنان مقلدین ناآگاهانه و بی بصیر از آباء و اجداد خویش هستند:

«و کذلک ما ارسلنا من قبلک فی قریهٔ من نذیر اِلاّ قال مترفوها اِنّا وجدنا اباءنا علی اُمّهٔ و اِنّا علی آثارهم مقتدون».

اشاره کردن آنان به دلیل عدم ایمان آوردن شان یعنی یافتن اجدادشان در آیین بت پرستی نشانگر این مطلب است که طبع تنعّم و ناز پروردگی،انسان را وادار می کند از بار سنگین تحقیق شانه خالی نموده، دست به دامن تقلید کورکورانه شود.

همچنین از گفتار ذکر شده معلوم می شود گرایش به مادی گرایی و دنیا طلبی قدرت اندیشه را تضعیف وآدمی را به سمت تقلید کورکورانه سوق می دهد.

خداوند به سنت هلاکت برخی سرزمین ها و اهل آن به علت طغیان گریشان و ارتباط آن با رفاه زدگان و تجمل پرستان اشاره می کند و می فرماید:

«و اذا اردنا أن نهلک قریهٔ امرنا مترفیها ففسقوا فیها فحقّ علیها القول فدمّرنها تدمیراً»

در نهایت خداوند جایگاه رفاه طلبان خوشگذران را در روز قیامت در شمار «اصحاب شمال» قرار می دهد که در میان باد گرم و آب جوشنده و سایه ای از دود تار قرار دارند:

«و اصحاب الشمال ما اصحاب الشمال فی سموم و حمیم و ظلّ من یحموم لا بارد و لا کریم، انّهم کانوا قبل ذلک مترفین».

بنابر این، مترف کسی است که هیچ تکیه گاه معنوی ندارد و تمام توجه اش را به لذت های زودگذر و آسایش و تنعم، محدود می گرداندو چون آسایش و تنعم نمی تواند نیازهای روح آدمی را برآورده سازد، وی پیوسته برای به دست آوردن تجمّل و لذت های گوناگون می کوشد.

گفتار هفتم: تجمل گرایی، عادتی بشری

بشر از دیرباز تجمل گرا بوده است چراکه این یک گرایش فطری در ضمیر اوست.

باید دانست که گرچه اکثر مردم در قرون پیشین رفاه نسبی و قابل توجهی نداشتند و بیشتر آنان در سطح متوسط و نازل رفاه بودند و تمام همتشان در برآوردن نیازهای ضروری و روزانه خود بود ولی این به معنای عدم وجود تجمل پرستان و روحیه تجمل گرایی افراطی نیز نبود.

بلکه در همین اعصار نیز گروه اندکی از افراد جامعه با توجه به نوع تعاملاتی که در جامعه داشتند، زندگی متفاوت و سطح بالایی را برای خود تدارک می دیدند تا آنجا که تجمّل پرستی خوی اشراف و ثروت مندان محسوب می گشت و ارزش تلقی می شد و فرهنگ عمومی جامعه نیز با آن همراه شده و نه تنها آن را امری مذوم ندانسته بلکه هدف وآرزوی خود را در رسیدن به آن میزان از نعمات می دیدند که شاید بتوان علت آن را پایین بودن سطح آگاهی ها و دانش عموم مردم دانست و لیکن این فرضیه با نگاهی به قرن اخیر نادرست می باشد.

قرن اخیر نمایشگاه شکوفایی صنعت، فن آوری و سرمایه توسط بشر می باشد.

در این زمانه انسان توانسته است با استمداد از دانش، مهارت و ذکاوت خویش طرحی نو در صحنه زندگی فردی و اجتماعی بیافریند و به کار بندد.

البته به کار بستن چنین طرح نوینی از زندگی که با تغییرات گسترده در ساحت های مختلف زندگی همراه بوده از نظر مطلوبیت نسبی بوده و به طور مطلق انسان را به خیر نرسانده بلکه گاه او را پیش برده و گاه به عقب رانده است.

و از آنجا که هدف وی در این تغییرات تامین راحتی و رسیدن به لذات بیشتر بوده در عمل نه تنها به انسان خدمتی نکرده، بلکه او را به خدمت گرفته است چراکه جوامع بشری بیش از پیش به لذت بری مفرط و تجمل گرایی جنون آمیز روی آورده و با فراموش

نمودن هـدف غایی خویش سرگرم دنیا شـده و حتی رسـیدن به لذات و تجملات زودگذر دنیوی هدف غایی شان محسوب گشـته است.

بنـابر این، صـرف پـایین بودن سـطح دانش و آگاهی های اجتماعی نمی توان آن را دلیل تجمل خواهی افراطی دانست و آنچه میان قرون پیشـین که سطح آگاهی ها کمتر بوده با قرن فعلی در تجمل خواهی تفاوت است به این میزان خلاصه می گردد که در اعصار گذشته عامه مردم دارای مکنت مالی حتی در حد مطلوب معمول نیز نبودند و تنها آرزوی تصاحب زندگی تجمل گرایانه را داشتند و این در حالی است که در قرن اخیر اکثر جوامع بشری دارای وضعیتی به مراتب بهتر از نظر معیشتی و رفاه عمومی نسبت به گذشته هستند که این حقیقت ملموس بر هیچ کس پوشیده نیست.

پس آنچه به نظر می رسـد عامل اصلی چنین انحرافی در هدف انسانی است، دوری گزینی از معنویات و عدم توجه به توصـیه های الهی است که در قالب دین به مردم عرضه شده است چراکه پرهیز از تجمل پرستی و انتخاب دنیا به عنوان هدف غایی، چهارده قرن پیش توسط اسلام مطرح گشته است.

قرآن کریم بـا تعبیرهـای گوناگون، تجمّل گرایی را نکوهیـده و آنگاه که از نهی تجمل پرستی و نیز سـرزنش تجمل گرایان افراطی سخن آمده عمدتاًاز واژگانی چون «زینت» و«اسراف» و«اتراف» و«تبذیر» استفاده نموده است.

گفتار هشتم: تجمل پرستی و پس رفت جامعه

آن زمـان که در جـامعه ای تعـداد افراد مـترف و مسـرف و تجمـل پرست رو به زیـادی رود آن جـامعه دیگر ره به سـوی سـعادت و پیشرفت نخواهد برد.

ابو نصـر فارابی پس ازآنکه اشاره به ضـرورت واهمیت" مـدینه فاضـلهٔ "می کنـد، که تنها مـدینه ای است که می تواند آدمیان را به رسـتگاری برساند. به سـراغ بیان دیگر جامعه ها رفته وآنان را از جهت اینکه بر نهاد آرمان های غیر حقیقی و جهل مردم شـکل می گیرند در تضاد با مدینه فاضلهٔ می داند.

یکی از این جوامعی که وی یادآور آن می شود، مدینه" خست و شقوت "است.

وی معتقـد است هـدف مردم این جامعه، بهره گیری از بیشترین لذت ها است. فعالیت های اعضای این جامعه از مرز ضـرورت های زنـدگی می گـذرد و به مرحله لـذت پرستی و تمتّع کامل می رسـد. ملاک برتری در این جامعه، میزان تمتّع و بهره وری از لذت ها است.

مردم این مـدینه از مرحله تأمین ضـرورت زنـدگی، گذشـته و توان گر شـده و به نهایت تمتع از لـذت ها رسـیده اند. به همین دلیل، دیگر «مُدُن جاهلیه» به آن ها رشک می برند.

به همین جهت آنچه ضرورت دارد پرهیز دادن مردم از هر گونه اسراف و اتراف و تجمل پرستی است.

امام خمینی رحمه الله علیه در همین زمینه از تجمّل پرستی به کاخ نشینی، یاد می کند و محرک جامعه به سمت پیشرفت را دوری از خوی تشریفات و تجمل پرستی می داند:

طبع کـاخ نشـینی بـا تربیت صـحیح منافـات دارد، با اختراع و تصـنیف و تألیف و زحمت منافات دارد. اگر سرتاسـر دنیا هم بخواهید گردش کنید و پیدا کنید، اگر موفق بشوید، یکی دو تا و چند تاست. تمام مصـنفین از این کوخ نشینان بودند تقریبا و تمام مخترعین از همین کوخ نشینان بودنـد. ما بایـد بکوشـیم که اخلاق کاخ نشینی را از این ملت بزداییم. اگر بخواهیـد ملت شـما جاوید بماند و اسـلام را آن طوری که خـدای تبـارک و تعـالی می خواهـد درجامعه ما تحقق پیـدا کنـد، مردم را از آن خوی کاخ نشینی به پایین بکشید.

گفتار نهم: مسئولان و لزوم پرهیز از تجمل گرایی افراطی

اما پیش از پرهیز دادن مردم از تجمل گرایی افراطی می باید مسئولان و نخبگان جامعه ازاین سیره ناشایست دوری بگزینند و به زیور ساده زیستی بگرایند.

در دیدگاه اسلامی، زندگی مسؤولان از نظر برخورداری از رفاه باید هم سطح متوسط و ضعیف جامعه باشد و از تجمّل پرستی بپرهیزند.

بنابر این، رسیدن به منصب مسئولیت در بخشی ازحکومت جوامع اسلامی از نظر دین، متضمن وصول به رفاه بیشتر نمی باشد و نمی توان به بهانه هایی چون فزونی دانش نسبت به عامه مردم، تلاش، حساسیت منصب و... جوازی برای برخورداری فزون تر قشر حاکم از بیت المال دانست.

امام صادق علیه السّلام در این باره می فرمایند:

همه مسلمانان، فرزند اسلام هستند و من در تقسیم بیت المال میان آنان، تفاوت نمی گذارم. فضایل و کمال معنوی آن ها به قیامت مربوط است و به بهره گیری بیشتر از بیت المال ربط ندارد.

در همین زمینه علی علیه السّلام که حاکم جامعه اسلامی بودند همواره خود و کارگزاران را به زهد و پرهیز از تجمل پرستی و اشرافی گری فرا می خواندند.

ایشان در سخنانی، به مردم کوفه بخشی از معیار درستی سبک زندگی مسئولان را خاطر نشان می سازند و می فرمایند: ای مردم کوفه! اگر دیدید که من به غیر از آن وضعی که پیش تر داشتم، از شهر شما بیرون رفتم مثلاً لباس و خوراک یا مرکب و غلام من عوض شده و در مدت حکومتم، زندگی مرفهی برای خود درست کرده ام، بدانید که در حکومت، به شما خیانت کرده ام.

آن حضرت در سخنانی درس آموز که خطاب به یکی از کارگزاران خود می باشد به نکته ای اشاره می کنند که نه تنها خود مسئولان باید اهل اسراف و تجمل نباشند، بلکه آنان که با ایشان در ارتباط هستند، نیز باید از این مشی مذموم به دور باشند.

ایشان زمانی که با خبر شدند" عثمان بن حنیف انصاری "کارگزارشان در بصره در جشن عروسی که همراه با تجملات واسراف بوده شرکت نموده است می فرمایند:

ای پسر حنیف! شنیده ام: یکی از جوانان بصری، تو را به شام و شب عروسی خویش خواند و تو شتابان و مشتاقانه به آن مهمانی رو کرده ای.

به من خبر رسید که میزبان، خوان الوان گسترده و خورش های گوناگون و رنگارنگ و قدح های شراب گوارا برایت آراسته است. حال آن که می پنداشتم تو به مهمانی و جشن مردمی که ثروت مندان و توان گران شان، نیازمند را از خویش به خواری دور می کنند، نمی روی. در آن خورش هایی که چه شیرین و دندان گیر و دهان خواه است، بنگر. آن گاه آن چه را پاکی و ناپاکی اش بر تو آشکار نیست، مخور و هر چه به راه پاک و خیر به دست آورده ای و روا بودنش بر تو عیان است، بخور.

آگاه باش برای هر مسلمانی، پیشوایی است که باید از او پیروی کند و به نور او فروغ گیرد. اینک بدان که پوشاک دنیایی مراد و پیشوای تو، جامه ای پاره و پشمین و طعامش، خوراکی تلخ و قرص نانی جوین بوده است و پیوسته به این چیزها بسنده می کند. هر چند شما آن توانایی را ندارید که چنین زندگی کنید، ولی مرا به زهد و پاکدامنی و کوشش در راه حق و عدالت یاری کنید.

به خدا سوگند! در این دنیا، درهم و دینار و طلایی نیاندوخته و از غنیمت های آن، ثروتی پس انداز نکرده ام و به جز این ردای کهنه که بر تن دارم، جامه دیگری برای خویش تدارک ندیده ام اگر بخواهم، برایم آسان است که از شهدهای پاک و مغز نان گندم و جامه های زربافت و ابریشمی، بهره برگیرم، ولی دستم را از دامان این آرزوهای فریبنده کوتاه کرده ام و کجا مرا رغبتی

است که با حرص و ولع، دهان و کام به طعام های خوش گوار و شیرین آشنا کنم؟! حال آن که شاید کسی در حجاز و یمامه باشد که امید به قرص نانی ندارد. چه سود که من با شکمی پر، شب به روز آورم و پیرامون من، شکم های گرسنه و جگرهای تشنه فراوان باشد.

علی علیه السّلام در بیان لزوم ساده زیستی مسئولان می فرمایند: «خدای متعال بر رهبران صالح وعادل اجتماع واجب کرده است تا اوضاع (پوشاک، خوراک، مسکن و سایر نیازمندی ها) خود را هم وزن اقشار ضعیف مردم قرار دهند، تا تحمل فقر و سختی معیشت برایشان آسان شود و ازداشتن زندگی فقیرانه در خود احساس حقارت و شرم نداشته باشند».

بنابر این، در نگاه امیرالمومنین علیه السّلام زندگی مادی و شخصی رهبران و مدیران باید به دور از تجمل و همانند زندگی مردم ضعیف باشد.در این صورت بینش صحیح و واقع گرایانه ای از جامعه پیدا کرده و تصمیمات و سیاست هایی اتخاذ می کنند که بتوانند رفاه اقتصادی نسبی را در جامعه ایجاد کنند. حتی در صورت عدم امکان تامین رفاه برای مردم، صرف این رفتار، تحمل فقر و مشکلات را برای مردم آسان می سازد وازآثار منفی روانی و فرهنگی جلوگیری کرده و مشروعیت نظام را حفظ می کند.

ابن خلدون در مقدمه اش بر کتاب تاریخی خویش پس ازآنکه به مذمت فرمان روایان تجمل پرست می پردازد پنج دوره را برای فمان روایی بر می شمرد که مرحله پنجم اختصاص به اسراف و تجمل پرستی آنان دارد و می نویسد: « رئیس دولت در این مرحله آنچه را که پیشینیان او گردآورده اند در راه شهوت رانی ها و لذایذ نفسانی و بذل و بخشش بر خواص و ندیمان خویش در محفل ها و مجالس عیش تلف می کند و یاران و همراهان بد و نابکار بر می گزیند..».

ضرورت ساده زیستی مسئولان پیش و بیش از عامه مردم حس می شود چرا که اگر پیشوایان حکومتی دارای خلقی کریمانه بوده و تمایل نفس خویش به زیاده خواهی دنیوی و گرایش های جنون آمیز به تجملات را مهار نمایند عامه مردم نیز آنان را الگوی خویش قرار داده و تاسی می جویند.

فصل هفتم: روا بودن تجملات و سفارش به آن

اشاره

اسلام به زینت و تجمل نگاه ویژه ای داشته است و نه تنها به انکار و نادیده انگاشتن گرایش زیباخواه انسان نپرداخته است بلکه با مفروض دانستن آن، به ارائه محدوده ای برای زینت و تجمل گرایی اقدام نموده است.

گفتاراول :زَوایی تجمل گرایی از منظر قرآن کریم

در منابع اسلامی به ویژه قرآن کریم به صراحت هر گونه تحریم زینت و تجمل در وهله نخست را مردود می داند و نیز به سفارش خودآرایی پرداخته است و لیکن به منظور جلوگیری از افراط بشر در گرایش به خودآرایی و تجمل اقدام به تعیین محدوده در این زمینه می نماید و از هر گونه تجمل پرستی و اسراف و دلبستن مفرط به دنیا نهی می نماید وآن را مذموم می داند.

«قُلْ مَنْ حَرَّمَ زینَهَٔ اللَّهِ الَّتی أَخْرَجَ لِعِبادِهِ وَ الطَّیِّباتِ مِنَ الرِّزْقِ قُلْ هِیَ لِلَّذینَ آمَنُوا فِی الْحَیاهِٔ الدُّنْیا خالِصَهًٔ یَوْمَ الْقِیامَهِٔ کَذلِکَ نُفَصِّلُ الْآیاتِ لِقَوْمٍ یَعْلَمُونَ».

"اخراج زینت "استعاره‌ای است تخییلی و کنایه است از اظهار آن. گرچه به حسب ظاهر به وجود آوردن زینت‌ها و سایر حوائج زندگی کار خود انسان است، و لیکن از آنجایی که به الهام خداوند بوده در حقیقت او ایجادش کرده و آن را از پنهانی به عرصه بروز و ظهور در آورده است.

"رزق "عبارت از هر چه از موجودات طبیعی که زنـدگی و آسایش بشـر وابسـته به اسـتفاده از آن ها است، چه از قبیل مواد غـذائی باشـد، و یـا لبـاس و مسـکن و یـا سـایر لوازم زنـدگی، که بر حسب خلقت پاکیزه و ملایم با مزاج و مناسب با تجهیزات بـدن انسانی است.

"طیب "به معنـای چیزی است که ملایـم بـا طبـع باشـد، و در اینجـا عبـارت است از انواع مختلف غـذاهایی که انسـان بـا آن ارتزاق می کند و یا عبارت است از مطلق چیزهایی که آدمی در زندگی و بقای خود از آن ها استمداد می‌جوید، مانند مسکن، همسر و ...

برای تشـخیص اینکه کدامیک از موارد این انواع "،طیب "و مطابق با میل و شهوت او و سازگار با وضع ساختمانی او است، خداوند او را مجهز به حواسی کرده که با آن می‌تواند سازگار آن را از ناسازگارش تمیز دهد.

به گواهی روانشـناسان، حس زیبایی یکی از چهار بعد روح انسانی است، که به ضمیمه حس نیکی، و حس دانایی، و حس مذهبی، ابعاد اصـلی روان آدمی را تشکیل می‌دهند، و معتقدند تمام زیبائی های ادبی، شعری، صنایع ظریفه، و هنر به معنی واقعی همه مولود این حس است، بـا وجود این چگونه ممکن است، یـک قـانون صـحیح، این حس اصـیل را در روح انسان خفه کنـد، و عواقب سوء عدم اشباع صحیح آن را نادیده بگیرد.

لـذا در اسـلام اسـتفاده کردن از زیبـائی هـای طبیعت، لبـاس های زیبا و متناسب، به کار بردن انواع عطرها، و امثال آن، نه تنها مجاز شمرده شده بلکه به آن توصیه و سفارش نیز شده است.

قرآن کریم، روزی های پاکیزه ای را که خداونـد در زنـدگی انسان قرار داده است را زینت الهی در زنـدگی دنیا معرفی می کنـد و اسـتفهامی که در آیه به کـار رفته است،اسـتفهام انکـاری است یعنی در واقع به نکوهش کسانی می پردازد که خوردنی و پوشـیدنی های حلال خدا را بر خود و دیگران حرام می کنند.

هر چند در مقایسه با نعمت های خالص قیامت، به فضیلت و برتری نعمت های اخروی حکم می نماید.

در دیدگاه قرآن حب زینت به خودی خود مذموم نیست، بلکه از بزرگ ترین اسـباب آشـکار سازی استعداد انسان در شناخت سنن و آیات الهی است.

خدای سـبحان در این آیه شریفه زینت‌هایی را سراغ می‌دهد که برای بندگانش ایجاد نموده، و آنان را فطرتاً به وجود آن زینت‌ها و به اسـتعمال و اسـتفاده از آن ها ملهم کرده، و معلوم است که فطرت الهام نمی‌کنـد مگر به چیزهایی که وجود و بقای انسان منوط و محتاج به آن است.

در وضوح این امر همین بس که هیـچ دلیلی بر مبـاح بودن چیزی بهتر از احتیـاج به آن نیست، زیرا احتیـاج به حسب وجود و طبیعت خاص انسانی خود دلیل است بر اینکه خدای تعالی انسان را طوری آفریده که به آن چیز محتاج باشد.

و در واقع خداونـد در این آیه این پنـدار را که تحریم زینت هـا و تجمـل گرایی و روزی هـای پـاک و حلال نشانه زهـد و پارسایی باشـد، باطـل می‌کنـد والبته بایـد دقت نمود که علاقه به زینت و تجمل گرایی،انسان را به هلاکت نکشـد و بهره گیری از آن کنترل شده باشد.

طبری می نویسد: ابن زید گفته است: مقصود آیه مردمی است که در هنگام حجّ و عمره از گوسفند و منافع آن احتراز می کردند و بر خود حرام می دانستند.

اضافه «زینت» به «اللّه» در آیه مزبور برای نیکو شمردن آن و منت نهادن خداوند بر بندگان است و نشان می‌دهد که زینت های الهی باید در راه عبادت به کار روند.

غرایزی که خداوند در انسان ها قرار داده- از جمله حب زینت- نهایتی ندارند و خود بزرگ‌ترین سـبب پیشرفت و تنوع آفرینی بشر در امور زراعت، صنعت و دیگر اسباب آبادانی هستند.

ترکیب «اخراج زینت» به معنای آفرینش مواد اولیه تشکیل دهنده زینت ها و نیز آموزش راه های ساخت آن ها از طریق قرار دادن علاقه و نیز استعداد ابداع در وجود انسان ها است.

علامه جعفری می نویسد: «کلمه-اخرج-یک نکته بسیار مهمی را که در بردارد این است که زیبایی را بدان جهت که زیبا است و برای مردم جالب است از دستگاه خلقت بیرون آورده و نمودار ساخته است.

یعنی نمودهای زیبایی چه در طبیعت و چه در آنچه که با فکر و ذوق و کار بشری نمودار می شود مورد مشیت خداوندی است، مگر آن زیباسازی ها که با هدف گیری های فاسد،ارزش ها واصول انسانی را مختل نموده و ضد زیبایی معقول باشد».

علامه طباطبایی معتقدند که زینت و روزی های اشاره شده در این آیه به معنای این است که خداوند این نعمات را به گونه ای آفریده که همه انسان ها اعم از مومن و کافر از آن استفاده نمایند و در واقع زینت و طیبات رزق موضوعی است مشترک بین کافر و مؤمن که در آخرت بنا بر سیاق آیه: «...فی الحیاهٔ الدنیا خالصهٔ یوم القیامهٔ» زینت‌ها تنها از آن مؤمنین است، و دیگران را از آن بهره‌ای نیست؛ زندگی آخرت مانند زندگی دنیا نیست که هر کس و ناکسی در نعمت‌های آن سهیم باشد پس هر که در دنیا ایمان آورد همه نعمت‌های آن روز قیامت از آن وی خواهد بود.

البته در مقابل برخی چون جبائی معتقدند که مراد از خلوص، نجات از هم و غم است و معنای آیه این است که زینت‌های دنیا برای مؤمنین خالی از هم و غم و خالص از مشقت نیست، و لیکن در آخرت خالص است.

ولی باید در نقد این نظر اعلام نمود که چون در سیاق این آیه و نیز آیات پس و پیش هیچ اشاره ای به تبعیت نعمات دنیایی با هم وغم و رنج نگشته است بنابر این، سخنی مردود می باشد.

از طرفی برخی معتقدند که این آیه اشاره دارد بر این که نعمت‌های دنیا برای کسانی که ایمان آوردند به طور اصالت و استحقاق ثابت است، و برای کفار به طور طفیلی و گر نه خود کفار استحقاق آن را ندارند و همین نعمت‌ها در قیامت برای مؤمنین خالص است و درواقع خطاب آیه به اشخاصی است که در اصلاح حیات مؤثرند، و علوم مورد نیاز و عوامل محرک به سوی اصلاح حیات و همچنین اخذ زینت و بهره گیری از طیبات و قیام به واجبات زندگی منتهی به آنان باشد، و آنان اشخاصی هستند که کارشان تفکر در آیات آفاقی و انفسی و ایجاد صنایع و فنون و ترقی دادن جامعه و قدردانی و شکرگزاری از این موهبت های الهی بوده باشد، و چنین کسانی همان مردم با ایمانند که سر و کارشان با وحی آسمانی و انبیا علیهم السّلام است.

علامه طباطبایی در نقد این سخن معتقدند که آیه شریفه هیچ دلالتی بر اصالت برای برخی و تبعیت برای دیگران ندارد واگر منظور این است که گر چه سیاق آیه سیاق این است که اثبات کند نعمت‌های دنیوی برای مؤمنین خلق شده و لیکن از کلمه "خالصهٔ" استفاده می‌شود که به طور طفیلی غیر مؤمنین با آنان شرکت دارند، آیه شریفه دلالت بر چنین اختصاصی نداشته بلکه بر عکس اشتراک دو طایفه را می‌رساند ضمن اینکه آیات بسیاری وجود دارد که اشاره به دراختیار قرار دادن نعمات بسیار به کافران و به استدراج رسیدن آن ها و عدم متمکن بودن مومنین ازآن زخارف دنیوی است.

برخی اشکال نموده اند و گفته اند: امر به پوشیدن لباس و تنظیف وآرایش چه معنا دارد؟

رشید رضا جواب داده و می گوید: «این حرف را کسانی می زنند که از تاریخ و امم و سرگذشت ملل گذشته بی خبرند و گرنه آن را سطحی و ساده تلقی ننموده و به اهمیت وارزش آن پی می بردند چون اکثر مردم نیمه و حشی جزیره نشین و کوهستانی های آفریقا که در جنگل های غارها، تنها یا دسته جمعی زندگی می کردند، زن و مردشان عریان به سر می بردند.اسلام به هر قومی از آنان که دست یافت، با امثال آیه مورد بحث، لباس پوشیدن را به آنان یاد داد و ستر عورت را برایشان واجب کرد و به سوی تمدن سوق داد».

در واقع امر پروردگار به ضروریات زندگی از قبیل لباس پوشیدن و خود را آراستن از همین باب است که می‌خواهد تربیتش حتی

در اینگونه امور ساده و پیش پا افتاده رعایت شده باشد.

آیه ۸۷ سوره مبارکه مائده نیز به بیان عدم تحریم دنیا و نعمات آن پرداخته است: « یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا لا تُحَرِّمُوا طَیِّباتِ ما أَحَلَّ اللَّهُ لَکُمْ وَ لا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لا یُحِبُّ الْمُعْتَدینَ».

خداوند در این آیه از ترک لذات نفسانی و گرایش های انسانی به مادیات و رهبانیت پیشه کردن به بهانه توجه بیشتر به خدا نهی فرموده است حال آنکه این گرایش ها در فطرت انسان وجود دارد و دین نیز در حد وسط و معمول آن را نهی نمی فرماید.

واین آیه برخی عرفاء و صوفیه را مورد خطاب قرار می دهد که حیوانی نمی خورند و لباس خشن می پوشند یا شب تا صبح بیدارند می مانند و ترک معاشرت با زن ها می کنند و خود را به زهد معرفی می کنند با اینکه غرض آن ها جلب قلوب است و استفاده ریاست نه برای زهد از دنیا و کسانی که اعتصاب می کنند از خوراک برای اغراض شخصیه است.

گنابادی در ذیل آیه می نویسد: «انسان بر حسب مرتبه نباتی خود یک نوع محلّلات الهی دارد و بر حسب مراتب حیوانی‌اش نوع دیگری از محلّلات، و بر حسب سینه نوع دیگر، و بر حسب قلب نوع دیگر، و بر حسب روح نوع دیگر و تحریم الهی نیز در هر مرتبه‌ای بر حسب همان مرتبه است، و همچنین است تحریم انسان بر نفسش.

پس محلّلات بر حسب مرتبه حیوانی و نباتی آن چیزی است که خداوند آن را مباح ساخته است از قبیل خوردنی، آشامیدنی، پوشیدنی، و مرکوب سواری، و نکاح، و مسکن، و نگاه کردنی‌ها و بر حسب سینه چیزی است که خداوند آن را برای سینه مباح کرده از قبیل افعال ارادی واعمال شرعی و تدبیرهای مربوط به معاد و معاش و اخلاق زیبا و مکاشفات صوری و بر حسب قلب چیزی است که خداوند آن را برای قلب مباح کرده است از قبیل اعمال قلبی، و واردات الهی و علوم لدنّی و مشاهدات معنوی کلّی».

ذکر کلمه «ما احل اللّه لکم» بیان علت منع است زیرا به حکم خرد جواز صرف غذای گوارا و هر گونه عمل مباح از جمله فطریات بشر است و دین اسلام که کامل ترین ادیان آسمانی است و روش زندگی فردی و خانوادگی و اجتماعی بشر را به طور کامل بیان می‌نماید با لحن شدیدی از تصرف در احکام و از بدعت در دین منع نموده است و بعض غذای گوارا مباح را حرام بدانند و یا دیگران را از استفاده آن ها منع نمایند سبب خروج از دین شمرده شده است.

بنابر این، تحریم تجمل گرایی و نعمات دنیا به بهانه تقرب بیشتر به خدا جز فریبی نفسانی چیزی نیست چراکه مگر می شود برای تقرب به خدا و کسب پاداش الهی در آخرت و رسیدن به سعادت جز از طریق عمل خیر در همین دنیا اقدام نمود و حال آنکه عمل خیر دارای مراتب است و تعریفی گسترده دارد و بخش اعظم آن در فعالیت های اجتماعی کسب می گردد چراکه در عمده عبادات و فعالیت های دینی سفارش به جمعی بودن و یا در جمع مومنین اقدام به برخی عبادات نمودن شده است واین با اصل کناره گیری و رهبانیت سازگار نیست.

گفتاردوم: روایی تجمل گرایی از منظر روایات اهل بیت(علیهم السلام)

همان طور که اشاره شد خداوند سبحان در این آیات شریفه همه نعمات و زینت هایی که برای انسان ها در دنیا گردآورده، آن گونه حلال دانسته که وجود کسی که آن را حرام کند را منکر می شود و ائمه معصومین علیهم السّلام نیز گاهی برای اثبات حلیت و اهمیت تجمل گرایی به این آیه شریفه استناد می کردند.

کلینی از یوسف بن ابراهیم نقل می کند که گفت: «بر امام باقر علیه السّلام وارد شدم درحالی که جبّه و طلیسانی از خز بر تن داشت وقتی متوجه من شد، عرض کردم: جانم به فدایت، این خز است! درباره آن چه می گویید؟ فرمود: پوشیدن خز مانعی ندارد. عرض کردم: نخ آن ابریشم است. فرمود:عیبی ندارد، حسین علیه السّلام را کشتند درحالی که جبّه ای از خز بر تن داشت. آنگاه فرمود:

وقتی علی علیه السّلام ابن عباس را به سوی خوارج فرستاد، بهترین لباسش را پوشید و بهترین بوی خوش را به کار برد و بهترین مرکبش را سوار شد و نزد آن ها رفت. گفتند:ای عباس! تو در میان ما بهترین مردم هستی،اکنون تو را در لباس جباران و بر مرکب ایشان می نگریم. ابن عباس همین آیه (فوق الذکر) را خواند. سپس فرمود: تو هم لباس خوب بپوش و خودت رازینت کن، که خدا زیبا است و زیبایی را دوست دارد ولی از حلال باشد».

فردی به نام علاء به حضرت علی علیه السّلام عرض کرد: یا امیر المومنین از برادرم عاصم بن زیاد به تو شکایت می کنم. آن بزرگوار فرمود: برای چه؛ عرض کرد: همچون رهبانان گلیمی پوشیده و از دنیا دوری گزیده. حضرت فرمود: او را نزد من بیاورید چون آمد فرمود:این دشمن (شیطان) پلید ناپاک خواسته تو را سرگردان کند که به این راهت واداشته وآن را در نظرت آراسته آیا بر زن و فرزندت رحم نکردی که تنهایی و درویشی پیشه گرفتی؟آیا باورت این است که خداوند برای تو پاکیزه ها را حلال کرده و کراهت دارد و نمی خواهد که تو از آن ها بهره مند گردی؟ بگو: کی حرام کرده است آرایش و روزی های پاکیزه ای را که خداوند برای بندگان مقرر فرموده تو پست تری از اینکه خداوند نعمتی را به تو حلال کند و نخواهد که ازآن بهره بری! (و در واقع این مرتبه انبیاء و اولیای او است) .

در حدیثی عثمان بن مظعون با رسول الله صلّی الله علیه وآله والسّلم از قصد خود مبنی بر رهبانیت و ترک دنیا و مواردی دیگر همچون عدم بهره‌مندی از همسر خود و بوی خوش و خوردن گوشت، سخن گفت و رسول اکرم صلّی الله علیه وآله والسّلم وی را از افراط و تفریط بر حذر داشتند.

عیاشی از عمر بن علی علیه السّلام و او از پدرش امام سجاد علیه السّلام نقل، کرده است که: حضرت، عبایی از خز به پنجاه دینار خریداری کرد و همین که فصل تابستان رسید، صدقه داد و این کار را بد نمی‌شمرد و می‌فرمود: «قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ ...»

در حدیث دیگری می‌خوانیم که یکی از زاهدان ریایی به نام "عباد بن کثیر "با "امام صادق "علیه السّلام روبرو شد، در حالی که امام علیه السّلام لباس نسبتا زیبایی بر تن داشت، به امام گفت: تو از خاندان نبوتی، و پدرت علی علیه السّلام لباس بسیار ساده می‌پوشید چرا چنین لباس جالبی بر تن تو است؟ آیا بهتر نبود که لباسی کم اهمیت‌تر از این می‌پوشیدی، امام فرمود: وای بر تو ای عباد!، چه کسی حرام کرده است زینت هایی را که خداوند برای بندگانش آفریده و روزی های پاکیزه را؟.

در کافی آمده است که روزی سفیان ثوری حضرت صادق علیه السّلام را دید جامه جمیل ثمینی پوشیده. عرض کرد: یا ابن رسول اللّه، رسول خدا صلّی الله علیه وآله والسّلم و امیر المؤمنین علیه السّلام و هیچ یک از پدران شما مثل این لباس را نپوشیدند.

حضرت فرمود: رسول خدا صلّی الله علیه وآله والسّلم در زمان تنگی و احتیاج بود و بعد وسعت یافت واحقّ به آن لباس از اهلش ابرارند، پس تلاوت فرمود: قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ، ما سزاوارتریم آنچه را که عطا فرموده خدای تعالی. بعد دست سفیان را کشیدند به طرف خود و جامه زیبا و برتر را کنار زدند، و زیر آن لباس خشن و زبر بود. فرمود: این را برای خود و آن را که دیدی برای مردم پوشیده‌ام. پس دست به لباس رویین سفیان بردند که آن خشن و زیر آن لباس نرم بود، فرمود: تو این اعلا را برای خود، و خشن را برای مردم پوشیدی.

همچنین شخصی به امام صادق علیه السّلام عرض کرد: گفتی که علی بن ابی طالب علیه السّلام جامه خشن از گونه پیراهن های چهار درهمی و نظایر آن می پوشد و ما اکنون شما را با جامه های نیکو می نگریم! فرمودند: علی بن ابی طالب علیه السّلام آن جامه ها را در زمانی می پوشید که زشت نبود (لباس های بیشتر مردم به آن صورت بود) اگر امروز می بودند و آن لباس را می پوشیدند، بدن نما بود. بهترین لباس در هر زمان لباس رایج میان اهل آن زمان است جز آنکه چون قائم آل ما قیام کند، لباس علی علیه السّلام را خواهد پوشید و به سیره او عمل خواهد کرد.

گفتار سوم: حکمت روایی تجمل گرایی

در بـاب حکمت حلیت تجمـل گرایی بایـد اشـاره نمود که ارتبـاط و پیوسـتگی اجتماع وابسـته به اجرای قوانین و رسومی است، که سبب جلب نظر و تـوجه افراد به یکـدیگر شـود، و معاشـرت را سـهل نمایـد و زینت عبـارت از رعـایت خواسـته مردم است، از قـبیل پاکیزگی لباس و مسکن و سایر احتیاجات به طوری که ملایم طبع عموم باشد، و رعایت آن رسوم سبب جلب معاشرت و حسن نظر دیگران گردد، و یگانه دلیل فطری بر اباحه زینت و پاکیزگی در شئون زندگی همانا احتیاج افراد است، که به یکدیگر ارتباط یابند، بدیهی است عدم رعایت زینت در شئون زندگی سبب هتک احترام دیگران گشته، و بر خلاف مروۀ و وقار بوده و انسان را مبتذل و فرو مایه معرفی می نماید.

علامه طباطبایی نیز دراین زمینه می نویسـد: آری، اگر انسان در دنیا به طور انفرادی زنـدگی می‌کرد هرگز محتاج به زینتی که خود را با آن بیارایـد نمی‌شـد، بلکه اصـلا به خاطرش هم خطور نمی‌کرد که چنین چیزی لازم است، و لیکن از آنجایی که زندگیش جز به طور اجتماع ممکن نیست، و زندگی اجتماعی هم قهراً محتاج به اراده و کراهت، حب و بغض، رضا و سـخط و امثال آن است، از این جهت خواه نـاخواه به قیـافه و شـکل‌هایی بر می‌خورد که یکی را دوست می‌دارد و از یکی بـدش می‌آیـد، لـذا معلم غیـبی از ما ورای فطرتش به او الهام کرده تا به اصـلاح مفاسـد خود بپردازد، و معایب خود را بر طرف ساخته خود را زینت دهـد، و شاید همین نکته باعث شده که از انسان به لفظ "عباده "که صیغه جمع است تعبیر بفرماید.

زینت از مهم‌ترین اموری است که اجتماع بشـری بر آن اعتماد می‌کند، و از آداب راسـخی است که به موازات ترقی و تنزل، مدنیت انسـان ترقی و تنزل می‌نمایـد، و از لوازمی است که هیـچ وقت از هیـچ جامعه‌ای منفک نمی‌گردد، به طوری که فرض نبودن آن در یک جامعه مساوی با فرض انعـدام و متلاشـی شـدن اجزای آن جامعه است. آری، معنای انهدام جامعه جز از بین رفتن حسن و قبح، حب و بغض، اراده و کراهت و امثـال آن نیست، وقتی در بین افراد یـک جـامعه اینگونه امور حکم فرما نباشـد دیگر مصـداقی برای اجتماع باقی نمی‌ماند.

آری، این خدای سـبحان است که به الهام و هدایت خود انسان را از راه فطرت ملهم کرده تا انواع و اقسام زینت‌هایی که مورد پسند جامعه او و باعث مجذوب شدن دل ها به سوی او است ایجاد نموده به این وسیله نفرت و تنفر مردم را از خود دور سازد.

نتیجه: بنـابر این، آیه شـریفه اشـاره می دارد که اسـتفاده از این نعمت ها (زینت و رزق) در دنیا برای همه اعم از مومن و کافر جایز است و اسـلام با زینت و تجمل گرایی مخالف نبوده بلکه به اسـتفاده از آن در چارچوب رعایت حدود الهی سفارش نیز می نماید و اما تعبیر: «خالصـۀ یوم القیامـۀ» نشان می دهـد که زینت و روزی خالص که در قیامت ظهور پیـدا می کند، تنها از آن مومنان خواهد بود و غیر مومن از آن بهره ای نخواهد برد.

گفتار چهارم: سفارش به تجمل گرایی

همان طور که پیش تر نیز اشاره گشت در اسـلام و سـبکی که این دین کامل از زندگی در پیش روی ما می نهد زینت و گرایش به تجمل جایگاهی والا و معین دارد و نه تنها با آن مخالفت نـدارد بلکه بدان تشویق نیز می نماید این حقیقت را می توان از پی جویی منابع اسلامی یعنی قرآن و روایات یافت که در موارد متعدد انسان ها را به زینت نمودن و گراییدن به تجمل تشویق می نمایند.

انسان به مقتضای فطرت، جویای پاکیزگی، زیبایی و آراستگی است و از ژولیـدگی و پلیـدی نفرت دارد و اسـلام چون دین فطرت است به پیروانش دستور می دهد تا همواره مظاهر زشتی را از خود و محیط زندگی خویش دور سازند و با ظاهری آراسته و زیبا در معرض دید همنوعان خود ظاهر شوند.

گفتار پنجم: عبادت و تجمل گرایی

قرآن کریم علاوه بر بیان اباحه زینت و گرایش به تجمل که پیش تر مطالبش گذشت تا بدان جا با زینت و تجمل گرایی موافق بوده و بهره گیری از آن را ضروری می داند که حتی در مهم ترین مسائل عبادی نیز آن را داخل می داند.

اهمیت نماز به عنوان ستون و رکن دین و رابطه ای عاشقانه میان صاحب و بنده در منابع اسلامی بارها اشاره گشته است و ما نیز قصد پرداخت بدان را نداریم بلکه با ملحوظ دانستن آن اهمیت اشاره می نماییم که قرآن کریم درآیه ۳۱ سوره مبارکه اعراف انسان ها را به زینت نمودن برای نماز دعوت و توصیه می نماید که این نشان از اهمیت گرایش به تجمل در اسلام و بالطبع سبک زندگی اسلامی است.

« یا بَنی آدَمَ خُذُوا زینَتَکُمْ عِنْدَ کُلِّ مَسْجِدٍ وَ کُلُوا وَ اشْرَبُوا وَ لا تُسْرِفُوا إِنَّهُ لا یُحِبُّ الْمُسْرِفینَ ».

«مسجد» اسم زمان و مکان و به معنای وقت عبادت یا مکان عبادت است. البته بعضی آن را به معنای عبادت از باب نام گذاری حال به اسم محل می دانند.

درباره مقصود از زینت نیز قطب راوندی معتقد است که منظور از زینت در آیه لباس است که کمترین آن پوشش برای عورت است.

برخی مفسرین گفته اند که خداوند به بنی آدم دستور داده است از آن چیزی که زیبایی و جمال شما به آن است از قبیل پاکیزگی بدن از پلیدی ها وآلودگی ها و لباس های زیبا و پاکیزه و زیبا کردن موی های سر و ریش با شانه زدن و غیر از چیزهایی که زینت می دهد از قبیل روغن ها و خضاب واز قبیل کارهای پسندیده و نیز احوال واخلاق زیبا با خود بر گیرید.

امام صادق علیه السّلام در تفسیر آیه می فرماید: منظور شانه کردن است زیرا شانه کردن روزی می آورد و مو را زیبا می کند حاجت را برآورده می سازد و نطفه را زیاد می گرداند و بلغم را از بین می برد.

سیوطی از ابن مردویه از ابن عباس نقل کرده است که گفت: « امیر المومنین علیه السّلام مرا نزد ابن الکوّاء و یارانش فرستاد، وقتی من بر آن ها وارد شدم، پیراهنی نازک و حلّه ای بر تن داشتم. گفتند: تو ابن عباسی و مثل این لباس ها بر تن کرده ای؟!گفتم:آری و اولین چیزی که با آن با شما مخاصمه می کنم،همین لباس ها است.

زیرا خداوند در آیه:«قل من حرّم زینهٔ الله...»و آیه«خذوا زینتکم...»آن را حلال کرده، رسول خدا صلّی الله علیه وآله والسّلم در عید فطر و قربان دو بُرد حبره می پوشید و شما آن را بر خود حرام کرده اید».

در الدر المنثور است که عقیلی و ابو الشیخ و ابن مردویه و ابن عساکر از انس از رسول خدا صلّی الله علیه وآله والسّلم نقل کرده‌اند که در ذیل آیه "خُذُوا زِینَتَکُمْ عِنْدَ کُلِّ مَسْجِدٍ "فرمود: نماز بخوانید با کفش‌هایتان.

این معنا به طرق دیگر از ابی هریره و ابن مسعود و شداد بن اوس و دیگران نیز نقل شده است.

همان طور که مشخص است دراین روایت زینت مطرح شده درآیه را پوشیدن کفش می داند ولی از آن جا که محل عبادت خدا مخصوصاً مساجد اماکن مقدسی هستند که نگاه داشتن حریم آن ها از وظایف عمده هر بنده ای می باشد، با کفش به نماز ایستادن ممکن است در موارد خاصی از جمله نماز خوف که محل اضطرار است صادق باشد از طرفی با آیه: «... فَاخْلَعْ نَعْلَیْکَ إِنَّکَ بِالْوادِ الْمُقَدَّسِ طُوی». (که حضرت موسی علیه السّلام چون خواست به ملاقات پروردگار نائل آید، مورد چنین خطابی واقع شد) هماهنگی ندارد.

شاید در مورد کفش هر چند نوعی پوشش است بتوان گفت به هنگام عبادت و نماز، نپوشیدن کفش زینت محسوب می شود چون این گونه زینت که خداوند بدان سفارش نموده نباید با آداب عبادت او ناهماهنگ باشد.

زینت مناسب، معمولاًاثر روانی دارد و به روح انسان نشاط و شادابی می دهد، چنانچه از حد اعتدال خارج نشود امری پسندیده است. به همین دلیل هم درآیات و هم در روایات اسلامی تاکید شده که مسلمانان حتی در حال عبادت، زینت های مشروع و مادی

را فراموش نکنند، لباس های پاکیزه، رنگ های مناسب، شانه زدن موها، به کاربردن عطریات و بوی خوش واستفاده از انگشتر های مختلف را مد نظر قرار دهند.

گرچه حکم اخذ زینت مربوط به تمام فرزندان آدم در هر زمان است، ولی ضمناً نکوهشی است از عمل زشت جمعی ازاعراب در زمان جاهلیت که به هنگام آمدن به مسجد الحرام و طواف خانه خدا کاملاً عریان می شدند و هم اندرزی است به آن ها که به هنگام نماز و یا رفتن به مساجد، لباس های کثیف و مندرس و یا لباس های مخصوص منزل را بر تن می کنند و در مراسم عبادت خدا به همان هیات حضور می یابند در حالی که طبق روایات دستور داریم بهترین لباس های خود را به هنگام شرکت در مسجد بپوشیم.

علامه طباطبایی معتقدند که معنای "به همراه برداشتن زینت در موقع رفتن به سوی مسجد "آرایش ظاهری نیست، بلکه آرایشی است معنوی که مناسب با نماز و طواف و سایر عبادات باشد.

پس معنای آیه بر می‌گردد به امر به زینت کردن نیکو برای نماز و غیر آن و اطلاق آن شامل نماز اعیاد و جماعات و نمازهای یومیه و سایر وجوه عبادت و ذکر می‌شود.

بنابر این، این آیه می‌تواند هم اشاره به "زینت های جسمانی "باشد همان طور که اشاره شد و در موارد دیگری نیز به چشم می خورد که بسیاری از مفسران مقصود از زینت را لباس ساتر یا لباس زینت می دانند و پوشیدن یا آراستن هر چیزی است که سبب زینت انسان می شود مثل شانه زدن موی سر و صورت و عطر زدن و انگشتر در دست کردن و هم شامل "زینت های معنوی، "یعنی صفات انسانی و ملکات اخلاقی و پاکی نیت و اخلاص.

به همین جهت اگر در بعضی از روایات تنها اشاره به لباس خوب یا شانه کردن موها شده، و یا تنها سخن از مراسم نماز عید و نماز جمعه به میان آمده است، دلیل بر انحصار نیست بلکه هدف بیان مصداق های روشن است.

و نیز اگر که در بعضی دیگر از روایات، زینت به معنی رهبران و پیشوایان شایسته تفسیر شده دلیل بر وسعت مفهوم آیه است که همه زینت های ظاهری و باطنی را در بر می‌گیرد.

برخی از خطاب«یابنی آدم» استفاده نموده اند که به حسب لغت زنان را شامل نمی‌شود و لیکن به حسب شرع آنان را به تبع مردها شامل می‌شود.

ولی باید گفت که این سخن صحیح نیست، زیرا این خطاب اختصاص به امت اسلام ندارد و شمولش نسبت به زنان از ناحیه تغلیب و وجود قرینه عقلی است نه به حسب شرع.

مفسران در باب بیان شان نزول آیه مطالبی را اشاره نموده اند از جمله طبری می نویسد: قتاده گفته است: یکی از مردم یمن در هنگام طواف می گفت: روا نیست طواف کنم در لباسی که آلوده است، کسی به من ازاری عاریه می دهد تا طواف کنم؟ اگر کسی جوابش نمی داد برهنه طواف می کرد، این آیه منع از این کار کرد.

سیوطی از عبد بن حمید از سعید بن جبیر نقل کرده است که گفت: مردم جاهلیت را رسم چنین بود که برهنه در خانه کعبه طواف می کردند و می گفتند در لباسی که خدا را در آن معصیت کرده ایم، طواف نمی کنیم. حتی نقل می کنند زنی از بادیه وارد شد و همه لباس هایش را کند و دست خود را در جلو ساتر ساخت و گفت: الیوم یبدو بعضه او کله فما ابدا منه فلا احلهٔ و آیه شریفه مذکور نازل گردید.

علامه طباطبایی به نقد این قبیل روایات پرداخته و با بیان این مطلب که قریب به این مضامین روایی از افرادی چون ابن عباس و مجاهد و عطاء نیز نقل شده و لیکن آنچه باید توجه نموداین است که آیاتی که در اولش خطاب "یا بَنِی آدَمَ "است متضمن احکام عامی است که اختصاص به یک امت ندارد، و این روایات اخبار آحادی بیش نیستند، علاوه بر اینکه متضمن اجتهاد راویان

حدیثند، و به هیچ وجه حجیت ندارند. علامه صرفاً نقلی که از ابن عباس است را معتبر می دانند که ابن جریر وابن ابی حاتم وابن مردویه از ابن عباس نقل کرده که گفت: مردمی در خانه کعبه برهنه طواف می کردند لذا خداوند امر به زینت شان فرمود و زینت همان لباس و ساتر عورت وانواع لباس های نیک است.

گفتار ششم: تجمل گرایی و تن پوش پاکیزه

در این میان آن هنگام که به گفتار و رفتار پیشوایان معصوم علیهم السّلام و پیروان حقیقی آنان می نگریم، می یابیم که پوشیدن لباس تمیز و دارای تجملی که در شأن و حد و اندازه شخص باشد مطلوب شمرده شده است و تنوع در لباس را نیز اسراف نمی شمارند؛ اکنون به برخی از این روایات می نگریم.

عیاشی می نویسد: «امام حسن مجتبی علیه السّلام هر وقت به نماز بر می خاست، بهترین لباس های خود را می پوشید. علت را جویا شدند.

فرمود: خدا زیبا است و زیبایی رادوست دارد. من برای خدایم، خود را می آرایم.او می گوید: زینت خود را نزد هر نمازی به تن کنید. دوست دارم که بهترین لباسم را بپوشم».

افزون بر آنچه گذشت، بر آراستن خویش برای ملاقات و دیدار با دوستان تأکیدی بیشتر شده است.

امام صادق علیه السّلام می فرماید: مردی به خانه رسول خدا صلّی الله علیه وآله والسّلم آمد و درخواست دیدار با ایشان را داشت. وقتی که حضرت خواستند از حجره خارج شوند و به ملاقات آن مرد بروند، در جلوی ظرف بزرگ آبی که در داخل اتاق بود ایستادند و سر و صورت خویش را مرتب کردند، عایشه از مشاهده این کار تعجب کرد. پس از بازگشت آن حضرت از ایشان پرسید، یا رسول الله چرا هنگام خارج شدن از خانه در برابر ظرف آب ایستادید و موی و صورت خود را منظم کردید.

رسول خدا صلّی الله علیه وآله والسّلم در جواب فرمودند: ای عایشه، خداوند دوست دارد وقتی مسلمانی برای دیدار برادرش می رود خود را برای ملاقات او آماده و بیاراید.

در روایتی آمده است که پیامبر خدا صلّی الله علیه وآله والسّلم مردی را دید که موهای سرش ژولیده، لباسش کثیف و چرکین و سر و وضعش پریشان و به هم ریخته بود، به او فرمود که بهره بردن از نعمت های الهی و نمایاندن نعمت جزء دین است.

امام رضا علیه السّلام فرمودند: « روایت می کنم که خداوند تبارک و تعالی زیبایی وآراستگی را دوست دارد و فقر و فقر نمایی را دشمن می دارد؛ خداوند عز وجل از مردان کثیف و بدبو نفرت دارد هرگاه خداوند به بنده ای نعمتی دهد دوست دارد اثرآن نعمت را در او ببیند».

امام صادق علیه السّلام فرمودند: لباس نیکو بپوش زیرا خداوند زیبا است و زیبایی را دوست دارد اما باید از حلال باشد.

همچنین ایشان به عبید بن زیاد فرمود: «آشکار کردن نعمت در پیشگاه خدا محبوب تر از نگهداری آن است، پس با بهترین و زیباترین شکل، ظاهرت را آراسته کن».

اسحاق بن عمار می گوید از امام صادق علیه السّلام سوال کردم درباره مردی که مال دار است و تجمل دارد و لباس های بسیار، جبّه ها و طیلسان ها و قمیص ها می پوشد و بدان ها خود را می آراید آیا این مرد مسرف است فرمود: که خدا فرموده: هر کس که زندگیش وسعت دارد به قدر توانایی خرج کند.

همچنین وی از امام صادق علیه السّلام می پرسد: اگر مؤمن ده لباس داشته باشد، اسراف است. امام علیه السّلام در جواب می فرماید: خیر. دوباره سؤال می کند اگر بیست لباس داشته باشد چگونه است؟ باز هم جواب می فرماید: اشکالی ندارد. در مرتبه سوم می گوید اگر سی لباس داشته باشد باز هم امام علیه السّلام می فرماید اشکالی ندارد؛ زیرا این کار اسراف نیست بلکه اسراف آن

است که لباس بیرونی خویش را در خانه بپوشی.
در احادیث فراوانی به پوشیدن لباس سفید توصیه شده و در بیان علت آن آمده است: زیرا لباس سفید خوش بوتر و زیباتر است. تا آنجا که پوشیدن لباس سیاه، مورد نکوهش قرار گرفته و لباس غم و اندوه و لباس اهل آتش معرفی شده است.
در گفتار و رفتار امامان علیهم السّلام این نکته نیز به چشم می خورد که آنان بر زیبایی و آراستن جوانان توجه ویژه ای نشان داده اند. امام باقر علیه السّلام فرمودند که امام علی علیه السّلام در ایام خلافتشان با غلام خود قنبر برای خرید لباس به بازار آمد و دو لباس یکی به قیمت سه درهم و دیگری دو درهم خریداری کرد سپس به قنبر فرمودند: تو لباس سه درهمی را بردار.
عرض کرد: شما شایسته تر به آن هستید؛ زیرا در مقابل مردم برای سخنرانی حاضر می شوید و باید لباس بهتری بپوشید. حضرت فرمودند: تو جوان هستی و همانند جوانان دیگر به تجمّل و زیبایی رغبت بسیاری داری.
بنابر این، اسلام در استفاده از انواع زینت ها حد اعتدال و میانه روی را برگزیده و هر گونه افراط و تفریط را مردود شمرده است.
علامه مصباح یزدی در این زمینه معتقدند که اگر انگیزه انسان در استفاده از زینت ها پیروی از دستورات الهی وآداب اخلاقی باشد دراین بخش به طور عمده نظر ما این است که اسلام در بعضی موارد توصیه و تاکید دارد که مومن از زینت ها به طرز ویژه استفاده کند و در این صورت است که مومن با چنین انگیزه ای اگر با استفاده از زینت ها به آرایش خود و به سر و وضع خود برسد کار او ارزش مثبت دارد و کاری عبادی خواهد بود.
این در حالی است که برخی استفاده از زینت ها را هر چند به صورت معتدل، مغایر زهد و پرهیزکاری می پندارند!
نتیجه: بنابر این، شایسته است مسلمانان در عین حفظ ساده زیستی، به ظاهر خویش برسند و تلاش کنند تا بین سیرت و صورت زیبا جمع کنند و آراستگی معنوی و باطنی را با آراستگی ظاهری و پاکیزگی درهم آمیزند، به ویژه هنگام عبادت و حضور در محضر باری تعالی و در این میان نماز که اصلی ترین عبادات و نقطه عطف بندگی خدا و ملاقات با او است آدابی دارد که از جمله این است که به هنگام نماز یا حضور در مسجد که محل ملاقات با پروردگار است،آراستگی ظاهر یا به قول برخی مفسران آراستگی باطن را مد نظر قرار داده و رعایت نماییم.

فصل هشتم: نکوهش مشی اسراف و بازداشت از تجمل پرستی

اشاره

در منابع اسلامی یعنی قرآن و روایات اهل بیت علیهم السّلام بسیار بر زهد پیشگی تاکید شده است و در بسیاری موارد به مذمت دنیا و زخارف آن پرداخته شده و نیز زینت های دنیوی را نسبت به نعمات و زینت های اخروی کم اهمیت جلوه داده و دستور می دهد که مومنان به چنین زخارفی در دنیا دل نبسته و چشم ندوزند چراکه این زینت ها زودگذر و ارزش بسیار کم تری نسبت به زینت های دائمی آخرت دارد.
در این میان گاه برخی کج اندیشان راه افراط و برخی راه تفریط را برگزیده اند و هر دو صنف نیز خود را پیرو دین اسلام دانسته و معتقدند که این پیروی در رفتار و سبک زندگی شان هویدا می باشد.
اما آنچه واقعیت دارد این است که اسلام در سبکی که از زندگی پیش روی بشر نهاده نه به دنبال تارک دنیا بودن و انزوای مردم در دنیا بوده و نه هدف نهایی اش در رسانیدن مردم به اتم نعمات در دنیا است بلکه این دین مشی و روشش بر گفتمان میانه روی و اعتدال است و این شعار را در جای جای بیان سبک زندگی مطلوبش به کار گرفته است و این دین که آیین بهزیستن را به همگان عرضه می کند خود بهتر واقف است که بشر، زیباخواه و تجمل گرا است بنابر این، چون آیین های دیگر به مقابله با چنین حقیقتی

نمی پردازد بلکه با ملحوظ دانستن چنین اصلی به ارائه سبکی از زندگی می پردازد که درآن از طرفی سفارش به زینت می نماید و آن را تحریم نمی کند و از دگر سو دل نبستن به دنیا و نپرستیدن زینت و تجمل را خواهان است.

از این رو در برخی از آیات قرآن به خطر اسراف و تجمل پرستی اشاره شده و برای عبرت گیری به سرنوشت فرعون و قارون به عنوان دو نماد تجمل پرستی اشاره گشته است و از پیامبر و همگان می خواهد به زخارف دنیوی دل بسته نشوند چراکه خطر دل بستگی به دنیا تا بدان جا است که علاوه بر آثار مخرب روحی و مادی در زندگی فرد تجمل پرست، باعث سرپیچی وی از خدا و پیامبر او می شود و این خطر حتی بیت نبوت را هم تهدید می کند و در پی جریانی همسران ایشان از همین بابت دچار قدری انحراف می شوند که در خطابی آنان را از تجمل پرستی برحذر می دارد.

در آیه ۳۱ سوره اعراف خداوند پس از سفارش نمودن به تزیین وتجمل گرایی اشاره به عدم اسراف می نماید.

« یا بَنی آدَمَ خُذُوا زینَتَکُمْ عِنْدَ کُلِّ مَسْجِدٍ وَ کُلُوا وَ اشْرَبُوا وَ لا تُسْرِفُوا إِنَّهُ لا یُحِبُّ الْمُسْرِفینَ».

خداوند دراین آیه پس از سفارش به زینت و نیز اباحه و سفارش به خوردن وآشامیدن با گستره معنایی که دارد سپس به علت آن که طبع زیاده خواه بشر ممکن است از این دستورات پا را فراتر نهد و به جای استفاده عاقلانه و اعتدال‌آمیز از پوشش و تغذیه صحیح، راه تجمل پرستی و اسراف را پیش گیرد، بلافاصله به ضرورت توجه به میزان مصرف وعدم اسراف اشاره می نماید.

"اسراف "کلمه بسیار جامعی است که هر گونه زیاده روی در کمیت و کیفیت و بیهوده‌گرایی و اتلاف و مانند آن را شامل می‌شود و اسراف دو نوع است افراط و تفریط؛ افراط آن است که بیش از حاجت و ضرورت به کار برد، و یا بر خلاف شرع، یا به میل و خواهش نفسانی، یا از غفلت و ترک ادب و تفریط آن است که از اندازه‌ای لازم کم به کار برد و در نگاهداری نیرو کوتاهی کند که نتواند به وظائف خود عمل نماید، و یا در انجام آن زیاده روی کند که خود را هلاک نماید و موجب تضییع حقوق خداوندی شود. و به واسطه‌ی رفتن پی حظوظ نفسانی حقّ خداوند را نابود کند، یا بهره و حقّ روح خود را از دست بدهد و از آن ها محروم شود پس معنی جمله این است که اسراف و نابود نکنید حقوق ما و خود را به واسطه‌ی دلبستن به حظوظ خود و بهره‌های موقّت بی‌سودتان.

درباره معنای عدم اسراف اقوال مختلفی است:

۱–ابن عبّاس گفته است: یعنی خدا حلال کرده است خوردن و نوشیدن را تا آنجا که به اندازه‌ی اسراف نرسد و در لباس موجب کبر و غرور نشود.

۲–سدی گفته است: آن ها که برهنه طواف می‌کردند پیه و چربی را هم بر خود حرام می داشتند، این آیه آن ها را منع می کند که اسراف در تحریم نکنید و بیش از اندازه خود را از چیزی محروم ندارید.

فخر رازی نیز از قول ابوبکر اصم گفته است: مقصود از اسراف عمل و فکر اعراب است که شترهای بحیره و سائبه بر خود حرام می کردند و از ملک خود خارج کرده آن را رها می نمودند و استفاده از آن نمی کردند، و هم در هنگام حجّ بسا چیزهای حلال بر خود حرام می کردند، اینها اسراف نامیده و ممنوع شده است.

۳–مجاهد گفته است: اگر به اندازه‌ی کوه احد در طاعت خداوند خرج کنی اسراف نکردی، و اگر درهمی و اندکی در نافرمانی خرج کنی اسراف است.

آنچه صحیح تر است همان پرهیز دادن انسان ها دراین آیه از اسراف به طور کلی و با تمام مراتبش است گرچه تجاورش با خوردن وآشامیدن و نیز پیش ازآن با زینت و پوشش ما را رهنمون به تقیید این تحریم اسراف بر پوشش و تغذیه می نماید.

در تفسیر عیاشی از ابان بن تغلب روایت شده که گفت: امام صادق علیه السّلام به من فرمود: خیال می‌کنی که اگر خداوند به کسی نعمتی می‌دهد از کرامت آن کس است؟ و اگر دریغ می‌دارد از خواری او است؟ نه، چنین نیست، مال مال خدا است که به ودیعه

به دست هر کس بخواهد می‌سپارد، و خوردن، آشامیدن، پوشیدن، نکاح و سواری و سایر انواع تصرفات در آن را مباح کرده به شرطی که رعایت اعتدال و اقتصاد را بنمایند و مازاد آن را به فقرای مؤمن رسانیده یا با آن امور خود را اصلاح کنند، و گرنه همه آن تصرفات حرام خواهد بود. آن گاه جمله "وَ لا تُسْرِفُوا إِنَّهُ لا یُحِبُّ الْمُسْرِفِینَ "را تلاوت نمود.

سپس فرمودند: آیا می‌پنداری خدا کسی را در مالی که به او داده امین می کند که اسبی به ده هزار درهم بخرد با اینکه اسبی به ارزش بیست درهم او را کفایت می کند، و کنیزی به بهای هزار دینار بخرد با اینکه کنیزی به قیمت بیست درهم برای او کافی است، و از طرف دیگر بفرماید اسراف نکنید چون خدا اسراف کنندگان را دوست ندارد.

امام صادق علیه السّلام در این روایت شریف، سبک کلی زندگی و مصرف را آموخته است.

به فرموده ایشان، امکانات و اموالی که خداوند در اختیار انسان ها قرار داده، به صورت امانت برای اهداف مشخصی به انسان ها سپرده شده است. بنابر این، هر کس این اموال را برای اهداف دیگری، به کار بندد یا از محدوده آن، تجاوز کند، خیانت درامانت کرده است.

در کافی به سند خود از اسحاق بن عبد العزیز از بعضی از اصحاب خود نقل کرده که گفت: خدمت امام صادق علیه السّلام عرض کردم در راه مکه بودیم و می‌خواستیم احرام ببندیم لذا نوره کشیدیم، و چون سبوس همراه نداشتیم که به بدن خود بمالیم و اثر نوره را از بدن بزداییم ناگزیر قدری آرد به خود مالیده و با آن رفع حاجت نمودیم، من ناگهان به این فکر افتادم که این چه کاری بود کردم، و خدا می‌داند که چقدر ناراحت شدم. حضرت فرمود: آیا ترس تو از این جهت است که مبادا اسراف کرده باشی؟ عرض کردم: آری، فرمود: ناراحت مباش در هر چیزی که بدن را اصلاح کند اسراف نیست. من خودم بارها شده که دستور داده‌ام مغز استخوان برایم بیاورند تا بدنم را چرب کنم، روغن زیتون آورده‌اند، و من به خود مالیده‌ام، این اسراف نیست "،اسراف "عبارت است از کاری که مال را ضایع کند، و به بدن ضرر برساند.

عرض کردم ":اقتار "چیست؟ فرمود: اقتار این است که انسان با قدرت بر تحصیل غذای گوارا به نان و نمک اکتفاء کند. عرض کردم، پس اقتصاد به چه معنا است. فرمود:اقتصاد این است که انسان همه رقم غذا از قبیل نان، گوشت، شیر، سرکه و روغن بخورد و لیکن در هر وعده یک رقم.

در تفسیر مجمع البیان درباره زائیه طبی ئدرمانی توصیه اشاره شده دراین آیه مبنی بر عدم اسراف می نویسد: هارون الرشید طبیبی مسیحی داشت و مهارت او در طب معروف بود، روزی این طبیب به یکی از دانشمندان اسلامی گفت: من در کتاب آسمانی شما چیزی از طب نمی‌یابم، او در پاسخش چنین گفت: خداوند همه دستورات طبی را در نصف آیه از کتاب خویش آورده است کُلُوا وَ اشْرَبُوا وَ لا تُسْرِفُوا ":بخورید و بیاشامید و اسراف نکنید "و پیامبر ما نیز طب را در این دستور خویش خلاصه کرده است ":معده خانه همه بیماری ها است، و امساک سرآمد همه داروها است و آنچه بدنت را عادت داده‌ای (از عادات صحیح و مناسب) آن را از او دریغ مدار."

طبیب مسیحی هنگامی که این سخن را شنید گفت: ما ترک کتابکم و لا نبیکم لجالینوس طبا "!:قرآن شما و پیامبرتان برای جالینوس (طبیب معروف) طبی باقی نگذارده است. "

بنابر این، خداوند در این آیه به تحریم اسراف می پردازد و همگان را متوجه خطر عظیم اسراف می نماید چرا که اسراف در شئون زندگی و زینت ها و تظاهر به آن موجب خلل اجتماعی وایجاد ناهنجاری های بسیار می شود و اختلاف طبقاتی را به وجود می آورد که این خود باعث تکبر سرمایه داران و اتراف و عیاشی آنان می گردد و یگانه خطری است که اجتماعات را به سوی پرتگاه خطر و انقراض سوق می دهد و همین خطر است که جامعه بنی اسرائیل در زمان موسی علیه السّلام را تهدید می نمود و باعث گردید فرعونیان از قوم او که وابستگی بی حدی به زینت و تجملات داشته اند بی اعتنای به دعوت ها و هشدارهای موسی علیه

السّلام و برادرش هارون علیه السّلام، هرچه بیشتر سرگرم دنیا گشته و در زندگی طاغوتی خویش غوطه ور گردند.

گفتار اول: فرعون و سرنوشت افراط در تجمل گرایی

در آیه ۸۸ سوره یونس خداوند از قول موسی علیه السّلام حکایت می کند که فرعون واشراف قومش را مال و دارایی و زینت دادی تا از راه گمراه شوند و یا دیگران را گمراه سازند و پس از این بیان، موسی علیه السّلام فرعون و اطرافیانش را نفرین می کند و این نفرین در مرحله ای انجام می پذیرد که موسی علیه السّلام از طریق وحی می دانست که آن ها ایمان نخواهند آورد و علی رغم معجزات بسیار، تاثیری در دل های فرعونیان ننموده و در ضمن نفرین خود به دو علت طغیان و غرور فرعون اشاره می نماید که: پروردگارا ! نفوذ و قدرت و ثروت بسیار به رایگان در دسترس فرعون و در باریان او قرار دادی اما آنان در مقام ناسپاسی برآمدند پس آن را سبب هلاکت و عقوبت آنان قرار بده.
« وَ قالَ مُوسی رَبَّنا إِنَّکَ آتَیْتَ فِرْعَوْنَ وَ مَلَأَهُ زِینَهً وَ أَمْوالاً فِی الْحَیاهِ الـدُّنْیا رَبَّنا لِیُضِلُّوا عَنْ سَبِیلِکَ رَبَّنَا اطْمِسْ عَلی أَمْوالِهِمْ وَ اشْدُدْ عَلی قُلُوبِهِمْ فَلا یُؤْمِنُوا حَتَّی یَرَوُا الْعَذابَ الْأَلِیمَ ».
نسبت بین زینت و مال نسبت "عموم من وجه "است، زیرا بعضی از زینت‌ها مال نیست و چیزی نیست که مورد معامله قرار گیرد و در مقابل آن، مالی بدهند، مانند خوش صورتی و قامت موزون، و بعضی از مال ها هم زینت نیست، مانند چهار پایان و اراضی، و بعضی از زینت‌ها هم مال و هم زینت است، مانند زیور آلات و اینکه در آیه شریفه بین زینت و مال مقابله شده منظور از زینت تنها جهت زینت است، با قطع نظر از مال بودن آن.
در واقع منظورآیه چیزهایی از قبیل جواهرات و زیور آلات و جامه فاخر و اثاث تجملی و ساختمان های زیبا و امثال آن است.
رشید رضا می نویسد: لام در جمله "لیضلوا "لام عاقبت است، و معنای آیه اینست که "خدایا! تو به فرعون و فرعونیان زینت و اموال دادی، و نتیجه و عاقبتش این شد که بندگانت را از راهت گمراه کنند، "نه لام تعلیل تا معنایش این شود که "تو به همین منظور مال و زینت به آنان داده‌ای "چون معلوم است که خدای تعالی چنین کاری نمی‌کند، یعنی به غرض گمراهی بندگانش به دشمنانش مال و زینت نمی‌دهد، همان طور که می‌دانیم هیچ رسولی را مبعوث نمی‌کند به اینکه مردم را به ضلالت وادار کند، و نیز می‌دانیم که خدای تعالی از مردم ضلالت را نخواسته و به این منظور مال دنیا به آنان نمی‌دهد.
البته باید توجه نمود که گرچه اضلال ابتدایی بر خدا محال است، ولی اضلال مجازاتی و به عنوان کیفر در برابر گناهان بر خدا محال نیست و این حقیقت را بسیاری از آیات قرآن اثبات کرده اند که ما نیز پیش تر در همین پژوهش برخی ازآن ها را اشاره نموده ایم.
در تفسیر مجمع البیان آمده است که منظور از "شد بر قلوب "پای بند کردن دل هایشان نسبت به اقامت در مصر است به طوری که به هیچ وجه از اقامت در آن منصرف نگردند تا بعد از طمس اموال بیشتر رنج ببرند، جای خالی آن اموال را ببینند و پیوسته تاسف بخورند.
طبری می نویسد: منظور از شد بر دل ها، کنایه از میراندن و هلاک کردن است.
اما به نظر می رسد این دو دیدگاه چندان صحیح نیست و همان طور که علامه طباطبایی در معنای طمس و شد می فرمایند که" طمس"به معنای آنست که چیزی به طرف پوسیدگی و کهنه شدن دگرگونی یابد و منظور از "شد ("گره زدن و بستن) معنایی در مقابل "حل ("گشودن و باز کردن) است، دیگر جایی برای معنای هلاک نمودن نمی گذارد ضمن اینکه آنچه در تفسیر مجمع البیان آمده نیز با سیاق آیات که بحث از عذاب قوم فرعون می نماید و آن عذاب روحی نیست بلکه کاملاً ملموس و جسمی است نمی سازد.

بنابر این، معنای گره زدن بر دل ها اینست که خدایا دل هایشان را قساوت بده و آن چنان دل هایشان را ببند که به هیچ وجه راهی برای هدایت در آن نماند و گنجایش پذیرفتن حق را نداشته باشد و تا ابد ایمان نیاورند تا آنکه عذاب الیم را ببینند.

بنابر این، موسی علیه السّلام و هارون به خداوند عرضه نمودند که پروردگارا! تو فرعون و هوادارانش را در برابر طغیانشان کیفر دادی به اینکه آنان را متنعم از زینت و اموالی در زندگی دنیا نمودی که مغرور گشته و پیروان خود را از راه تو منحرف سازند، و این اراده تو بوده است و پروردگارا! به همین ارادهات ادامه بده و اموالشان را که به طور کلی نعمتی بر آنان بوده به نقمت و عذاب تغییر ده وبه استدراج برسند و به کفر خود ادامه بدهند، تا آن زمان که عذاب الهی را ببینند.

خداوند در آیات بعد به استجابت دعای موسی علیه السّلام و هارون علیه السّلام و بیان عذاب فرعونیان پرداخته است.

والبته صاحب مجمع البیان از ابن جریح روایت آورده که گفت: فرعون بعد از نفرین موسی علیه السّلام چهل سال زندگی کرد و سپس عذاب گشت. این معنا از امام صادق علیه السّلام نیز روایت شده است.

همان طور که مشخص گشت گرایش بی حد به زینت و تجملات و در واقع تجمل گرایی افراطی باعث گردید که فرعونیان از پرستش خدای یگانه غافل گشته و تا انتهای عمر دنیا و تجملات آن را پرستش کنند واین ناهنجاری اجتماعی بزرگی بود که در قوم بنی اسرائیل زمان موسی علیه السّلام وجود داشت و می توان گفت که سبک زندگی آن زمانه جمع کثیری از مردم آن دیار بر پایه تجمل پرستی مستقر بود و در همین فضای اجتماعی است که فردی چون"قارون"ظهور می کند که مایه فتنه های بسیاری است و راه نفوذ او در قلوب مردم از طریق تجملات و اموالی است که او در اختیار داشت و با غرض، آن ها را در هیئتی خاص عرضه می نمود.

گفتار دوم: قارون و افراط در تجمل گرایی

آیات۷۶تا۸۳ سوره قصص اشاره به جریان قارون می نماید.

همان گونه قرآن وی را معرفی می کند او از قوم موسی بود: « إِنَّ قارُونَ کانَ مِنْ قَوْمِ مُوسی ».

"قارون بن یصهر "از بنی اسرائیل و از نزدیکان حضرت موسی علیه السّلام بوده است (پسر عمو یا پسر خاله ایشان) . چنین به نظر می رسد قارون در نزد فرعون مقام عالی داشت؛ به نقلی هامان، وزیر فرعون و قارون خزانه دار وی یا عامل و کارگزار فرعون بر بنی اسرائیل بوده است.

و به فساد و ستم پرداخت و آن قدر از گنج ها به او داده شده بود که حمل کلیدهای آن برای یک گروه زورمند مشکل بود «فَبَغی عَلَیْهِمْ وَ آتَیْناهُ مِنَ الْکُنُوزِ ما إِنَّ مَفاتِحَهُ لَتَنُوأُ بِالْعُصْبَهِْ أُولِی الْقُوَّهِْ».

برخی مراد از «مفاتح»را کلید گنجینه‌ها دانسته اند و برخی دیگر قائلند،«مفاتح» خود گنجینه‌هاست.

به هر ترتیب آیه اشاره به ثروت زیاد وی دارد.

خداوند در ادامه اشاره به جمعی بصیر از مردم آن زمانه می نماید که با مشاهده گمراهی قارون و از آنجا که گمراهی وی منحصر در خود نشده و با نمایش تجملات و ثروت های خود مردم را نیز محسور نموده است و برای جلوگیری از انحرافات اجتماعی، در صدد نصیحتش بر آمدند و در چندین وهله به اندرز او پرداختند که خداوند بدان اشاره می نماید: «..إِذْ قَالَ لَهُ قَوْمُهُ لَا تَفْرَحْ إِنَّ اللَّهَ لَا يحُبُّ الْفَرِحِين وَ ابْتَغ فِيمَا ءَاتَئكَ اللَّهُ الدَّارَ الاَخِرَةَ وَ لَا تَنسَ نَصِيبَكَ مِنَ الدُّنْيا وَ أَحْسِن كَمَا أَحْسَنَ اللَّهُ إِلَيْكَ وَ لَا تَبْغِ الْفَسَادَ فىِ الْأَرْضِ إِنَّ اللَّهَ لَا يحُبُّ الْمُفْسِدِين ».

که طی آن گروهی از مردم او را به عدم غرور و تکبر از بابت نعمات و شادی های زندگی،غافل نشدن از سرای آخرت و حساب، شکر عملی نعمات داده شده الهی از طریق نیکی نمودن به مردم و صرف اموال در جهت خیر و نیز عدم ستیزه جویی و گراییدن به

سمت فساد در تمام مراتب آن دعوت نمودند.

لکن او که از این نعمات به استدراج رسیده و غِرّه شده بود و ثروت هایش موجب تزیین اعمال قبیحش در نگاهش گشته بود در پاسخ به آنان خود را تنها عامل ثروت مندشدنش معرفی نموده و آن را از علم خویش می داند: «قالَ إِنَّما أُوتیتُهُ عَلی عِلْمٍ عِنْدی أَوَ لَمْ یَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ قَدْ أَهْلَکَ مِنْ قَبْلِهِ مِنَ الْقُرُونِ مَنْ هُوَ أَشَدُّ مِنْهُ قُوَّةً وَ أَکْثَرُ جَمْعاً وَ لا یُسْئَلُ عَنْ ذُنُوبِهِمُ الْمُجْرِمُونَ».

وی از نظر اطلاعات و آگاهی، اطلاعات قابل توجهی از تورات داشت، نخست در صف مؤمنان بود ولی ضعف ایمان و غرور و ثروت و کمی ظرفیت، او را به آغوش کفر کشانید.

برخی از مفسران این علم را چند چیز می دانند:

۱- علم تورات

۲- علم انواع تجارت و کشاورزی و سایر مکاسب

۳- علم کیمیا

اماآنچه صحیح تر به نظر می رسد و با ظاهر آیه سازگارتر است این است که این علم، مهارت در چگونگی کسب ثروت و دارایی و نگهداری آن است.

خداوند درادامه بیان جریان قارون، به صحنه نمایش ثروت های او در میان مردم به منظور فخر فروشی و تکبر و اغوای مردم اشاره می نماید که در همین آیه نیز به تاثیر این نمایش مذموم در مردمان بی بصیرت ازآن قوم اشاره شده است که افسوس می خوردند که ای کاش آنان نیز چنین ثروتی را دارا بودند و رسیدن به چنین مقام پست دنیوی ثروت مندی برای آنان تبدیل به ارزش شده بود.

« فَخَرَجَ عَلی قَوْمِهِ فی زینَتِهِ قالَ الَّذینَ یُریدُونَ الْحَیاةَ الدُّنْیا یا لَیْتَ لَنا مِثْلَ ما أُوتِیَ قارُونُ إِنَّهُ لَذُو حَظٍّ عَظیمٍ ».

در تفسیر قمی در ذیل جمله "فَخَرَجَ عَلی قَوْمِهِ فِی زِینَتِهِ "آمده است: قارون با جامه‌های رنگین، و دامن بلند از خانه بیرون می‌آمد، و دامن خود را به زمین می‌کشید.

علامه مجلسی می نویسد: وی بر موسی علیه السّلام وارد شد در حالی که بر قاطری خاکستری رنگ سوار بود و چهار هزار جنگجو و سیصد کنیز آراسته او را همراهی می‌کردند. و نیز وی بر اسب های سفید با زین هایی ارغوانی و گل معصفر می نشست.

در کشاف نیز آمده است: جامه‌ها و اسب های آن ها دیبای احمر بود از جانب راست سیصد غلام و از طرف چپ سیصد کنیز با زینت و دیبا بودند و نود هزار نفر با جامه‌های معصفر سوار شدند و مردم تا آن روز رنگ معصفر ندیده بودند.

معمولاً- ثروتمندان مغرور گرفتار انواعی از جنون می‌شوند، یک شاخه آن "جنون نمایش ثروت "است، آن ها از اینکه ثروت خود را به رخ دیگران بکشند لذت می‌برند، از اینکه سوار مرکب راهوار گران قیمت خود شوند و از میان پا برهنه‌ها بگذرند و گرد و غبار بر صورت آن ها بیفشانند و تحقیرشان کنند احساس آرامش خاطر می‌کنند!

تعبیر به "فی زینته "گویای این حقیقت است که او تمام توان و قدرت خود را به کار گرفت تا آخرین زینت و بالاترین ثروت خود را به نمایش بگذارد.

بنابر این، آیه شریفه به چند نکته اشاره دارد از جمله اینکه ثروتمندان دوست دارند که زینت و آرایش و امکانات گوناگون خود را به رخ مردم بکشند که اشاره نمودیم و نیز از طرف دیگر مردم ظاهربین، دل باخته امکانات ثروتمندان می‌شوند، و آرزو می‌کنند که همچون آنان ثروت مند باشند، به همین جهت آرامش روحی خود را از دست می دهند واین دوستداران دنیا می‌پندارند، ثروتمندان دارای بختی بلندند و هدف نهایی انسان در هستی را نیز همین می پندارند.

خداوند به این نوع از انسان ها با چنین افکار و اهداف نازلی در آیه۷ سوره مبارکه روم اشاره می فرماید: «یَعْلَمُونَ ظاهِراً مِنَ الْحَیاةِ

الدُّنْيا وَ هُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غافِلُون ».

خداونـد در این آیه اشـاره می کنـد که چنین افرادی تنهـا از زنـدگی دنیا آگاهنـد،و در همین آگاهی نیز صـرفاً به ظاهر برخی امور بسـنده کرده انـد واقق دیدی ندارند بلکه تمام تعریف آن ها از زندگی منحصـراً در مجموعه‌ای از سـرگرمی ها و لذات زود گذر و آرزوهای طولانی و عبث خلاصه می گردد و بر همین تصور نیز مغرور هستند.

آنان اگر آگاهی بیشتری از دنیا داشـتند می توانسـتند راهنمایی دنیا به آنان به منظور توجه به سرای ابدی را متوجه شوند و از تجمل خواهی افراطی رهـایی یابنـد چراکه دراین دنیـا هر چیزی فنـایی دارد،از فصول سـال گرفته و نمایشـگاه رنگ ها و تغییرات اش تا از دست رفتن مال و فرزندان و همسـر و مقام و...که نشان از خاصـیت فناپذیری این دنیا است و نشانگر این است که دل بسـتگی به آن از نظر عقل و منطق بی معنی است.

در مقابل این گروه بی بصـیرت افرادی بودنـد که قرآن از آنان به کسانی که به آنان علم عطا شـده اشاره می نمایـد که به سـرزنش گروه بی بصیرت پرداخته و در مقایسه ای نیکو آنان را متوجه اهمیت ایمان به خدا می نمایند.

«وَ قَالَ الَّذِينَ أُوتُواْ الْعِلْمَ وَيْلَكُمْ ثَوَابُ اللَّهِ خَيرْ لِّمَنْ ءَامَنَ وَ عَمِلَ صَالِحًا وَ لَا يُلَقَّئهَا إِلَّا الصَّابرِون».

تعبیر به «الَّذِینَ أُوتُوا الْعِلْمَ » پاسـخ کوبنـده‌ای است به قارون که خود را عالم می‌دانست، قرآن می گویـد: عالم این ها هسـتند که افق فکرشـان ایـن چنیـن بلنـد است، نه فردی چـون قـارون مغرور و سـرکش و به این ترتیب ریشه همه برکـات و خیرات به علم و دانش حقیقی باز می‌گردد.

قـارون که می بینـد موسـی علیه السّـلام و جمعی انـدک از پیروان او مانعی در مسـیر اغوای مردم توسط او هسـتند و به تبلیغ حق می پردازنـد و منـافع وی در خطر است انـدیشه ضـربه زدن به این جبهه را می کنـد و در قـالب جنگ روانی با پشتیبانی از ثروت و نفوذ خود در مردم سعی می کند اتهامی ناروا به رهبر جریان حق بزند وازاین طریق آنان را در نظر مردمان ازاعتبار ساقط نماید.

وی پس از سـرباز زدن از پرداخت زکات به موسـی علیه السّـلام مردم را علیه او می شورانـد و زنی را برای اتهام به حضـرت موسـی علیه السّلام تحریک می کند تا نسبت زنا به نبی خدا بدهد ولی اتفاقاَ آن زن قارون را رسوا می کند، لذا حضرت موسی علیه السّلام از خدا می خواهد تا عذاب خود را بر قارون نازل کند.

« فخَسَفْنَا بِهِ وَ بِدَارِهِ الْأَرْضَ فَمَا كَانَ لَهُ مِن فِئَةٍ يَنْصُرُونَهُ مِن دُونِ اللَّهِ وَ مَا كَانَ مِنَ الْمُنتَصِرِين ».

قارون، هیچ جماعتی نداشت که او را از عذاب شدن منع کنند، و خودش هم از ممتنعین نبود، که زیر بار عذاب نرود، و این درسـت بر خلاف پنداری بود که یک عمر در سـر می‌پرورانید، و خیال می‌کرد که آن عامل که ثروت و خیر را به سویش جلب نموده و شر را از او دفـع می‌کرد، قـوت خـودش و جمعیت و خـدم و حشـمش بـود، که آن هـا را هم به علم خـود کسب کرده بـود، ولی نه آن جمعش نگهش داشت، و نه آن قوت و نیرویش از عذاب خدا نجاتش بخشید.

حضرت رسول صلّی الله علیه وآله والسّلم فرمودند:

«هر کس لباسـی بپوشـد و در آن به خود بالیدن گیرد، خداوند او را به کنار دوزخ فرو برد، آنگاه همدم قارون گردد، چرا که قارون اول کسـی بود که تبخّر کرد و فخر فروخت، پس خـدای متعال او و سـرایش را به زمین فرو برد، هرکس تکبر کنـد پس به تحقیق با خدا در کبریائیش ستیز نموده است».

بنـابر این، قـارون ریشه همه بـدبختی هـایش از محبت دنیـا و جمع کردن مال و گرایش افراطی به تجمل و زینت به دست می‌آیـد و پیروی از هوای نفس موجب می گردد که خوی‌های زشت در انسان پدیـد آیند و مال‌پرستی و دنبال آرزوها رفتن و شـهوت پرستی نمودن، و اظهار خوشوقتی از سـتایش و تعریف دیگران از خود، موجب می گردد که آدمی در دام شـیطان گرفتار گردد و در راه او گام بردارد، و همه اینها از غفلت و فراموش کردن خدا حاصل می گردد.

البته ذکر این نکته ضروری است که مکنت مالی و داشتن ثروت از نظر اسلام مذموم نبوده و مخالف با سبک زندگی اسلامی نیست واگر بهینه مصرف گردد مایه سعادت فردی واجتماعی خواهد شد و در مقابل" قارون "که سمبل مستکبرین ثروتمند هست، بزرگوارانی چون حضرت خدیجه سلام الله علیها به عنوان الگوی ثروتمندان خداترس و کسانی که سبک زندگی شان از نظر اسلام مطلوب است قرار دارند همو که در شرائط تحریم اقتصادی مردم مسلمان در مکه با در اختیار گذاردن دارایی های خویش در جهت حفظ نیروی جبهه اسلام و تقویت آن با وجود تمام تهدیداتی که می شدند سعی نمودند قدم بزرگی را در مسیر توسعه جامعه اسلامی بردارند.

از دگر سو مردم نیز می باید چشم بصیر خود را باز نگه دارند و با واقع نگری میان نعمات دنیای فانی و سرای باقی یکی را به عنوان هدف نهایی انتخاب نمایند نه اینکه چون بسیاری از قوم زمانه قارون چشم بصیر را بسته و با چشم ظاهر، دل به زینت های زود گذر کافرانی چون قارون ببندند.

گفتار سوم: نهی از دل بستگی به تجملات

خداوند پیامبر صلّی الله علیه وآله والسّلم و مومنان را از روی گردانی از فقرا و دل بستن و چشم دوختن به زینت های زود گذر ثروت مندان کافر منع می نماید.

« وَ اصْبِرْ نَفْسَکَ مَعَ الَّذینَ یَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَداةِ وَ الْعَشِیِّ یُریدُونَ وَجْهَهُ وَ لا تَعْدُ عَیْناکَ عَنْهُمْ تُریدُ زینَةَ الْحَیاةِ الدُّنْیا وَ لا تُطِعْ مَنْ أَغْفَلْنا قَلْبَهُ عَنْ ذِکْرِنا وَ اتَّبَعَ هَواهُ وَ کانَ أَمْرُهُ فُرُطا ».

خداوند از پیامبرش می خواهد که به کسانی که به زر و زیورهای دنیا دل بسته اند توجه ننماید واز افراط گران و غفلت گرایانی که غفلت بر قلوبشان به علت مجازات از فراموشی خدا و عناد با او مسلط گشته است پیروی نکند و با کسانی نشست و برخاست کند که در اندیشه کسب رضای خداوند هستند.

منظور از وجه خداوند، خشنودی و طاعت خدا و اخلاص در آن است.

آلوسی می نویسد: وجه تعابیر مختلف دارد؛ ذات، وجه و طریق که خدا به اراده خود بدان امرکرده است، کنایه از محبت و طلب خشنودی خدا، برای تعظیم و بزرگداشت است.

اما آنچه صحیح تر است مطلبی است که علامه طباطبایی بدان اشاره نموده است به اینکه کلمه "وجه "از هر چیز به معنای آن رویی است که به طرف ماست، و ما به سویش می‌رویم و وجه خدا همان اسماء حسنی و صفات علیایی است که متوجهین به درگاهش با آن ها متوجه می‌شوند، و به وسیله آن ها خدا را می‌خوانند و عبادت می‌کنند، کسی که وجه او را می‌خواهد اگر صفات فعلی او نظیر رحمت و رضا و انعام و فضل را منظور دارد آن وقت اراده وجه خدا به معنای این می‌شود که خدا او را به لباس مرحومیت و مرضی بودن در آورد. و اگر منظور او صفات غیر فعلی خدا مانند علم و قدرت و کبریاء و عظمت او است، پس منظورش این است که با این صفات علیا به درگاه او تقرب جوید.

علامه جعفری درباره مفهوم این آیه می نویسد: «این آیه شریفه به صراحت کامل از قربانی کردن حیات انسان هایی که در این دنیا می خواهند با حیات معقول الهی زندگی کنند، به آرایش ها و زینت ها و زیورهای چشمگیر جلوگیری می کند و گوشزد می کند که این آرایش ها و پیرایش ها نباید سدّ راه حیات اصلی روح آدمیان باشد.

آن فرد و جامعه ای که از حیات قابل تفسیر و توجیه معقول ناتوان است، هرگز نخواهد توانست از قانون اصلی حیات برخوردار شود و در نتیجه حتی از تفسیر زیبایی ها و برخورداری از آن ها نیز ناتوان خواهد بود».

درباره شان نزول این آیه اقوالی است.

طبری می نویسد: مقصود از زینهٔ الحیاهٔ همنشینی با اشراف و بزرگان آن ها است واین جملات توصیف عیینهٔ بن حصن و الأقرع بن حابس و رفقای آن ها است که از پیغمبر تقاضا کردند مسلمین فقیر را از خود دور کند، و به آن حضرت دستور داده شده است که به سخنان آن ها گوش ندهد.

در کشاف آمده است که قومی از رؤسای کفر به پیامبر صلّی الله علیه وآله والسّلم گفتند که این پشمینه پوشان بی مقدار را چون صهیب و عمار و خباب و سلمان و اباذر که بوی عرق خرقه های ایشان ما را اذیت می کند از مجلس خود دور ساز تا ما با تو مجالست کنیم و چون ما که اشراف عربیم با تو رابطه داشته باشیم قطعا همه اعراب به ارتباط و پیروی از تو تمایل پیدا می کنند و حضرت به جهت اهتمامی که در باب اسلام ایشان داشت در خواطر مبارکش گذشت که با ایشان مجالست کند و با اصحاب در وقتی خاص صحبت کند که این آیه آمد.

در الدر المنثورآمده که ابن مردویه از طریق جویبر از ضحاک از ابن عباس نقل می کند که: این آیه در باره امیهٔ بن خلف نازل شده که به رسول خدا صلّی الله علیه وآله والسّلم می‌گفت: باید فقراء را از دور خودت برانی تا ما اشراف و صنادید قریش با تو رابطه و آمد و شد برقرار کنیم. خدای تعالی این آیه را فرستاد.

به هر ترتیب فارغ از صحت هر کدام ازاین اقوال آنچه جای سخن دارد این است که خداوند در این آیه پیامبرش و بالطبع مومنین را نهی می کند از این که بخواهند از فقرا روی گردانیده و دل بسته به زینت های ثروت مندان کافر شوند البته درباره این مطلب که پیامبر در خاطرش آمد که به خاطر جلب رضایت مستکبران به آنان بیشتر متمایل شده و فقرای مسلمان را رهاکند تا شرط آنان محقق گردد نمی توان این سخن را باعصمت و شأن پیامبری که از او به" رحمهٔ و رافهٔ للعالمین والمومنین "تعبیر نموده و کسی که خدا به او فرمود": و اگر خشن و سنگدل بودی، از اطراف تو، پراکنده می‌شدند "پذیرفت چراکه رهانمودن فقرا و ضعفا با اصل مهربانی و رافت ناسازگار است و بنابر این، تنها می توان درباره این آیه این گونه نتیجه گرفت که این آیه یک دستوراخلاقی را به پیامبر و مومنان یادآور می شود واین دستور پس ازآن بوده که مستکبرین تقاضایی نابخردانه نمودند.

خداوند درآیه۱۳۱ سوره طه نیز به همین حقیقت به گونه ای دیگر اشاره می نماید.

« وَ لا تَمُدَّنَّ عَیْنَیْکَ إِلی ما مَتَّعْنا بِهِ أَزْواجاً مِنْهُمْ زَهْرَةَ الْحَیاةِ الدُّنْیا لِنَفْتِنَهُمْ فیهِ وَ رِزْقُ رَبِّکَ خَیْرٌ وَ أَبْقی ».

دراین آیه اشاره به زینت و شادی دنیا است که گروهی از کافران ازآن برخوردار بودند زیرا که برخی از زنان و مردان کافر عصر بعثت از امکانات و ثروت چشم گیری برخوردار بودند و خداوند پیامبر صلّی الله علیه وآله والسّلم را از توجه به سرمایه های چشم گیر کافران و اشتیاق بهره گیری ازآن برحذر داشت و مسلمانان صدر اسلام براثر مشاهده رفاه کافران در خطر توجه به زر و زیور دنیا بودند.

مال می تواند از این جهت برای شخص متمکن و برخوردار وسیله امتحان باشد که معلوم شود با حقوق خداوند و اولیای او و مردم در مال چگونه رفتار می کند آیا به وظیفه شرعی واخلاقی خود دراین زمینه عمل می کند پس این زندگی شکوفای کافران آزمون الهی برای آنان بود.

علامه جعفری می نویسد: «از این آیه چنین استفاده می شود که زیبایی صوری، یکی از وسایل آزمایش اولاد آدم است و به خوبی می تواند انسان را در مبارزه امواج تمایلات وآرمان های معقول مذهبی واخلاقی در تلاطم قرار بدهد که اگر شخصیت را تقویت نموده و تمایلات زودگذر را مهار کند ونگذارد آرمان های معقول مختل شوند،گامی بزرگ درمسیر رشد برداشته است واگر شخصیت را در برابر تمایلات ببازد و آرمان های معقول را به باد آن تمایلات بسپارد، رو به سقوط رفته و قطعاً به یک حیوان ناآگاه و بی اختیار مبدل خواهد شد».

امام صادق علیه السّلام در معنی آیه چنین می فرمایند: «مبادا که نفست را به سوی کسی که بالاتر از توست [از نظر مادی] مایل

سازی زیرا خداوند متعال خطاب به رسول خدا صلّی الله علیه وآله والسّلم ، که اموال و اولاد آنها مایه اعجاب تو نشوند و چشمت را به بهره های دنیوی عده ای ندوز در این باره کفایت می نماید».

همچنین ایشان در نقلی دیگر فرمودند: وقتی که این آیه نازل شد رسول خدا صلّی الله علیه وآله والسّلم برخاست و نشست آن گاه فرمود کسی که در ناکامی ها به آنچه نزد خدا است دل گرم نباشد دلش از حسرت بر دنیا پاره پاره می‌شود و کسی که چشم به آنچه مردم دارند بدوزد اندوهش بسیار گشته و هرگز از غیظ تهی نمی‌شود و کسی که نفهمد که خدای تعالی غیر از خوردن و آشامیدن نعمت هایی دارد اجلش کوتاه و عذابش نزدیک می گردد.

بنابر این، خطاب در این آیه‌ی شریفه، ظاهراً متوجّه پیامبراکرم صلّی الله علیه وآله والسّلم است؛ ولی دراصل دستوری عام است که هر فرد مکلّف را از غیر خدا منع فرموده و آنان را از فریفتگی به زخارف فریبنده‌ای که جهت امتحان مترفان در اختیار آنان گذاشته باز می‌دارد و آنان را توجّه می‌دهد به این که رزق معنوی که پروردگار در اختیار شما گذارده، خیلی بهتر و اثر نیکوی آن پاینده‌تر است و سعادت دنیا و آخرت را در پی دارد.

گفتار چهارم: دل بستگی به تجملات و فرمان ناپذیری از رهبر جامعه اسلامی

خطر دل بسته شدن و توجه نمودن به زخارف دنیوی و زینت های زود گذرآن و غفلت از خدا آن چنان می تواند ارزش های اجتماعی و دینی یک جامعه را مورد هدف قرار دهد که دیگر میان پیامبر صلّی الله علیه وآله والسّلم و زخارف دنیوی برخی از نزدیکان ایشان تا حدی تمایل به زینت ها و کناره گیری از ایشان گرفتند و خداوند در آیاتی که مشهور به"تخییر "است به این خطر مهم که" بیت نبوت"را تهدید می کرد اشاره می نماید.

«یا أَیُّهَا النَّبِیُّ قُلْ لِأَزْواجِکَ إِنْ کُنْتُنَّ تُرِدْنَ الْحَیاةَ الدُّنْیا وَ زِینَتَها فَتَعالَیْنَ أُمَتِّعْکُنَّ وَ أُسَرِّحْکُنَّ سَراحاً جَمیلاً وَ إِنْ کُنْتُنَّ تُرِدْنَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ الدَّارَ الْآخِرَةَ فَإِنَّ اللَّهَ أَعَدَّ لِلْمُحْسِناتِ مِنْکُنَّ أَجْراً عَظیماً ».

خداوند دراین آیات همسران پیامبر صلّی الله علیه وآله والسّلم را مورد خطاب قرار می دهد و ابتدا آنان را تذکر می دهد که از دنیا و زینت آن جز روزی معمول و به اندازه عموم جامعه چیزی ندارند و این در صورتی است که بخواهند افتخار همسری پیامبر صلّی الله علیه وآله والسّلم را با خود حمل نمایند که این افتخار دارای سختی هایی نیز می باشد که باید پایدار بوده و نسبت به دستورات الهی و پیروی از پیامبر صلّی الله علیه وآله والسّلم توجه لازم را مبذول نمایند و اگر از خدا بترسند، خداوند اجر دو برابر می‌دهد، و اگر هم عمل ناشایست کنند، عذابشان نزد خدا دو چندان خواهد بود.

و سپس آنان را امر می‌کند به عفت، و اینکه ملازم خانه خود باشند، و چون سایر زنان خود را به نامحرم نشان ندهند، و نماز بگزارند، و زکات دهند.

مراد از اراده حیات دنیا و زینت آن، این است که انسان دنیا و زینت آن را اصل و هدف قرار دهد، چه اینکه آخرت را هم در نظر بگیرد یا نه، و مراد از اراده حیات آخرت نیز این است که آدمی آن را هدف و اصل قرار دهد، و دلش همواره متعلق بدان باشد، چه اینکه حیات دنیاییش هم توسعه داشته باشد، و به زینت و صفای عیش نائل بشود، یا آنکه از لذائذ مادی به کلی بی بهره باشد.

قمی در تفسیرش می نویسد: « هنگامی که رسول خدا صلّی الله علیه وآله والسّلم از غزوه خیبر بازگشت و به ثروت و اموال زیاد آل ابی الحقیق دست یافت و به غنیمت گرفت، زنان پیغمبر عرضه داشتند: این گنجینه ها را به ما بده! رسول خدا صلّی الله علیه وآله والسّلم فرمود:غنیمت های بدست آمده را همه طبق دستور پروردگار، میان مسلمانان تقسیم نموده ام.

همسران از پیامبر صلّی الله علیه وآله والسّلم خشمگین شدند و عرض نمودند: گمان نموده ای که چنانچه ما را طلاق دهی ما هرگز همسری هم کفو از قوم خود نخواهیم داشت که با ما ازدواج کند؟ خدای تعالی به آن حضرت دستور داد تا از ایشان کناره گیری

کند. رسول خدا صلّی الله علیه وآله والسّلم بیست و نُه روز از ایشان کناره گیری نمود و در منزل ماریه نبطیه (مادرابراهیم) منزل گزید، تا این که حیض دیدند و پاک شدند.آنگاه آیه تخییر نازل شد واولین کسی که از بین همسران پیامبر صلّی الله علیه وآله والسّلم برخاست،ام سلمه بود، عرضه داشت: من، خدا و رسول را اختیار می کنم به دنبال او همسران برخاستند و مانند ام سلمه گفتند».

در کافی به سند خود از داوود بن سرحان از امام صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمود: زینب دختر جحش گفت: رسول خدا صلّی الله علیه وآله والسّلم پنداشتند اگر ما را طلاق دهد شوهر برای ما قحطی است، و این در هنگامی بود که رسول خدا صلّی الله علیه وآله والسّلم بیست و نه روز از آنان کناره‌گیری کرده بود، وقتی زینب این حرف را زد، خدای تعالی جبرئیل را نزد رسول خدا صلّی الله علیه وآله والسّلم فرستاد، و گفت ":قُلْ لِأَزْواجِکَ " ...پس همسران گفتند:ما خدا و رسول او را و خانه آخرت را برگزیدیم.

از این شان نزول ها استفاده می شود که همسران، تقاضای مختلفی در مورد افزایش نفقه یا لوازم گوناگون زندگی از ایشان داشته اند و پیامبر که می دانست پذیرفتن و تسلیم شدن در برابر این گونه خواهش ها، چه عواقبی برای «بیت نبوّت» در بر خواهد داشت، ازانجام این خواسته ها سرباز زد و یک ماه ازآن ها کناره گیری نمود تا این که آیات فوق نازل شد و با لحن قاطع اما با رافت و مهربانی به آن ها هشدار داد که اگر زندگی پر زرق و برق دنیا می خواهید، می توانید از پیامبر صلّی الله علیه وآله والسّلم جدا شوید و به هر کجا می خواهید بروید و اگر به زندگی ساده و افتخار آمیز پیامبر صلّی الله علیه وآله والسّلم قانع هستید بمانید و از پاداش های بزرگ پروردگار برخوردار شوید.

شایان ذکر است که برخی از فقها سعی نمودند که ازاین آیه حکمی فقهی استخراج نموده و تخییر در جدایی را برای همه مردم تعمیم دهند حال آنکه در کتاب کافی به سند خود از عیص بن قاسم، از امام صادق علیه السّلام روایت کرده که گفت: از آن جناب این مساله را پرسیدم که مردی همسر خود را مخیر می‌کند، و همسرش جدایی را می‌گزیند، آیا به صرف این گزینش جدا می‌شود یا نه؟ فرمود: نه، این حکم تنها مخصوص رسول خدا صلّی الله علیه وآله والسّلم بود، که از ناحیه خدا مامور شد همسرانش را مخیر کند، و او هم از باب امتثال امر خدا این کار را کرد، تازه اگر همسرانش جدایی را اختیار می‌کردند رسول خدا صلّی الله علیه وآله والسّلم طلاقشان می‌داد، و صرف اختیار زنان طلاق نمی‌شود.

بنابر این، آنچه می توان از این آیات نتیجه گرفت این است که اولاً صرف همسری رسول خدا صلّی الله علیه وآله والسّلم مایه اجر عظیم نیست و اینگونه نیست که خدا برای هر کس که همسر آن جناب شود کرامتی و حرمتی قائل باشد، بلکه کرامت و احترام زمانی است که آنان پیروی محض از خدا و رسول صلّی الله علیه وآله والسّلم را پیشه کنند که در آیات بعد همین حقیقت را با تقیید به تقوی مطرح می فرماید.

ثانیاً خداوند در آیات نخست این سوره از همسران پیامبر صلّی الله علیه وآله والسّلم با عنوان«ام المومنین» یاد می فرماید و نیز در آیه۲۱ سوره احزاب، پیامبر را اسوه مردم معرفی و خانواده او و زنانش نیز می باید اسوه زنان با ایمان باشند و در واقع این امتیازی است برای آنان و به یقین چنین افتخاری وظایف سنگینی را به همراه دارد.

به همین جهت اگر آنان (ام المومنین) و اسوه زنان باشند نمی توانند فکر و قلب شان را در گرو زرق و برق و زینت دنیا معطوف کنند.

ثالثاً جمع بین وسعت در زندگی دنیوی و آن که از هر نعمتی همچون همسران پادشاهان بهره گرفته و به آن سرگرم شد و خود را به بهترین امکانات مجهز نموده و غنائمی که با خون شهدای اسلام به دست آمده با همسری پیامبر صلّی الله علیه وآله والسّلم امکان ندارد و حال آنکه در میان مسلمین و بالاخص مهاجرین مردمان در نهایت عسرت زندگی می کنند.

رابعاً اگر چه مخاطب این آیه همسران پیامبر صلّی الله علیه وآله والسّلم هستند، ولی محتوای آیات و نتیجه آن، دیگر رهبران امت ها در همه اعصار را نیز در بر می گیرد که می باید به جای استفاده از موقعیت ظاهری خویش، برای رسیدن به زندگی مرفّه مادی با تن دادن به برخی محرومیت های دنیوی، برای نیل به رضای خدا و هدایت خلق تلاش نمایند.

بنابر این، همان طور که پیش تر نیز مطرح نمودیم اصل گرایش به دنیا با هدف اصلی یعنی آخرت مذموم نبوده وآیات قرآن نیز موید همین مطلب است ولی پرستش دنیا و متعلقات آن مورد نکوهش و ذم قرآن می باشد؛ البته این حقیقت در روایات نیز به شایستگی بازتاب یافته است.

گفتار پنجم: ضرورت بی رغبتی به تجملات برای رشد و تقرب به خدا

در برخی روایات از بی رغبتی به دنیا به عنوان بهترین زینت آدمی نام برده شده است.

رسول خدا صلّی الله علیه وآله والسّلم به امیرالمومنین علیه السّلام می فرمایند: «ای علی خداوند متعال تو را به زیوری آراسته که بندگان را به زیوری محبوب تر از آن نزد خود نیاراسته است تو را به دنیا بی رغبت کرده وآن را منفور تو ساخت و محبت تهیدستان را در دل تو نهاد پس تو به داشتن پیروانی چون آن ها خرسندی و آن ها به داشتن امامی چون تو».

امام باقر علیه السّلام فرمودند: از جمله نجواهای خداوند متعال با موسی علیه السّلام این بود که آراستگان، خود را برای من به زیوری نآراستند که همانند بی رغبتی به دنیا در آنچه بدان نیاز ندارند باشد.

همچنین در بیان ارزش واثرات زهد می خوانیم: «زهد ورزی در دنیا موجب راحتی دل و بدن است».

امام صادق علیه السّلام در بیانی، ایمان و دیدن نتیجه آن را زمانی می دانند که انسان از دنیا بی رغبت شود:

«بدون بی رغبتی به دنیا، چشیدن شیرینی ایمان بر دل های شما حرام خواهد بود».

علی علیه السّلام در توصیف دنیا و مذمت آن می فرمایند: «دنیا می‌فریبد و زیان می‌زند و می‌گذرد. خداوند دنیا را به عنوان پاداش برای اولیائش، و کیفر برای دشمنانش نپسندید و اهل دنیا چون کاروانند که در اثنای فرود آمدن کاروان سالارشان فریاد بر می‌دارد که کوچ کنند».

همچنین آن بزرگوار در کلامی دیگر می فرماید: «از دنیا حذر کنید که بی وفا و نیرنگ باز و فریبنده است؛ بخشنده و باز گیرنده و پوشاننده و برهنه کننده است. خوشی هایش دوام ندارد و رنج هایش پایان نپذیرد و بلا هایش فرو ننشیند».

ایشان پس از آنکه دنیا را این گونه تعریف می نمایند در سخنی دیگر درباره عدم دل بستگی به ثروت و نیز عدم اندوه به خاطر از دست دادن برخی امور دنیوی می فرمایند: «به ثروت و رفاه دل شاد مشو و از تهیدستی و گرفتاری اندوه به دل راه مده زیرا طلا با آتش گداخته و ناب می شود و مؤمن با بلا و گرفتاری».

گفتار ششم: کاربست سبک مصرف و پرهیز از تجمل گرایی افراطی

به منظور پرهیز از تجمل پرستی و داشتن مشی ساده زیستی می باید سبک مصرف داشت.

«از مباحث اسلام در اخلاق مصرف، نفی نیازهای کاذب و غیر واقعی است که خود، از تمایزات اساسی میان مکتب اقتصادی اسلام با نظام سرمایه داری به شمار می رود.

از دیدگاه اسلام، نیاز مادی آدمی باید در حد متعارف تامین گردد؛ ولی مصارف بیهوده و کاذب به هیچ روی تایید نشده است».

«از یاد نبریم که نیازهای کاذب،آدمی را به مصرف گرایی و تجملات می کشاند و به امیال نفسانی وی دامن می زند و با گرایش های متعالی اسلام همانند عدالت خواهی و نوع دوستی و ارزش های اصیلی همچون زهد و قناعت در تضاد است.اولیای الهی از

یک سو با ارائه الگوی عملی مصرف که مبتنی بر ارزش های دینی است، به تبلیغ مصرف اسلامی می پرداخته اند و با زهد و ساده زیستی، هر گونه مصرف گرایی و تجمل پرستی را مردود دانسته انـد و از سویی دیگر، بـا تعـدیل و کنترل تبلیغات هر گونه اقـدام مسلمانان را که نشان از مصرف گرایی داشت نکوهیده اند».

آنچه در سبک مصرف می باید لحاظ شود موارد متعددی است از جمله داشتن اعتقاد و هدف مشخص و مطلوب برای مصرف.

اسلام اعتقاد به آخرت و اصالت دادن به آن را مطرح می کند که تاثیر این نگرش بر مصرف این است که مسلمان نمی‌تواند به بهانه مـالکیت (مجـازی) مطلق خویش بر دارای هـایی که در دست دارد، فارغ از هر گونه حـد و قانونی آن ها را در جهت تامین لـذات شخصی به کار گیرد بلکه دراین میان اسلام محدوده ای را تعیین نموده که براساس آن مصرف برخی کالاها ممنوع شده و حتی در میان موارد مجاز به مصرف نیز محـدودیت‌هایی را برای مصـرف کننـده اعمال کرده است و حتی در مواقعی، صـرف درآمـد را در بعضی از راه‌ها مورد تشویق قرار داده است .

آنچه در مکاتب سرمایه‌داری، به عنوان غائی‌ترین هدف مصرف، به چشم می خورد خشنودی و ارضاء فردی است حال آنکه که در مکتب اسـلام هدف غائی از مصـرف رضایت و خشـنودی خداوند است و مسـلمان تمام سـعی خویش را دراین جهت مصـروف می نماید.

در سـبک مصـرفی که اسـلام ارائه می دهـد رعایت اعتـدال و حد وسط در مصـرف به عنوان میزان مطلوب بهره مندی و اسـتفاده از نعمات الهی شمرده شده است.

این حد وسط در مصـرف که در منابع دینی ازآن به «اقتصاد» تعبیر گشـته است آن میزان است که نه به اسراف و اتراف منتهی گردد و نه دچار تقتیر و سخت گیری و رهبانیت باشد.

گفتار هفتم: ساده زیستی و سبک زندگی نبوی

سیره پیامبر صـلّی الله علیه وآله والسّـلم بر ساده زیستی بود که امام علی علیه السّـلام در توصـیف بخشـی از سـبک زندگی نبوی می فرماید:

«آن حضرت بر روی زمین غذا می خورد و مانند بنده می نشست و با دست خود کفشش را پینه می دوخت لباسش را وصله می زد. بر خر بی پالاـن سـوار می شـد و یـک نفر را هم ردیف خود سوار می کرد.اگر بر در خـانه اش پرده ای آویخته می دیـد که در آن نقش و نگـاری بـود بـه همسـرانش می گفـت: ایـن را از نظرم نهـان سـاز زیرا هر گـاه چشم من به این نقش و نگـار می افتـد دنیـا و زیورهای آن را به یاد می آورم.

او قلبـا از دنیـا اعراض نمود و خـاطرات آن را از ذهنش برد و دوست داشت که زینت دنیـا از نظرش دور باشـد تا مبادا لباس فاخری ازآن فرا گیرد وآن را جایگاه آرامش بیند و به ماندن درآن دل ببندد».

همچنین یکی از دانشـمندان معروف مسیحی و رومانی پس از مطالعه زنـدگانی پیامبر صـلّی الله علیه وآله والسّـلم و تحت تاثیر قرار گرفتن از آن می نویسـد: در زندگی محمد صـلّی الله علیه وآله والسّـلم تا آخرین روزی که زنده بود، اثری از تجمل واسـراف دیده نشـد، محمـد صـلّی الله علیه وآله والسّـلم در تمام مدتی که در بیابان به سـر می برد غذایی جز شـیر شتر نداشت و بعد از مراجعت به مکه، خرما و نان تناول می نمود، تا روزی که محمـد صـلّی الله علیه وآله والسّـلم حیات داشت فقط یک نوع غـذا می خورد، و برای خوردن طعام بر زمین می نشست و سفره او عبارت بود از یک نوع سفره حصیری که از الیاف خرما می بافتند.

گفتار هشتم: تجمل گرایی افراطی، نشانه مرگ معنوی

دل بستگی به دنیا و نیز تجمل پرستی مایه مرگ معنوی افراد می شود و کسی که از نظر معنوی نتوان به حقیقت حیاتی برایش متصور بود قطعاً حیات جسمانی او نیز فایدتی برای سعادت او نخواهد داشت.

امام صادق علیه السّلام روایتی را از پدرشان و ایشان از پیامبر صلّی الله علیه وآله والسّلم نقل می کنند، که آن حضرت فرمودند: «چهار چیز قلب انسان را می میراند؛ گناه روی گناه، افزونی مناقشه با زنان؛ یعنی مراوده و بحث با آنان، ممارات با احمق؛ یعنی کسانی که هر چه او را به خیر هدایت کنی، باز راه خودش را می رود و چهارم، هم نشینی با مردگان. گفته شد: یا رسول اللّه ! مردگان که هستند؟ فرمود: هر ثروت مندی که به اِتراف و تجمّل و خوش گذرانی بپردازد».

در همین زمینه، حضرت علی علیه السّلام در کلام گهربار خود، به سرانجام تجمل پرستانی که دل به دنیا بسته اند، پرداخته و نتیجه کار آن ها را کشیده شدن به سوی گرفتاری و مصیبت می داند:

«ای مردم! به دنیا به چشم بی رغبتی و بی اعتنایی بنگرید. به خدا سوگند دنیا به زودی ساکنان خود را از میان می برد و هوس بازانی را که با خاطر جمعی در آن زندگی می کنند به مصیبت می کشاند».

نکته ای که با عنایت به آیات قرآن و روایات اهل بیت استفاده می شود آن است که علت و فلسفه مبارزه قرآن با «اتراف» و «تکاثر» و طرد این دو پدیده ضد عدالت و ضد انسانیت در احادیث برای این است که عدالت راهی برای تحقق بیابد و بشریت به سوی ساختن جامعه های قائم بالقسط پیش رود.

بنابر این، با تأمل در آیات و روایات در می یابیم که تجمل پرستی، مانعی است برای کامل شدن انسانی که دنیا را محل گذر و کسب توشه جهت آخرت می داند و به سبب طمع خویش هر چه به دنیا و تعلقات مادی آن بیشتر وابسته گردد، آلودگی او به دنیا و زخارف آن بیشتر می گردد و در نتیجه از امور معنوی فاصله خواهد گرفت و از انسانیت خویش تُهی خواهد شد و در سراشیبی هلاکت خواهد افتاد.

و به همین دلیل نباید به عزت و ارجمندی در دنیا دل بست و به زیور و نعمت آن نباید فریب خورد چرا که ارجمندی در دنیا و فخر کردن به آن از میان می رود و زینت و نعمت های آن فانی می گردد و این زندگی چه راه طبیعی خود را طی کند و چه نکند، دیر یا زود، دست فنا دامانش را خواهد گرفت و هر زنده ای در آن از بین خواهد رفت و تنها جایی که ثابت و پایدار است عالم آخرت است پس خردمند کسی است که به دنیائی که همه چیز آن موقتی و ناپایدار است دل نبندد.

گفتار نهم: برخورداری از رفاه و پرهیز از حب به تجملات

آنچه در آیات و روایات به عنوان مذمت دنیا و متعلقات آن از جمله زینت ها و تجملات مطرح می شود در واقع دل بسته شدن و گرایش افراطی به آن است و همان چیزی که در بسیاری از روایات به عنوان مذمت حب دنیا که منتج به دلبستگی و پرستش هست مطرح می شود.

همچون امام سجّاد علیه السّلام فرمودند: «والدّنیا دنیاءان: دنیا بلاغ و دنیا ملعونهٔ». که همان بزرگوار در بیان دنیای ملعون آن را حب دنیا دانسته و می فرماید: «حبّ الدّنیا رأس کلّ خطیئهٔ».

و نیز علی علیه السّلام فرمودند: «إیّاک و حبّ الدّنیا! فإنّها أصل کلّ خطیئهٔ و معدن کلّ بلیّهٔ».

بنابراین، دنیایی که در آن انسان به متعلقات این زندگی دلبسته نشود و حب آن را در دل راه ندهد و به پرستش آن نپردازد بلکه بر عکس از دنیا حسن استفاده رانماید یعنی علاوه براستفاده درمحدوده اسلامی ازدنیادرجهت رفع نیازهای خویش،از آن به عنوان محل توشه برداری برای سرای باقی نگاه بکند نه تنها از نظر دین مخالفتی نیست و با سبکی که آن از زندگی ارائه می دهد تضادی ندارد بلکه بدان تشویق نیز نموده و به بیان ارزش دنیای ممدوح پرداخته و کسانی را که به بهانه دل نبستن به دنیا راه افراط را

برگزیده و رهبانیت پیشه نموده اند مورد نکوهش قرار می دهد.

نیّراعظم پیامبراکرم صلّی الله علیه وآله والسّلم در همین زمینه فرمودند: «الدنیا مزرعهٔ الآخرهٔ».

علی علیه السّلام نیز وقتی شنیدند کسی دنیا را مذمت می نماید فرمودند: چگونه دنیا را مذمت می نمایی در صورتی که دنیا دار صدق است برای کسی که تصدیق نماید و برای کسی که بفهمد خانه عاقبت است و برای کسی که از آن توشه بردارد خانه غنا است و جای سجده گاه انبیاءاست و محل هبوط وحی است و جای تجارت اولیای خدا است که در دنیا اکتساب رحمت نمایند و بهشت را فایده برند پس برای چه دنیا را مذمت می نمایی؟

علی علیه السّلام در وصف پرهیزگاران اشاره به دو بعدی بودن زندگی آن ها به توجه دنیا وآخرت وعدم رهبانیت می نمایند.ایشان در بخشی از سخنان خویش می فرمایند: «بدانید ای بندگان خدا که پرهیزگاران حال و آینده خیر را جمع کرده اند، با اهل دنیا در دنیایشان شریک شده اند ولی اهل دنیا در آخرت آن ها شریک نشده اند. خداوند در دنیا آنچه را که آن ها را کفایت می کند و بی نیاز می سازد بر آن ها مباح کرده است... آنان در دنیا به بهترین صورتی که ممکن است ساکن شدند و بهترین چیزی را که خورده می شود خوردند، با اهل دنیا در دنیایشان شریک شدند و باآن ها از چیزهای پاکیزه ای که می خورند، خورند واز چیزهای پاکیزه ای که می آشامند آشامیدند و بهترین چیز هایی که می پوشند پوشیدند و بهترین جاهایی که ساکن می شوند ساکن شدند و با بهترین افرادی که ازدواج می کنند ازدواج کردند و بر بهترین چیزی که سوار می شوند سوار شدند...».

همان بزرگوار در کلامی دُرر بار فرمودند: «راست می گویم،دنیا تو (انسان) را نفریفت، بلکه تو بودی که فریفته آن شدی، زیرا او پندهایش را آشکارا دراختیارت نهاد و یکسان و عادلانه به تو اعلام خطر داد. دنیایی که پیوسته درد و ناراحتی تن و کاهش نیرو را به تو وعده می دهد همانا راستگوتر و وفادارتر از آن است که به تو دروغ بگوید و یا تو را بفریبد.

چه بسا حادثه ای از سوی او پیش آید و تو را اندرز گوید اما به او بدبین باشی و یا خبر راستی برایت بیاورد و تو او را دروغگو پنداری.

واگر بخواهی با دیدن خانه های ویران و مساکن خالی و بی صاحب با دنیا آشنا شوی خواهی دید که او با یادآوری های نیکو و پندهای رسایش به تو، برایت چون یاری دلسوز و کسی که بر هلاکتت دریغ می ورزد خواهد بود. دنیا سرایی است خوب برای کسانی که دل به این سرا نبندند و جایی است نیکو برای کسانی که آن را وطن دائمی نشمارند».

امام سجاد علیه السّلام درباره رفاه مطلوب می فرمایند: «پسندیده ترین شما در نزد خدا،آن کسی است که رفاه بیشتری برای اهل و عیالش فراهم آورد».

بنابر این، پرهیز از تجمل پرستی به معنای عدم استفاده از تجمل و برخوردار نبودن از رفاه نیست.

از مجموع آیات و روایات استفاده می‌شود که دنیا دو گونه است: ممدوح و مذموم.

و دنیای ممدوح، همان است که در برابر آخرت قرار دارد و در فرمایشات اهل بیت علیهم السّلام آن را به مزرعه آخرت، دار موعظه و عبرت گیری، مصلّای فرشتگان، مهبط وحی و محل تجارت اولیای الهی معرفی کرده‌اند.

و همان گونه که علی علیه السّلام فرموده بودند این دنیا همه چیز را صادقانه نشان داده و هرگز کسی را نمی‌فریبد، چون خانه حق و صدق است؛ زشت را زشت و زیبا را زیبا جلوه می‌دهد و هم عزّت عزیزان و هم ذلّت ذلیلان را ارائه می‌دهد؛ هم نمایشگاه به قدرت رسیدن برخی از اهالی آن و هم عزلشان است.

بنابر این، اصل دنیا، زیباست و هیچ خلافی در آن نیست، چراکه صنع الهی است همو که هر چه آفرید زیبا است: «اَلَّذی أحسَنَ کُلَّ شیءٍ خَلَقَه».

نتیجه: پس خداوند این نعمت هایی که به ما عطا فرموده است برای افرادی که فقط در جهت امورات مادی استفاده می کنند بی

ارزش است ولی اگر در دنیا از نعمت سلامتی، نیرو، جوانی، ثروت و نشاط خود در راه بدست آوردن کمالات اخروی استفاده شود با ارزش است.

گفتار دهم: تبرج و خود نمایی، محرکی برای تجمل پرستی

خود نمایی و تبرج که در اصل امری غریزی است، اگر کنترل نشود و از حد بگذرد می تواند پی آمد های نا مطلوبی بر جای گذارد.

از طرفی در خود نمایی، عواملی دخیل است و خود تبرج نیز عاملی برای برخی امور دیگر است.

از جمله موارد خود نمایی و تفاخر، پوشاك و وسایل زینتی است که به تعبیری آن را تجملات می نامند و آن زمان که در خود نماییدن افراط صورت گیرد، میزان و کیفیت استفاده از تجملات هم بیشتر شده و دل بستگی فراوان می شود و باعث ایجاد حس تجمل پرستی می گردد.

گرچه خود نمایی امری فطری است و در هر دو جنس مذکر و مؤنث انسان موجود است اما این گرایش در زنان شدت بیشتری دارد و از همین جهت قرآن کریم نیز به جهت جلوگیری از افراط در خود نمایی و گرفتار آمدن به تجمل پرستی، به نهی از تبرج و خود نمایی زنان در خارج از محدوده و عرف اسلامی پرداخته است.

اصل وجود خصیصه تبرج در زنان مذموم نیست و اگر بر طبق حدود شرعی و دستورات دینی باشد لازم نیز است چراکه در دین بسیار توصیه شده که زن در زندگی زناشویی خود را برای شوهرش آرایش نموده و خود نمایی کند که این امر مایه تجاذب زوجین و استحکام بیشتر خانواده و زندگی است.

در حدیثی از پیامبر اکرم صلّی الله علیه وآله والسّلم در مورد ویژگی‌های بهترین زنان نقل شده است که فرمودند: «بهترین زنان شما زنی است که بسیار با محبت باشد، عفیف و پاك‌دامن باشد، نزد اقوامش عزیز و محترم باشد، با شوهرش متواضع و فروتن باشد، برای او خودآرایی و تبرّج داشته باشد و در برابر نامحرم عفیف باشد».

دراین روایت به تبرج اهمیت داده شده و به خودآرایی و خودنمایی زن در مقابل شوهرش تاکید شده است.

همان طور که پیش تر هم در بررسی آیات ۳۱و ۶۰ سوره نور اشاره شد خداوند در کنار امر به پوشش و عدم ابدای زینت در مورداول و ابدای بخشی ازآن در مورد دوم، نکته ای را بیان می دارد که نشان می دهد صرف توجه و رعایت همه جوانب پوشش و حدود خودآرایی منطبق با دستورات اسلامی، زن وظیفه خود را در قبال عفاف و حجاب به پایان نرسانده و نمی تواند ضامن سلامت زن و جامعه گردد چرا که گاه ممکن است زن در اجتماع پوشیده ظاهر گردد لکن با پوشش یا رفتاری حاضر گردد و گفتار و لحن کلامی به کار برد که جلب توجه نموده و محرك قوای جنسی مردان گردد.

به همین دلیل بخش مهم تری نیز همچنان باقی است که در واقع مکمل بخش نخست است و آن عدم تبرج و خود نمایی به هر نحو و شکلی است که عمدتاً این مهم در جوامع اسلامی از زمان پیامبر صلّی الله علیه وآله والسّلم و بالاخص پس از ایشان از سوی برخی زنان مسلمان مغفول مانده و به ناهنجاری برای جوامع اسلامی بدل شده است گرچه در این جوامع سعی بر این است که تقید به بخش اول یعنی پوشش و عدم ابدای زینت در مقابل نامحرمان رعایت شود.

بنابر این، دو جریان ضد عفت عمومی در هر جامعه ای وجود دارند یك جریان پوشش ستیزی و رعایت نکردن کیفیت پوشش و دیگری جریان جلوه نمایی با گونه های مختلفش.

شهید مطهّری درباره اختصاص غریزه خود نمایی و تبرج به زنان می گوید: «اما علت اینکه در اسلام دستور پوشش اختصاص به زنان یافته است، این است که میل به خود نمایی و خودآرایی مخصوص زنان است. از نظر تصاحب قلب‌ها و دل‌ها، مرد شکار است

و زن شکارچی؛ همچنان که از نظر تصاحب جسم و تن، زن شکار است و مرد شکارچی. میل زن به خودآرایی از این نوع حس شکارچی گری او ناشی می‌شود. در هیچ جای دنیا سابقه ندارد که مردان لباس‌های بدن‌نما و آرایش‌های تحریک‌کننده به کار برند. این زن است که به حکم طبیعت خاص خود، می‌خواهد دلبری کند و مرد را دل باخته و در دام علاقه خود اسیر کند، انحراف تبرّج و برهنگی از انحراف‌های مخصوص زنان است و دستور پوشش هم برای آنان مقرر گردیده است».

علامه مصباح در همین زمینه می نویسند: « یکی از دل مشغولی های زن که از تفاوت اوّل سرچشمه می گیرد، این است که با استفاده از وسایل ممکن و در دسترس، خود را بیاراید و زیباتر جلوه کند و با زیرکی خاصّی می کوشد تا آراستگی و زیبایی خود را به دیگران، به ویژه مردان بنمایاند تا بدین وسیله، آنان را در دام عشق خویش گرفتار سازد ».

یکی از روان شناسان معروف ایتالیایی در این باره می نویسد: «در زن علاقه به دلبر بودن، مورد پسند بودن و مایه خرسند شدن بسیار شدید است».

وی در جای دیگری می گوید: یکی از تمایلات عمیق و آرزوهای اساسی زن آن است که در چشم دیگران اثری مطلوب بخشیده و به وسیله حسن قیافه، زیبایی اندام، موزون بودن حرکات، خوش آهنگی صدا، طرز تکلّم و بالاخره شیوه خرام خود، مطبوع طباع واقع گشته، احساسات آن‌ها را تحریک نموده و روحشان را مجذوب سازد. میل به جلب دیگران، بزرگ‌ترین و مهم‌ترین محرّک زندگانی زن محسوب می‌شود.

در روایات نیز از وجود غریزه خودنمایی یا تبرّج در زن سخن گفته شده است. برای مثال امام علی علیه السّلام می‌فرماید: «خداوند زنان را از سرشت مردان آفریده، از این‌رو، تمام همّت خود را در جذب مردان و نزدیک شدن به آن‌ها صرف می کند».

اهمیت این موضوع باعث گشته است که خداوند سه مرتبه و در دو آیه به صراحت و با لفظ«تبرج» ازآن یاد کند و نیز در آیه ۳۱ سوره نور به طور غیر مستقیم به عدم ابدای زینت که همان نمایش و خود نمایی به وسیله زینت است و نیز به ماجرای کوبیدن پاها و تولید صدا از خلخال ها به عنوان ناهنجاری در زمان پیامبر صلّی الله علیه وآله والسّلم اشاره می کند که با هدف تبرج صورت می گرفت.

خداوند در آیات۳۲و۳۳ سوره مبارکه احزاب به همسران پیامبر صلّی الله علیه وآله والسّلم نسبت به خطر تبرج نمودن هشدار می دهد.

«یا نِساءَ النَّبِیِّ لَسْتُنَّ کَأَحَدٍ مِنَ النِّساءِ إِنِ اتَّقَیْتُنَّ فَلا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَیَطْمَعَ الَّذی فی قَلْبِهِ مَرَضٌ وَ قُلْنَ قَوْلاً مَعْرُوفاً وَ قَرْنَ فی بُیُوتِکُنَّ وَ لا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجاهِلِیَّةِ الْأُولی وَ أَقِمْنَ الصَّلاةَ وَ آتینَ الزَّکاةَ وَ أَطِعْنَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ إِنَّما یُریدُ اللَّهُ لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَیْتِ وَ یُطَهِّرَکُمْ تَطْهیراً».

تبرج در اصطلاح به اظهار شهوت‌انگیز نیکویی ها و زیبایی های زنان در برابر مردان بیگانه گفته می‌شود که در رفتار، گفتار، حرکات یا هر عمل دیگری پدید آید.

خداوند دراین آیات تساوی مقامی زنان پیامبر صلّی الله علیه وآله والسّلم را با دیگر زنان نفی می کند و آنان را در مرتبه ای بالاتر معرفی نموده البته در صورتی که پارسا و متقی باشند نه اینکه چون فقط همسر پیامبر صلّی الله علیه وآله والسّلم هستند؛ و این مقام می طلبد تا همچنان که برتر است توقع ازاین زنان نیز بیشتر بوده و همین امر موجب می شود که پاره ای از دستورات و قوانین را آنان ملزم به انجامش باشند که البته این سختی در تکالیف آنان نسبت به سایرین موجب می شود که پاداش آنان دو چندان گردد همچنان که اگر دچار خطا شوند کیفرشان نیز دو چندان خواهد بود.

خداوند پس از آنکه آنان را متوجه مقام و اجر و سختی تکالیفشان نمود به آنان سفارش می کند که خضوع در کلام نداشته باشند: « فَلا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَیَطْمَعَ الَّذِی فِی قَلْبِهِ مَرَضٌ».

خضوع در کلام به معنای این است که در برابر مردان آهنگ سخن گفتن را نازک و لطیف کنند، تا دل او را دچار ریبه، و خیال های شیطانی نموده، شهوتش را بر انگیزانند، و در نتیجه آن مردی که در دل بیمار است به طمع بیفتد، و منظور از بیماری دل، نداشتن نیروی ایمان است، آن نیرویی که آدمی را از میل به سوی شهوات باز می‌دارد.

و سپس آنان را مامور به سخن نمودن به شیوه قول معروف می کند. که منظور از آن سخنی است که عادی و راست و مطابق شریعت و عرف اسلامی باشد.

بنابر این، ویژگی سخن گفتن همسران پیامبر صلّی الله علیه وآله والسّلم باید چنین باشد که هم از لحاظ محتوایی حرفی بیهوده و خارج از شئونات اسلامی نباشد و هم از نظر لحن و طرز بیان مناسب بوده و بدون ایجاد ریبه باشد.

سپس سومین دستور در جهت جلوگیری از تبرج افراطی را بیان می کند.

«و قَرنَ فی بُیوتِکُنَّ و لاتَبَرَّجنَ تَبَرُّجَ الجهلِیَّۀِ الاولی».که بدین معنا است: شما در خانه‌های خود بمانید و همچون جاهلیت نخستین در میان جمعیت ظاهر نشوید و اندام و وسائل زینت خود را در معرض تماشای دیگران قرار ندهید.

البته باید دراضافه شدن کلمه «تبرّج» به «جاهلیت»واژه ای چون «نساء» که از سیاق آیه فهمیده می‌شود را مقدر گرفت چون «جاهلیت» امر معنوی است و تبرج برای آن معنی ندارد.

بنابر این، تقدیر آیه چنین است: «وَ لا تبرجْنَ تَبَرُّجَ نِساءِ الْجاهِلِیَّةِ الْأُولی»؛ «مانند زنان جاهلی پیشین زینت‌های خود را آشکار مکنید».

.واژه «قرن» در یک قرائت با فتح قاف خوانده شده که از مصدر «قرار» به معنای استقرار و آرام یافتن در جایی است و حال آنکه در قرائت دیگر با کسر قاف از مصدر «وقار» به معنای متانت است.

طبری بر مبنای قاعده غالبی اشتقاق در عربی معتقداست که فعل امر مصدر «قرار» با همزه وصل زایده به صورت «اقررن» ساخته می‌شود و بر همین اساس قرائت دوم را تأیید می کند.

نکته ای که وجود دارد این است که با توجه به قرائت نخست معنای این بخش از آیه فرمان به خانه‌نشینی همسران است و در قرائت دوم به معنای لزوم وقار و متانت پیشگی آنان می باشد، همین تفاوت اختلاف باعث شده است که برخی به استناد قرائت نخست تلاش کنند تا از این آیه با عنوان مستندی برای ممنوعیت دستیابی زنان به برخی پست های اجتماعی که اقتضای رفت و آمد فراوان به بیرون از منزل و قرار گرفتن در معرض مردان بیگانه دارد، بهره برند.

حال آنکه در مقابل، گروهی دیگری از مناسبت بین دو جمله «قَرنَ فی بُیوتِکُنَّ» و «لا تَبَرَّجنَ تَبَرُّجَ الجهلِیَّۀ» چنین استفاده کرده‌اند که فرمان به خانه‌نشینی در برابر خود نمایی مرسوم در دوره جاهلی است و به طور مطلق از بیرون رفتن زنان از منزل نهی نشده است.

در واقع همان طور که برخی مفسرین اشاره نموده اند در صورت تفسیر آیه به لزوم خانه‌نشینی نیز این حکم از نوع احکام ارشادی است که صرفاً جنبه حمایت از حریم عفت زنان داشته و در صورت حفظ این حریم در بیرون از منزل، موردی برای حرمت نمی‌ماند.

مفسران در تفسیر واژه تبرج معانی چون خودآرایی و طنازی، راه رفتن با ناز و کرشمه، هر گونه اظهار زینت و زیبایی در برابر مردان بیگانه و حتی در بیان مصداق آن را راه رفتن در فاصله نزدیک با مرد بیگانه دانسته اند.

در این که تبرّج به شیوه جاهلیت اُولی، چگونه تبرجی است، مفسران اقوالی دارند.

-۱ خروج زنان از منازل و راه رفتن آنان در میان مردان است؛

-۲ منظور راه رفتن با ناز و غنج و دلال است؛

-۳ منظور با تکبر راه رفتن است؛

-۴ زنان لباس‌های نازکی می‌پوشیدند که بدن نما بود.

در کتاب الوجیز آمده است که خدا به زنان پیامبر پاداش دو چندان می دهد چه ثواب باشد چه گناه چون که این امتیاز نتیجه تفاوت نژادی و ذاتی نیست بلکه به سبب ارتباط مستقیم آن ها با رسول خدا است.

از این رو اسلام خواستار خودشناسی و حسن شهرت آن ها است و از این خاستگاه خداوند تماس زنان پیامبر را با افراد جامعه محدود می کند و واجب است که سخن گفتن زن مسلمان و ذاتاً زنان پیامبر صلّی الله علیه وآله والسّلم با مردان، خالی از غنج و دلال باشد تا مبادا آن ها را به خواسته های نا مشروع ترغیب کند تا عفت شان محفوظ بماند و خانواده از آسیب در امان ماند زیرا منافقین و دشمنان اسلام همواره درصدد یافتن راهی هستند که در دستگاه رهبری دینی نفوذ کنند و چه بسا وسیله نفوذ همسر او باشد هر گاه فردی ضعیف و در برابر دیگران تسلیم پذیر باشد.

برخی مفسرین گفته اند که خداوند در این آیه به زنان پیامبر صلّی الله علیه وآله والسّلم دستور داده است که قرار و آرام گیرند و ثبات در خانه های خود که لازمه آن بیرون نیامدن از خانه باشد؛ چون همسران پیامبر صلّی الله علیه وآله والسّلم برای خود حجره و خانه مخصوص داشته اند و فرمان دیگر خداوند به همسران پیامبر صلّی الله علیه وآله والسّلم این بود که از خود نمایی و خودآرایی های دوران جاهلیت پرهیز کنند زیرا که زنان در دوران های پیش از اسلام خودآرایی نموده و در معرض نگاه نامحرمان قرار می گرفتند.

این نکته حائز اهمیت است که در این آیه اگرچه خطاب به همسران پیامبر صلّی الله علیه وآله والسّلم است اما حکم آن عام و شامل همه زنان می‌شود.

مفسران در بیان مقصود از تبرج در«جاهلیت اولی» اقوال متعددی دارند و سعی می کنند برای جاهلیت نخستین دوره زمانی مشخصی را یابند همچنان که برخی برای جاهلیت ثانویه نیز به دنبال دوره ای زمانی هستند.

علامه طباطبایی در این زمینه معتقد است:

«منظور از جاهلیت اولی همان جاهلیت قبل از اسلام است، پس مراد جاهلیت قدیم است. امّا این که برخی از مفسران گفته اند مراد از جاهلیت اولی زمان بین آدم علیه السّلام و نوح علیه السّلام باشد، که هشتصد سال بوده است، یا این که بین ادریس علیه السّلام و نوح علیه السّلام است، یا زمان داود علیه السّلام و سلیمان علیه السّلام باشد، یا زمان تولد حضرت ابراهیم علیه السّلام ، یا فاصلهٔ بین زمان حضرت عیسی علیه السّلام تا حضرت رسول اکرم صلّی الله علیه وآله والسّلم سخنانی است که دلیلی بر درستی آن ها وجود ندارد.».

در تفسیر نمونه نیز آمده است: «به هر حال این تعبیر نشان می دهد که جاهلیت دیگری همچون جاهلیت عرب در پیش است، که ما امروز در عصر خود این پیشگویی قرآن در دنیای متمدن مادی را می بینیم. ولی مفسران پیشین، نظر به این که چنین امری را پیش بینی نمی کردند، برای تفسیر این کلمه به زحمت افتاده بودند، لذا «جاهلیت اولی» را به فاصلهٔ میان آدم و نوح، و یا فاصله میان عصر داود و سلیمان که زنان با پیراهن های بدن نما بیرون می آمدند، تفسیر کرده اند، تا جاهلیت قبل اسلام را جاهلیت ثانیه بدانند. ولی چنان که گفتیم نیازی به این سخنان نیست، بلکه ظاهر این است که «جاهلیت اولی» همان جاهلیت قبل از اسلام است ...و «جاهلیت ثانیه» جهالتی است که بعداً پیدا خواهد شد. (همچون عصرما) ».

ابن عطیه اشاره به این حقیقت نموده که منظور از جاهلیت نخستین زمان قبل از اسلام است و البته معتقد است که منظور این نیست که پس از آن هم جاهلیتی باشد بلکه لفظ اولی را به نسبت اسلام که پس ازآن آمده واول جاهلیت بوده و سپس اسلام آمده ذکر کرده است.

این دسته نظرات را می توان این گونه کامل نمود که براساس شواهد این آیه در سیاق تاریخی متن مقدس قرآن بیشتر ناظر به جاهلیت شبه جزیره در دوره نزدیک به اسلام است.

زمخشری می نویسد: می تواند منظور از جاهلیت اولی جاهلیت کفر پیش از اسلام باشد و جاهلیت دیگر، جاهلیت فسق و فجور در زمان اسلام باشد، بنابراین، معنای آیه این می شود که بار دیگر مانند تبرج زنان در عصر پیش از اسلام خودنمایی و تبرج نکنید.
این دسته از مفسران در بیان چگونگی جاهلیت ثانویه معتقدند که آثاری از اخلاق دوره جاهلی ممکن است در دوره اسلامی نیز بر جای مانده و به طور کلی ریشه کن نشود.
دراین میان سید بن قطب مدعی است که اصلا جاهلیت نام یک دورهٔ تاریخی نیست بلکه نام یک نوع فرهنگ است:
جاهلیت دورهای خاص و مشخص از زمان نیست، بلکه حالت اجتماعی و فرهنگ خاص است، که جهان بینی خاصی در بارهٔ زندگی دارد، ممکن است این حالت و جهان بینی در هر جا و هر زمانی پیدا شود. هر جا که باشد معلوم می شود جاهلیت در آنجا وجود دارد با این حساب، ما اکنون در دورهٔ جاهلیتی کور زندگی می کنیم، با احساساتی خشن، با جهان بینی حیوانی، با درک نازلی از انسانیت، در جامعه ای زندگی می کنیم که حس می کنیم در آن طهارت و پاکیزگی و برکتی وجود ندارد. به وسایل طهارتی که خداوند در اختیار بشر قرار داده و راه هایی را که برای رهایی از جاهلیت مشخص کرده اعتنایی نمی کند. و جاهلیت آن زمان و تبرج آن بسیار ساده بوده و جاهلیت امروز بسیار عمیق است.
به هر روی آنچه از مجموع این نظرات مشخص است این است که گرچه در گذشته جاهلیتی بوده و با آمدن اسلام و تلاش های پیامبر صلّی الله علیه وآله والسّلم وائمه علیهم السّلام آن مشی از جامعه رخت بربست لکن امروزه به جهت دوری بشر از ارزش های انسانی و غوطه ورشدن در اقیانوس بی سرانجام شهوات وامکانات دنیوی، گونه ای دیگر از جاهلیت ایجاد گشته است که گرچه از لحاظ ظاهری با جاهلیت پیش از اسلام تفاوت دارد لکن ماهیتاً یکی است از جمله اینکه در دنیای امروز نیز مشی بسیاری از زنان بر اساس تبرّج واختلاط بوده و مایه انگیزش جنسی وایجاد فواحش و تاخت عظیم شهوات در میدان زندگی شده است جالب آنکه چنین افرادی چون هدف انسانیت را به کناری برده اند و غافل گشته اند خود را سعادتمند دانسته چراکه از لحاظ اقتصادی و نظامی و عمرانی جوامع شان را در پیشرفت می بینند حال آنکه سعادت واقعی در میزان تقرب انسان به خداند تعیین می شود که مایه تعالی ایمان است.
پس چنین افراد و رفتارهایی جز ارتجاع و انحطاط به قرون گذشته و بازگشت به زندگی ابتدایی جاهلیت نخستین (اولی) نتیجه دیگری ندارد.
بنابر این، عظمت چنین خطری باعث شد تا قرآن پانزده قرن پیش نسبت به گذشتن از حدود خودآرایی و خود نمایی در زنان هشدار داده بود و در بسیاری از روایات نیز همین امر تاکید شده است.
پیامبر صلّی الله علیه وآله والسّلم نهی فرمودند ازاینکه زن برای غیر همسر خود آرایش کند و زنی را که مرتکب چنین عملی شود سزاوار عذاب وآتش دانسته اند.
و نیز نهی کردند از اینکه زن لباسی بپوشد که در میان مردم انشگت نما باشد و همه به اونگاه کنند.
عایشه می گوید: رسول خدا صلّی الله علیه وآله والسّلم در مسجد نشسته بود، زنی از قبیله«مزینه» درحالی که زینت کرده بود و لباس هایش را به زمین می کشید، با عُجب و تکبر وارد مسجد شد، پیامبر صلّی الله علیه وآله والسّلم به مردم فرمودند: ای مردم! زنانتان را از زینت کردن و تبختر در مسجد منع کنید؛ زیرا بنی اسرائیل بدین سبب مورد لعن واقع شدند که زنان آنان با زینت در معابد حاضر می شدند.
همچنین ایشان در روایتی دیگر، دو گروه را اهل دوزخ دانستند. در توصیف گروه دوم فرمود: زنانی که به ظاهر پوشیده اند اما در واقع برهنه و بی حجابند؛ با زرق و برق، خود را به مردم نشان می دهند و هوس های آنان را به سوی خود جذب می کنند، موهای سرشان همچون کوهان شتر عربی است.

این روایـات اگرچه از نظر سـند محـل تامل است و نمی توان به تنهایی به آن ها اعتماد و اسـتناد کرد اما مضامین آن ها موافق با آیه نهی«تبرج» است و می توان به عنوان موید ازآن ها بهره جست.
از جمله موارد خود نمایی عطر زدن و خوشبو نمودن خویش در اجتماع است.
پیامبر صلّی الله علیه وآله والسّلم فرمودند: «زنی که با بوی خوش از خانه بیرون رود تا زمانی که به خانه باز نگشته از رحمت الهی به دور است».
از طرفی پیامبر اکرم صلّی الله علیه وآله والسّلم در حدیثی دیگر نسبت به خوشبو نمودن زن برای شوهرش موکد بوده اند تا جایی که آرایش مخصوص زن برای شوهر نابینایش را خوشبویی می دانند. امام صادق علیه السّلام فرمود: از رسول خدا سؤال شد: زن چگونه برای شوهر نابینا آرایش کند؟ فرمود: با استعمال عطر و خضاب کردن، که نوعی بوی خوش است.
نتیجه: بنابراین، همان طور که پیش تر گفتیم اسلام با اصل تبرج و زینت مخالف نبوده و حتی برای همسری که شوهرش نابینا است چاره دیده است و این نشان از اهمیتی است که دین اسلام به این مقوله در زندگی زناشویی می دهد.

فصل نهم:اهم زمینه های پیدایش تجمل گرایی افراطی

اشاره

انسان دارای تمایلات گوناگونی است که بخشی از آن ها ارتباط مستقیمی با موارد دنیوی چون مال و مقام و زیبایی و تجمل وامثال آن دارد.
اگراین نوع از تمایلات که فطرتاً در انسان ها به ودیعه گذارده شده و در حد معمولش در زندگی بشر ضرورت دارد به صورت طبیعی ارضا گشت انسان منحرف نگشته و راه اعتدال را پیش می گیرد لکن گاه انسان ها به طور طبیعی ارضا نمی گردند و زیاده خواهی را آگاهانه یا ناآگاه پیشه می سازند که باعث می گردد از تمایلات ضروری به سمت تمایلات بدلی سوق پیدا کنند واز راه و هدف فطرت خویش منحرف گردند.
به عنوان نمونه تجمل و زینت در حد معمولش، مطلوب اسلام و انسان است ولی گاه انسان از حد معمولش تجاوز نموده و دچار انحراف و افراط می گردد که امری مذموم و قبیح است.
این موضوع که چه زمینه هایی باعث می گردد تا تجمل گرایی به شکل افراطی آن نمودار گردد مطلبی است دراز دامن که نیازمند مجالی فراخ تر است لکن در بحثی کوتاه باید اشاره نمود که زمینه های ایجاد چنین ناهنجاری بسیاراست و ما به برخی از آن ها اشاره می نماییم.

گفتار اول:غفلت

غفلت در لغت به معنای پوشیده و مخفی بودن است. و نیز بنا بر آنچه برخی گفته اند غفلت، غایب شدن چیزی از خاطر انسان و عدم توجّه به آن است و گاهی در مورد بی توجهی و روی گردانی از چیزی نیز استعمال شده است. پس غفلت عبارت است از نبود تذکّر و یادآوری.
انسان به توسط قدرت انتخاب واختیار و با توجه به نشانه های موجود در دنیا راه صحیح را از سقیم تشخیص داده و به سعادت می رسد لکن غفلت دراین میان یکی از عوامل مهم در رسیدن انسان به هلاکت است چراکه باعث می گردد تا انسان به نشانه های موجود در دنیا به منظور انتخاب راه صحیح بی توجه شود و راهی را برگزینند که با هدف عالیه وی در تضاد بوده و او را به ورطه

نابودی و ضلالت می کشاند.

قرآن شریف غافلان را در حکم چهارپایان به شمارآورده و می فرماید :

«وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّم کَثیرا مِنَ الجِنِّ و الْأِنْسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لایَفْقَهون بِهَا وَ لَهُم أَعْیُنٌ لا یُبْصِرونَ بِها وَ لَهُم اذَانٌ لایَسْمَعُونَ بِها اُولَئِکَ کَالْأَنْعَام بَلْ هُمْ اَضَلُّ اولئک هُمُ الغافِلونَ».

آنچه درآیات و روایات به عنوان نشانه های غفلت ازآن ها یاد شده است موارد بسیاری است.

پیامبراعظم صلّی الله علیه وآله والسّلم در پاسخ به سوالی درباره نشانه های غفلت فرمودند: «اما علامهٔ الغافل فأربعهٔ؛ العمی و السهو و اللهو و النسیان». نشانه‌های غافل چهار چیز است: نابینایی (منظور عدم بصیرت نسبت به حقایق و فرونهادن چشم دل درباره آن) و سهو و لهو و نسیان است.

در واقع غافل کسی است که بی بصیرتی در دنیا را پیشه کرده و دچار فراموشی و عدم توجه به آینده شده و سرگرم دنیا و زخارف آن می شود.

حضرت علی علیه السّلام درباره نقش غفلت در بی بصیرتی انسان می فرماید: «دوام غفلت، بینایی دل را کور می سازد».

لقمان حکیم نیز آن زمان که فرزند را نصیحت می نماید و در بیان نشانه های امور مختلف به غفلت نیز اشاره داشته و غافل را فردی معرفی می کند که دچار سهو و لهو و نسیان باشد.

همان طور که می دانیم نسیان فراموش نمودن دانسته ها است لکن سهو توجه ننمودن به اموری است که شایسته توجه هستند والبته باید توجه داشت که منظور از سهو و نسیان دراین بیانات سهو و نسیان اختیاری است که انسان خود آن را بر می گزیند و با بی توجهی به امور معنوی و دینی آخرت را فراموش نموده و سرگرم دنیا می شود.

البته در برخی دیگر از بیانات نشانه های بیشتری برای غفلت ذکر شده از جمله عدم پند گیری از حوادث و بلاها که انسان با وجود این که بلا را می چشد یا می بیند ولی باز به کج روی می پردازد و بی اعتنا است حتی همین تغیّرات دنیوی و رفتن وآمدن ها نیز او را بیدار نمی کند.

به عنوان نمونه رسول خدا صلّی الله علیه وآله والسّلم فرمودند: «أغفل الناس من لم یتعظ بتغیر الدنیا من حال الی حال». غافل ترین مردم کسی است که از دگرگونی‌های دنیا پند نگیرد.

اتلاف فرصت ها و عدم برخورداری ازهدف مشخص در زندگی وصرف عمر در بیهوده گری ـ یعنی عمرش را در اموری صرف کند که برای آخرتش سودی ندارد و یا حتی در اموری مصروف نماید که سودی نه برای دنیا و نه آخرت دارد ـ از نشانه های غافلان است.

علی علیه السّلام در این زمینه می‌فرمایند: «کفی بالرجل غفلهٔ ان یضیع عمره فی ما لاینجیه» برای غفلت انسان، همین بس که عمر خود را در چیزی که مایه نجات او نیست، ضایع کند.

همچنین آن حضرت در بیانی دیگر صرف نمودن فرصت ها در اموری که ارتباطی با انسان ندارد را از نشانه های غافلان می دانند و در واقع منظور از آن امور، مواردی است که بی ارتباط با هدف عالی انسان یعنی تقرب به خدا و رضایت او و دستیابی به فوزی عظیم در آخرت باشد.

ایشان می فرمایند: «کفی بالمرء غفلهٔ ان یصرف همته فی ما لایعنیه». برای غفلت انسان همین بس که عمر خود را در چیزی که مربوط به او نیست، صرف کند.

بنابر این، سهو و نسیان، لهو و بیهوده گری، عدم پند گیری از بلیات و تغییرات دنیوی از جمله نشانه های غفلت و غافلان است.

یکی از مهم ترین عوامل غفلت، نادانی و جهل و ناآگاهی است.

عدم شناخت مقام پروردگار، نا آگاهی به مسأله قیامت، و نیز ناآگاهی نسبت به بی‌اعتباری مال و مقام و ثروت دنیا، بی‌خبری از وسوسه‌های شیطان، از مهم ترین عوامل غفلت است.

نا آگاهی به مفهوم عام آن، موجب بسیاری از انحرافات گشته و انسان را به سمت افراط و تفریط می کشانند و اعتدال در قاموس فکری افراد نا آگاه جایگاهی ندارد.

علی علیه السّلام سرچشمه زیاده روی ها و کوتاهی ها را در همین مهم دیده و می فرمایند:« لایُری الجاهلُ إلّا مفرطاً أو مُفَرّطاً». نادان دیده نمی شود جز آنکه در کارها زیاده روی یا کوتاهی کند.

چه اینکه فرد نادان راه وسط را نمی شناسد بلکه اصلا وی راهی را نمی شناسد چه حق و چه باطل؛ لکن انسان ناگزیر است در زندگی هدف و مشیی را گزینش نماید و بدان پایبند باشد که در این میان وجود شیطان و هوای نفس باعث می گردد تا با تزیین نمودن راه باطل که همان راه افراط و تفریط است در نظر انسان، چنین وانمود شود که بهترین گزینه برای انتخاب روشی در زندگی راه باطل است که با افراط و تفریط همراه است و انسان نا آگاه نیز به آسانی آن را می پذیرد.

یکی از نمودهای افراط در زندگی روی آوردن بی حد و حصر به تجملات می باشد که اسراف یکی از نشانه های این روی آوردن است.

بنابر این، لازم است تا انسان ها سطح آگاهی های خویش را در زمینه های دینی و اجتماعی افزایش دهند البته لازم است توجه شود که در فرمایش امیرالمومنین علیه السّلام نادان و نادانی صرفاً در ناآگاهی خلاصه نمی شود بلکه فردی که نتواند از فرصت ها و امکاناتش به نحو مطلوب استفاده نماید و قدرت تصمیم گیری و انتخاب مسیر مشخص را در زندگی ندارد نیز شامل است.

غفلت دارای مراتب است و ساحت های گوناگون دارد لکن مهم ترین آن غفلت از یاد خدا است که دیگر غفلت ها نیز به گونه ای با آن در ارتباط است و در غفلت از خدا غفلت از خویشتن نیز مطرح است.

قرآن شریف می فرماید: «ولا تکونوا کالذین نسوا الله فأنساهم أنفسهم اولئک هم الفاسقون».

سبب فراموش کردن نفس، فراموش کردن خدا است، زیرا وقتی انسان خدا را فراموش کرد، اسمای حسنی و صفات علیای او را که صفات ذاتی انسان ارتباط مستقیم با آن دارد نیز فراموش می‌کند، یعنی فقر و حاجت ذاتی خود را از یاد می‌برد، قهراً انسان نفس خود را مستقل در هستی می‌پندارد، و به خیالش چنین می‌رسد که حیات و قدرت و علم، و سایر کمالاتی که در خود سراغ دارد از خودش است، و نیز سایر اسباب طبیعی عالم را صاحب استقلال در تاثیر می‌پندارد، و خیال می‌کند که این خود آن ها هستند که یا تاثیر می‌کنند و یا متاثر می‌شوند.

اینجا است که بر نفس خود اعتماد می‌کند، با اینکه باید بر پروردگارش اعتماد نموده، امیدوار او و ترسان از او باشد، نه امیدوار به اسباب ظاهری، و نه ترسان از آن ها، و به غیر پروردگارش تکیه و اطمینان نکند، بلکه به پروردگارش اطمینان کند.

اصولاً یکی از بزرگترین بدبختی ها و مصائب انسان خود فراموشی است، چرا که ارزش ها و استعدادها و لیاقت های ذاتی خود را که خدا در او نهفته و از بقیه مخلوقات ممتازش ساخته، به دست فراموشی می‌سپرد، واین مساوی با فراموش کردن انسانیت خویش است، و چنین انسانی تا سر حد یک حیوان درّنده سقوط می‌کند، و همّتش چیزی جز خواب و خوراک و شهوت نخواهد بود. و این ها همه عامل اصلی فسق و فجور بلکه خود این فراموشی بدترین مصداق فسق و خروج از طاعت خداست. لذا در پایان آیه می‌گوید: «آنها فاسقانند».

بنابر این، انسان زمانی که خدا را فراموش نمود به خود فراموشی دچار می شود و ارزش خویش را فراموش می نماید و تصور می کند که موثر این جهان نه خدای واحد قاهر بلکه زر و زور است و به همین جهت تمام همتش را در آن مسیر مصروف می کند و برای چنین فردی دیگر مسئولیت پذیری و پاسخ گویی نسبت به اعمال در پیشگاه خدا معنایی ندارد.

به همین جهت این افراد از آخرت نیز غافل هستند چرا که اگر می دانستند زمانی می باید نسبت به اقداماتشان در سرای آخرت پاسخگو بوده و نیز این سرا ناپایدار است و آن سرا است که خود و جزایش پایدار می باشد قطعاً دل بسته به دنیا نمی شدند.

خداوند درآیه۷سوره روم به همین حقیقت اشاره می نماید: «یَعْلَمُونَ ظاهِرا مِنَ الْحَیوةِ الدُّنْیا وَ هُمْ عَنِ الآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ».

یعنی افرادی که دنیا پسندگی نموده و صرفاً خود را مغروق برخی تجملات در دنیا کرده اند افرادی هستند که از آخرت غافل می باشند و گرنه هیچ عاقلی دنیای فانی را بر سرای باقی ترجیح نمی دهد.

امام رضا علیه السّلام می فرماید: «مال دنیا جمع نمی شود مگر با پنج خصلت، بخل بسیار و آرزوهای دراز و چیرگی آزمندی و ترک صله رحم و دنیا پرستی و فراموش کردن آخرت».

منظور از جمع مال دنیا در این روایت جمع مالی است که با هدف اندوختن برای رفاه بیش از اندازه باشد و در واقع سخن در این روایت این نیست که هر فردی که به جمع مال دنیا بپردازد امری مذموم را انجام داده بلکه منظور این است که تمام هدف انسان این باشد و دل بسته گردد و همان طور که حضرتش به پنج خصلت اشاره می فرمایند در مرتبه پنجم اشاره به فراموشی آخرت به عنوان یکی از عوامل دنیاپرستی و تجمل گرایی افراطی نام می برند.

علی علیه السّلام درباره ضرورت یادمرگ و قیامت می فرمایند: «وقتی هوای نفس و شهوت ها به سراغتان آمد، مرگ را زیاد به یاد بیاورید؛ زیرا برای شما پند دهنده خوبی است. پیامبر اکرم صلّی الله علیه وآله والسّلم اصحابش را به یاد آوری مرگ بسیار سفارش می کرد و می فرمود مرگ را فراوان یاد کنید؛ زیرا لذت ها را از بین می برد و میان شما و شهوت ها مانع می شود».

همچنین ایشان در بیانی دیگر می فرمایند: «هر کسی که زیاد به یاد مرگ باشد با اندکی از دنیا دلگرم و راضی است».

در نهایت خداوند جزای فراموشی مرگ و قیامت را عذاب شدید درآن سرا معرفی می کند: «ان الذین یضلون عن سبیل الله لهم عذاب شدید بما نسوا یوم الحساب».

«اِنَّ الَّذِین لَایَرْجُونَ لِقَآئَنا وَ رَضُوا بِالحَیوةِ الدُّنیَا وَ اطمَأَنُّوا بِهَا وَ الَّذِینَ هُمْ عَنْ آیاتِنا غَافِلُونَ اُولئِکَ مَأوَیهُمُ النَّارُ بِمَا کانُوا یَکْسِبُونَ».

همچنین جزای فراموشی خداوند نیز سختی و تنگی در زندگی و کور محشور شدن در آخرت و عذاب است.

«وَ مَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِکْری فَإِنَّ لَهُ مَعیشَةً ضَنْکاً وَ نَحْشُرُهُ یَوْمَ الْقِیامَةِ أَعْمی». «وَ مَنْ یُعْرِضْ عَنْ ذِکْرِ رَبِّهِ یَسْلُکْهُ عَذاباً صَعَداً».

انسانی که به غفلت از خدا و به تبع آن از خود و آخرت دچار می شود دیگر پرستش خداوند در عمل برای او جایگاهی ندارد گرچه ممکن است در گفتارش خود را پرستش کننده خدا بداند لکن در رفتارش پرستش کننده هوای نفس است چرا که اگر خدا را حقیقتاً می پرستید غافل بودن از او معنا نداشت.

خداوند درآیه۲۸ سوره کهف غفلت را عامل تبعیت از هوی نفس و در نهایت افراطی گری در دنیا می داند.

«وَ لا تُطِعْ مَنْ أَغْفَلْنا قَلْبَهُ عَنْ ذِکْرِنا وَ اتَّبَعَ هَواهُ وَ کانَ أَمْرُهُ فُرُطاً ».

حب و علاقه به مال و زندگی مادی و دیگر شهوات در وجود انسان است که همه آن ها برای ادامه حیات ضروری است لکن گاه گرایش انسان به این امیال که در حد متعادلش مطلوب، بلکه لازم است از حد متعارف تجاوز نموده و انسان خود را اسیر آن می نماید و از آن به هوا پرستی تعبیر می شود وانسان هوا پرست به افراط روی می آورد چراکه طبع آدمی هماره تمایل به فزون خواهی دارد و این فزون خواهی با رهبری هوای نفس به سمت نابودی پیش می رود.

امام خمینی رحمه الله علیه در بیانی پس از آنکه به وجود حب دنیا و متعلقاتش اشاره نموده اند نسبت به تجاوز وافراط از حد معمول دنیا خواهی هشدار می دهند.ایشان می فرمایند:

«چون انسان ولیده این عالم طبیعت است و مادر او این دنیاست و اولاد این آب و خاك است، حبّ این دنیا در قلب او از اول نشو و نما، مغروس است و هر چه بزرگ تر شود، این محبت در دل او نمو می کند و به واسطه این قوای شهویه و آلات التذاذیه که

خداوند به او مرحمت فرموده، برای حفظ شخص و نوع، محبت او روز افزون می شود و دل بستگی او رو به ازدیاد گذارد. چون این عالم را محل التذاذات و تعیّشات خود می پندارد و مردن را اسباب انقطاع از آن ها می داند. و بدان که نفس در هر حظی که از این عالم می برد، در قلب اثری از آن واقع می شود که تأثر از مُلک و طبیعت است و سبب تعلق آن است به دنیا و التذاذات هر چه بیشتر باشد، قلب از آن بیشتر تأثر پیدا می کند و تعلق و حُبَّش بیشتر می گردد تا آن که تمام وجهه قلب به دنیا و زخارف آن گردد و این منشأ مفاسد بسیاری است. تمام خطاهای انسان و گرفتاری به معاصی و سیئات برای همین محبت و علاقه است».

پرستش هوای نفس قطعاًاز هر نوع بت پرستی خطرناک تر است؛ بلکه بت پرستی خود از هوا پرستی سرچشمه می گیرد.

پیامبر صلّی الله علیه وآله والسّلم می فرمایند: «خطرناک ترین پرتگاهی که بر سر راه سعادت شما قرار گرفته هوا پرستی وآرزوهای دور و درازاست چراکه پیروی از هوا شما را از حق باز می دارد و آرزوهای دراز آخرت را به دست فراموشی می سپارد».

امام صادق علیه السّلام می فرمایند: از هوای نفس بترسید همان گونه که از دشمنان بیم دارید؛ زیرا برای انسان از پیروی هوای نفس و آن چه بر زبان جاری می شود، چیزی دشمن تر نیست.

و قطعا این بیانات واطلاق دشمن به هوای نفس بی دلیل نیست چه اینکه خداوند در قرآن شریف در هشداری به انسان ها نسبت به خطر هوای نفس، آن را مایه گمراهی انسان و رسیدنش به مقامی پایین تر از چهار پایان معرفی می کند: «أ فَرَأَیْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلهَهُ هَواهُ وَ أَضَلَّهُ اللَّهُ عَلی عِلْمٍ وَ خَتَمَ عَلی سَمْعِهِ وَ قَلْبِهِ وَ جَعَلَ عَلی بَصَرِهِ غِشاوَةً فَمَنْ یَهْدیهِ مِنْ بَعْدِ اللَّهِ أ فَلا تَذَکَّرُون». « أ رَأَیْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلهَهُ هَواهُ أ فَأَنْتَ تَکُونُ عَلَیْهِ وَکیلًا أَمْ تَحْسَبُ أَنَّ أَکْثَرَهُمْ یَسْمَعُونَ أَوْ یَعْقِلُونَ إِنْ هُمْ إِلَّا کَالْأَنْعامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبیلًا».

و قطعاً خطرناک ترین جانوران نزد خداوند انسان هایی هستند که قابل هدایت نیستند همان هایی که بر گوش و قلب و چشمشان مانع است و به همین جهت نا شنوا و نفهم و نابینا هستند: «إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الصُّمُّ الْبُکْمُ الَّذینَ لا یَعْقِلُون».

وآن زمان کسی که نفهم و نابینا و ناشنوا شد دیگر هر عملی را که انجام می دهد به نظرش درست و جالب می آید.«الَّذینَ ضَلَّ سَعْیُهُمْ فِی الْحَیاةِ الدُّنْیا وَ هُمْ یَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ یُحْسِنُونَ صُنْعاً».

و همین حقیقت است که علی علیه السّلام می فرمایند: «الهوی عدوالعقل». هوا پرستی دشمن عقل است چراکه انسان آن زمان که هوس پرست شد کارکرد عقلش را که وظیفه تشخیص بدی از خوبی است از دست می دهد.

از جمله مواردی که انسان هوس پرست به عنوان عملی شایسته می پندارد گزینش دنیا به عنوان هدف غایی و تجمل گرایی افراطی است.

واین امری طبیعی است چراکه هر زمان انسان غافل از یاد خدا شود و پیرو هوای نفس گردد قطعا دنیا در قلب او به جای یاد خدا قرار می گیرد چراکه براساس آیه قرآن خداوند در درون کسی دو دل قرار نداده یعنی آنکه یا جای یاد خدا است و یا دنیا « مَا جَعَلَ اللّهُ لِرَجُلٍ مِنْ قَلْبَیْنِ فِی جَوْفِهِ».

خداوند درآیه ۲۹سوره نجم اشاره به همین حقیقت می کند که کسانی دنیا را به عنوان غایت اهدافشان بر می گزینند که یاد خدا را فراموش کرده اند و غافل شده اند.«فَأَعْرِضْ عَنْ مَنْ تَوَلَّی عَنْ ذِکْرِنا وَ لَمْ یُرِدْ إِلَّا الْحَیاةَ الدُّنْیا».

علی علیه السّلام نیز درباره وابستگی عده ای به این دنیا می فرمایند: «دنیا گذرگاه است و کسی در آن جاویدان نمی ماند، ولی مردمی که از این بازار می گذرند، دو دسته اند: یک دسته خود را در این بازار می فروشند و اسیر می کنند و دسته دیگر، خود را می خرند و آزاد می سازند».

هم چنین امام صادق علیه السّلام می فرماید:

«مَثَل دنیا مَثَل آب دریاست؛ تشنه هر چه از آن بیاشامد، بر تشنگی اش می افزاید تا این که او را بکشد».

خلاصه سخن اینکه انسان زمانی که دچار غفلت از خدا شود قطعاً غافل از اصل خویشتن که خداوند درباره اش فرمود: «نفخت فیه

من روحی» شده است و دیگر به هر امری امتثال می نماید و ارزش خویشتن را در نظر نگرفته و خود را مسئول در سرای آخرت نمی داند چرا که بدان نیز غافل است و همین عوامل باعث می شود تا وی به هوا پرستی روی آورد و دنیا را برگزیند و در گرایش به تجملات و زخارف آن افراط ورزد.

گفتار دوم: ضعف شخصیتی و خودنمایی

یکی از زمینه های گراییدن افراط گونه به تجملات دنیوی ضعف شخصیتی و خودنمایی در جهت آن است.
بدین معنا که فردی که احساس می نماید دچار کمبود و ضعف از نظر مقامی در میان مردم است و شخصیتش آن گونه که او انتظار دارد به ظهور نرسیده و مردم به او توجه لازم را ندارند از این رو به سراغ تجملات رفته و به هر طریقی سعی می نماید که این ضعف را جبران و از مسیر نمایش تجملات و ثروت های خویش کسب شهرت و مقام و شخصیت بنماید.
قطعاً این حالت که منشعب از بیماری های روانی است و چنین فردی اعتماد به نفس خویش را به کلی از دست داده است و هر میزان هم که به نمایش تجملات بپردازد باز نیز اغنا نشده و خود را ضعیف می پندارد.
احساس کمبود و ضعف شخصیتی می تواند به علل مختلفی باشد گاه فردی که همواره در رسیدن به خواسته ها و آرزوهی خویش در زندگی ناکام مانده و با تنگدستی و محرومیت دست به گریبان بوده است، و هرگاه افراد ثروت مند و تجمل گرا را مشاهده نموده به آن ها غبطه و حسرت خورده و آرزو نموده که روزی چون آن ها بتواند زندگی موسعی داشته باشد و ثروت مند گردد تا از این طریق همچون آن ها برای خود اعتباری در جامعه کسب نماید و به تدریج این سرخوردگی ها انباشته شده و به عقده های روانی برای وی تبدیل می شود و در شخصیت او اختلال ایجاد می کند، در این صورت شخص سر خورده برای حفظ شخصیت خود به ابزارهایی متوسل می شود که در روان شناسی از آن به«نسیم های روانی»یا«واکنش های دفاعی»یاد می شود و از میان آن«تصعید»و «جبران» را می توان نام برد.
یعنی آن زمان که به مال و منالی رسید سعی می کند آرزوی دیرینه خود را با ولع هرچه تمام تر به مرحله واقعیت و عمل برساند.
قرآن شریف درسوره مبارکه قصص به جریان یکی از چنین افرادی می پردازد که چون در گذشته از نظر مقام وثروت در جایگاه ضعف قرار داشت حال که به ثروت عظیمی رسید سعی نمود که جبران گذشته را با خودنمایی انجام دهد.
آن فرد که قارون است به فرموده قرآن از قوم موسی علیه السّلام بود: «إِنَّ قارُونَ کانَ مِنْ قَوْمِ مُوسی...».
علامه مطهری می فرمایند: قارون سبطی بود نه قبطی؛ یعنی از قوم موسی علیه السّلام بود و از همان مستضعفان بود که فرعون آن ها را به استضعاف گرفته بود. با این حال، هنگامی که ثروت مند بزرگی شد، بر قوم خودش که همان مستضعفان بودند، شورید و طغیان کرد.
بنابر این، یکی از علل نمایش ثروت از سوی قارون و بیرون آوردن طلا و جواهر خود با کمک مردان قوی و نیرومند، جبران ضعف شخصیتی خویش و کسب احساس شوکت و عظمت بود که به قارون از نمایش ثروت دست می داد.
البته گاه علت تجمل گرایی افراطی و نمایش ثروت و قدرت در کمبودهای دیگری همچون بی بهره بودن از علم وآگاهی، عدم برخورداری از موقعیت اجتماعی و سیاسی مطلوب وامثال آن باشد که فرد می کوشد با ثروت و تجملات خویش بر آن کمبود ها سرپوشی نهد.
بنابر این، چنین افرادی ارزش و عزت را در کسب منافع دنیوی و رسیدن به بالاترین حدود ثروت و کاربست حداکثر تجملات در زندگی و به نمایش گذاشتن آن ها دیده و راه دارا بودن از شخصیت انسانی را در همین محدوده جست و جو می نمایند. البته این افراد ذلت و بی شخصیتی و کم ارزش بودن افراد را نیز با همین زاویه دید دانسته و به سنجش میان افراد جامعه می پردازند.

خداوند در آیات ۱۵ و ۱۶سوره فجر به تبیین این نگرش می پردازد که ارزش واهـانت و خواری را افراد در نعمات واز بین رفتن آن نعمات می دانند و در این میان فرقی ندارد که این نگرش را در ارتباط خویش با خدا به کار برند یا در ارتباط با اجتماع.

«فَأَمَّا الْإِنْسانُ إِذا مَا ابْتَلاهُ رَبُّهُ فَأَكْرَمَهُ وَ نَعَّمَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَكْرَمَنِ وَ أَمَّا إِذا مَا ابْتَلاهُ فَقَدَرَ عَلَيْهِ رِزْقَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَهانَنِ».

چنین افرادی آن گاه که از سوی خداونـد به آن ها نعمتی برسد می گویند خدای تعالی مرا مورد کرامت قرار داده، به دلیل اینکه به من نعمت هایی داده که به دیگران نداده،و قطعاً من ارزش بیشتری در نزد خدا نسبت به دیگران دارم وآن زمان که به علت آزمایش وامتحـان آنان این نعمات گرفته شود یا از میزانش کم گردد معتقدنـد که خداونـد آنان را مورد کم توجهی قرار داده و خوار نموده است.

علامه طباطبایی در ذیل این آیه می نویسـند: «چنین افرادی خیال می‌کنـد که این قـدرت و دارایی که به او داده‌اند هم اکرام و تنعیم حـدوثی است و هم بقـایی، و به همین جهت به خود اجـازه می‌دهـد هر کـاری که خواست بکنـد، چون وقتی انسـان پنـداشت بقای نعمت و قدرتش تضمین شده، هر کاری بخواهد می کند».

ایشان سپس به نکاتی درباره این آیه اشاره نموده و می فرمایند:

۱- از تکرار کلمه ابتلاء، هم در نعمت و هم در محروم کردن اسـتفاده می‌شـود که هم نعمت دادن خـدا امتحـان است، و هم نعمت ندادنش، هم چنان که آیه ۳۵سوره انبیاء هم همین معنا را تذکر داده می‌فرماید:

«وَ نَبْلُوكُمْ بِالشَّرِّ وَ الْخَيْرِ فِتْنَةً ». پس این آیه انسان را در طرز تفکرش تخطئه می کند.

۲- نعمت دادن خـدا بـدان جهت که نعمت او فضـل و رحمت است به عنـوان اکرام و احـترام خـدا نسبت به انسـان است، (چون با نعمت دنیـا است که می‌توان بهترین آخرت را تحصـیل کرد) ، و معلوم است که این نعمت تـا زمـانی به عنوان احترام از ناحیه خـدا محسوب می شود که خود انسان آن را وسیله عذاب دوزخ قرار ندهد.

۳- این دو آیه با هم می‌فهمانند که انسان سـعادت در زندگی را عبارت می‌داند از تنعم در دنیا و داشتن نعمت‌های فراوان، و ملاک داشـتن کرامت در درگـاه الهی را همین داشـتن نعمت فراوان می‌دانـد، و بر عکس ملاـک نداشـتن قـدر و منزلت در درگاه خـدا را نداشـتن پول و ثروت می‌پنـدارد، در حـالی که نه اولی ملاـک احترام است و نه دومی ملاک نداشـتن حرمت است، بلکه ملاک در داشتن قدر و منزلت نزد خدا تقرب به خدای تعالی از راه ایمان و عمل صالح است، حال چه اینکه آدمی دارا باشد و چه فقیر.

آنچه در قرآن کریـم به عنـوان ارزش آدمی و وسـیله ای برای تحصـیل کرامت معرفی شـده است تقـوا است که دقیقـاً بـا اهـداف و رفتارهـای تجمـل گرایان افراطی منافات دارد چه اینکه در تقوی مهار خویشـتن و هوای نفس مطرح است و در انـدیشه دینی تقوا به معنای منع کردن نفس از هر گونه بدی و آلودگی و پیروی از دسـتورات الهی در تمام جهات زندگی است. و پرهیزگار کسی است که با ایجاد وقایهٔ برای نفس و تزکیه آن از ناپاکی‌ها و رذائل اخلاقی سعی می نماید به خداوند تقرب نموده و تعالی ایمان یابد.

این در صورتی است که فرد تجمـل گرا خود را اسـیر نفس نموده و به پرسـتش هوای نفس دچـار است و نه تنهـا به دنبـال تقرب به خداوند نیست بلکه اصولاً از یاد الهی غافل است.

بنـابر این، چنین افرادی که ارزش و کرامت حقیقی انسـان را فـدای تجمـل گرایی افراطی نموده و به تحصـیل ارزش دروغین در آن امور می گرایند تا احساس حقارت خویش را به کرامت تبدیل نمایند قطعاً دارای ناهنجاری ها و شرارت های بسیاری هستند.

امام هادی علیه السّـلام دراین زمینه می فرماینـد: «مَن هانَتْ عَلَيه نَفسُه فَلا تَأْمَنْ شَـرَّهُ». کسـی که احساس حقارت و ضـعف نفس می کند، نباید از شر او ایمن باشی.

امـام صادق علیه السّـلام نیز می فرماینـد: هیـچ شخصـی نیست که تکبر ورزد یا زورگویی کنـد مگر به خاطر کمبود که در خود می یابد.

بنـابر این، همـان گونه که دراین روایات واضـح است بایـد از چنین افرادی دوری نمود چرا که فردی که ارزش وعزت نفس حقیقی اش جریحه دار گشته واز دست رفته دیگر مانعی برای انجام هر عمل شر و ناشایستی را در برابر خود نمی بیند.

همـان طور که اشـاره شـد تصور ضـعف شخصـیتی بـاعث می گردد تـا برخی افراد به هر طریقی به دنبـال کسب ارزش و شخصـیت مطلوب باشند گرچه چنین امری را نه در ایمان و تقوی به خدا بلکه در تجمل گرایی و نمایاندن خویش و ثروت ها می جویند.

در حـدیثی از پیامبر اکرم صـلّی الله علیه وآله والسّـلم است که فرمودند: هر کسـی که ساختمان را از روی ریا و سُـمعَه ـ شـنواندن به مردم، کارهایی را که مایه کسب جاه است ـ بسازد در قیامت به آتش دوزخ افکنده خواهد شد.

شخصی از آن حضرت پرسید: چگونه بنایی با این وصف ساخته می شود؟ حضرت فرمودند: بدین صورت که برای بزرگی فروختن بر همسایگان و فخر فروشی بر برادران دینی اش بیش از حدّ لازم برای خود ساختمان بسازد.

دراین میـان خداونـد همگـان بالاـخص چنین افرادی را به تقوی دعوت نموده و نیز ازآن هـا می خواهـد به جـای آنکه تمام همت و سرمـایه مـادی و معنوی خویش را در جهت کسب موقعیت بهتر در مقـایسه و رقابت با دیگری از راه تجمل گرایی افراطی مصـروف نماینـد و به تکاثر و تبذیر و تفاخر روی آورند؛ این مسابقه را در کارهای خیر و نیک بگذارند و به مسـتمندان و فقیران کمک کنند و در کارهای خیر سـرعت بجویند و پیش دستی کنند و به دیگر سـخن این رقابت را در امور معنوی و اخروی و دینی داشته باشند و نه در مسائل دنیوی و مادی چراکه این رفتارها می تواند عزت وارزش دائمی را برای آنان در نزد خدا فراهم آورد و آنان را متنعم از لذایذ نعمات بهشتی نموده و به مقام محسنین نائل آیند.

«وَ سارِعُوا إِلی مَغْفِرَهٍْ مِنْ رَبِّکُمْ وَ جَنَّهٍْ عَرْضُـهَا السَّماواتُ وَ الْأَرْضُ أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقین الَّذینَ یُنْفِقُونَ فِی السَّرَّاءِ وَ الضَّرَّاءِ وَ الْکاظِمینَ الْغَیْظَ وَ الْعافینَ عَنِ النَّاسِ وَ اللَّهُ یُحِبُّ الْمُحْسِنین».

گفتار سوم: فزونی ثروت و عدم نگرش خدا محور به آن

ثروت مقوله ای است که وجودش در هر جامعه ای ضروری و مفید است البته آنچه ما از ثروت در این جا اراده نموده ایم همان مال و پول است.

هیچ جامعه ای نمی تواند جز از طریق ثروت پیشرفت همه جانبه داشته باشد چراکه بیشتر جنبه ها در جامعه ارتباط مستقیمی با ثروت و حمـایت از طریق آن دارنـد بنابر این، هر چه میزان ثروت جامعه ای بیشتر باشـد حمایت از بخش های مختلف آن بیشتر شـده و در نتیجه آن جامعه پیشرفت می کند.

البته همان گونه که اشاره شـده جامعه نمی توانـد در همه جوانب بـدون ثروت پیشـرفت کند گرچه پیشـرفت آن در یک یا دو جنبه بدون ثروت امکان پذیر باشد.

این حقیقت در زندگی شخصـی هر فرد نیز صادق است یعنی اگر فردی در زندگی خویش دارای مکنت مالی مناسب و ثروت باشد قطعاً می تواند سریع تر پیشرفت نماید.

بنـابر این، مطلوبیت ثروت و ضـرورت وجود آن کاملاً محسوس و پـذیرفته شـده است اما آنچه دراین میان مطرح است این است که آنچه به عنوان پیشـرفت یک جامعه یا زندگی شخصـی مطرح می شود چیست و یا برچه اساسی است؟ پاسخ آن روشن است چراکه منظور از پیشـرفت جامعه،آن است که با اهداف عالیه انسانی مطابقت بنماید چراکه در هر امری پیشـرفت را بنا بر ارزش ها واهداف می سـنجند و از آن جا که هـدف وارزش انسان که همانا هدف ازخلقت اوست، عبادت خداوندی است: «وَ ما خَلَقْتُ الْجِنَّ وَ الْإِنْسَ إِلَّا لِیَعْبُدُون». ـ البته با تعریف گسترده عبادت و ملحوظ نمودن مشکک بودن آن ـ.

بنابر این، جامعه بشری نیز هدفش عبودیت الهی و تقرب به حق تعالی و افزایش درجه ایمان و در نتیجه نزدیک شدن انسان به تعالی

و تکامل است که به همین جهت زمانی اطلاق پیشرفت به جامعه ای می شود که دراین مسیر و در نزدیک شدن به هدف خویش گامی بردارد.

بنابر این، از دیدگاه اسلام فزونی ثروت نه تنها مذموم نیست بلکه بسیار می تواند گره گشا باشد لکن به شرطی که هدف و نگاه به ثروت و فزونی آن و کاربستش همگی خدا محور باشد.

خداوند درآیات متعددی همگان را متوجه خاستگاه افزایش و کاهش روزی یعنی اراده الهی می نماید تا تاکیدی باشد بر نگرش خدامحور بر ثروت.

«اَللّهُ یَبْسُطُ الرِّزقَ لِمَنْ یَشاءُ مِنْ عِبادِهِ وَیَقْدِرُ لَهُ انّ اللّهَ بِکُلِّ شَی ءٍ عَلیمٌ ».

امام صادق علیه السّلام با تاکید بر خدامحوری در نگاه به ثروت می فرمایند:

«ثروت متعلق به خدا است و خداوند متعال به عنوان امانت آن را در اختیار مردم قرار داده است و با رعایت میانه روی برای آنان مجاز شمرده که بخورند، بپوشند، ازدواج کنند و از وسائل نقلیه استفاده کنند».

از دیدگاه اسلام، «مال و ثروت» باید مایه«قوام اجتماعی»باشد نه آنکه بنیادهای اجتماعی را به تحلیل برد و پایه هایش را فرو ریزد.

اگر ثروتی مایه فساد اجتماعی گردد و صرفاً میان عده ای ثروت مند دُوَل گردد و در مصارف مد نظر اسلام خرج نشود آن گاه چنین ثروتی جز خیانت و دزدی نخواهد بود و چنین ثروتمندانی هم دزدان خواهند بود.

قرآن شریف در همین زمینه پس از آنکه مصارف فیء را مشخص می نماید علت چنین تقسیم بندی را عدم دول شدن ثروت نزد عده ای از اغنیاء و ثروتمندان ستمگر دانسته و به خطر آنان همگان را توجه می دهد.

«...کَیْ لا یَکُونَ دُولَةً بَیْنَ الْأَغْنِیاءِ مِنْکُمْ ».

سیدبن قطب در ذیل آیه می نویسد: این جمله پایه‌ی سرمایه داری اسلام را استوار کرده است و دارائی را برای هر فرد پذیرفته است ولی محدود و مشروط به این که سرمایه دست به دست مردم بی‌نیاز نگردد که مانع باشد از رسیدن به دست فقیران. پس هر روش اقتصادی که سرمایه را دست به دست سرمایه‌داران بدهد در اسلام ممنوع است و همه‌ی داد و ستدها در جامعه‌ی اسلامی باید به گونه ای باشد که به این نتیجه نرسد و سرمایه را منحصر به دست سرمایه داران نکند. چنانکه زکات معیّن کرده است که همه ساله از سرمایه‌ی نقدی و محصول غلّات زمین و چهار پایان سرمایه داران زکات بدهند و هم از استخراج معادن و نیز قانون مزارعه را معین کرده است که در آنچه از زمین بهره‌برداری شود آنکه زراعت کرده است حقّی دارد و برای امام این اختیار بر قرار شده است که زیادی اموال اغنیا را بگیرد و به فقرا بدهد و اگر خزانه و بیت المال خالی شد از اموال سرمایه‌داران برای آنجا وظیفه‌ای معیّن کند. و مانع ربا و احتکار شد که دو راه برای افزودن و اندوختن سرمایه ایجاد نموده است و به طور کلّی نظام اقتصادی روی همین قاعده گذارده شده است که خود اساس حقّ مالکیّت فردی است.

البته باید توجه نمود که به منظور جلوگیری از دول شدن ثروت نزد عده خاصی نمی توان بی ضابطه و با هر سلیقه ای ثروت را از گروهی گرفت و به گروه دیگری داد بلکه آنچه مد نظر اسلام است اجرای صحیح قوانین اقتصادی اسلام است که در ساحت های مختلف تحصیل و کاربست ثروت وضع شده است و برنامه هایی همچون خمس، زکات، خراج، چگونگی تقسیم غنایم جنگی و بیت المال که می تواند ضامن پویایی نظام اقتصادی را فراهم نماید.

که اگر چنین مواردی به صحت و دقت انجام گیرد موجبات عدم گردش ثروت و رکودآن در دست عده ای فراهم شده و از دو طیف ـ ثروت مند و فقیرـ شدن جامعه جلوگیری می کند و میزان فاصله طبقاتی را کاهش می دهد.

همان طور که اشاره شد یکی از برنامه هایی که اسلام برای جلوگیری از انباشت ثروت با هدفی غیر الهی در نزد عده ای دنبال می کند انفاق و کمک به نیازمندان است.

این امر بارها در آیات و روایات متعددی تاکید گشته و نتایج وآثار انجام آن بر فرد و جامعه واجرش در دنیا و آخرت مطرح شده است و در سیره مصومین و بزرگان دین نیز به وضوح امثال به این امر دیده می شود.

لکن دراین میان نباید از نقش شیطان و ایجاد موانع او بر سر راه انفاق غافل بود چراکه وی سعی می نماید به گونه ای دراین برنامه دینی خلل ایجاد کند و قرآن شریف نیز به همین جهت همگان بالاخص صاحبان ثروت را نسبت به گرفتارآمدن در دام شیطان هشدار می دهد.

«الشَّيْطانُ يَعِدُكُمُ الْفَقْرَ وَ يَأْمُرُكُمْ بِالْفَحْشاءِ وَ اللَّهُ يَعِدُكُمْ مَغْفِرَةً مِنْهُ وَ فَضْلًا وَ اللَّهُ واسِعٌ عَليم».

این شیوه شیطان است که هر چه انسان به تجمل گرایی روی بیاورد در نگاه او دست و دلبازی را تزیین می کند ولی همین که مقداری از ثروت را در راه رفاه جامعه بخواهد مصروف کند به او وعده فقر داده و از تنگدستی و آینده می ترساند.

در نظر ابتدایی انفاق و بذل مال، چیزی جز "کم کردن "مال نیست و این همان نظر کوته‌بینانه شیطانی است، ولی با دقت و دید وسیع می‌بینیم که انفاق ضامن بقای اجتماع و تحکیم عدالت اجتماعی، و سبب کم کردن فاصله طبقاتی و پیشرفت همگانی و عمومی می‌باشد و مسلم است که با پیشرفت اجتماع، افرادی که در آن اجتماع زندگی می‌کنند نیز در رفاه و آسایش خواهند بود و این همان نظر واقع‌بینانه الهی است.

قرآن به این وسیله مسلمانان را توجه می‌دهد که انفاق اگر به ظاهر، چیزی از شما کم می‌کند در واقع چیزهایی بر سرمایه شما می‌افزاید، هم از نظر معنوی و هم از نظر مادی.

این رفتار شیطان و ترساندن انسان نسبت به فقر در صورتی است که از امیر مؤمنان علی علیه السّلام نقل شده که فرمودند: «هنگامی که در سختی و تنگدستی افتادید به وسیله انفاق کردن، با خدا معامله کنید».

بدین معنا که نه نتها انفاق مایه فقر و تنگدستی نیست بلکه بر عکس اگر انسان در کسب و کارش و گردش مالی زندگی اش دچار سختی و تنگی شد اگر به میزان توانایی خویش به انفاق بپردازد برکت در زندگی او زیاد گشته گرچه ممکن است میزان ثروت او اضافه نگردد.

واین نگاه امیرالمومنین علیه السّلام اشاره به همان نگرش خدا محور به ثروت است یعنی آنکه چه در زمان تحصیل ثروت انسان باید توجه نماید که این مال از سوی خداوند به اوامانت داده شده و چه در زمان مصرف آن می بایدآن را در راهی که خدا خواسته به کار ببندد و حتی در زمان تنگی معیشت از نظر اقتصادی نیز ایشان انسان را متوجه خدا نموده و با بیانی لطیف تعبیر «معامله با خدا»را مطرح می نمایند.

بنابر این، همه به ویژه صاحبان ثروت باید توجه داشته باشند که آنچه از ثروت و مکنت مالی در اختیار آنان است ودیعه وامانتی از خداوند است و آنان می باید در مصارفی که او اراده نموده آن اموال را به کار ببرند چراکه ایشان صرفاً جانشینانی بر آن زخارف مالی هستند.

«آمِنُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِه وَ أَنْفِقُوا مِمَّا جَعَلَكُمْ مُسْتَخْلَفينَ فيهِ فَالَّذينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَ أَنْفَقُوا لَهُمْ أَجْرٌ كَبيرٌ ».

خداوند در این آیه اشاره به این حقیقت نموده که انسان دراموال دنیوی صرفاً جانشینی بیش نیست.

علامه طباطبایی در ذیل آیه شریفه می نویسد: خداوند ایشان را در انفاق کردن تشویق می‌نماید، چون وقتی مؤمنین متوجه و متذکر شوند که مال ایشان ملک خدا است، و ایشان در آن اموال خلیفه خدا و وکلای از ناحیه اویند، هر تصرفی بکنند به اذن او می کنند قهراً انفاق کردن بر آنان آسان می‌شود، و در این عمل خیر، احساس سنگینی نمی کنند.

و یا مراد از خلیفه کردن انسان این است که: خدا ایشان را جانشین پیشینیان خود در آن اموال کرده، قبلا این اموال در دست دیگران بود، بعد از درگذشت آنان به ایشان منتقل گردید، و در چنین فرضی اگر از اموال این طور تعبیر کرده، برای این بوده که باز به

بیـانی دیگر تشویقشـان به انفـاق کرده باشـد، چون وقتی بیـاد آورنـد که این اموال قبلًا در دست دیگران بوده، و به آنان وفا نکرده، متوجه می‌شونـد که به ایشان نیز وفا نخواهـد کرد، و به زودی آن را برای دیگران خواهنـد گـذاشت، و با دست تهی خواهنـد رفت، پس چه بهتر که تا اختیار آن را در دست دارند بهره ای را برای سـرای دیگر و مرگ خود بفرستند، و معلوم است که انسان با داشتن طرز تفکری ایـن چنیـن در مساله انفـاق دست و دل بـازتر می‌شـود، و آسـان‌تر دل از مـال دنیـا بر می‌کنـد، و در راه خـدایش خرج می‌کند.

البته در انفاق نیز می باید مشی اعتدال پیشه شود و نه آنکه افراط و تفریط صورت گیرد.

خداوند در وصف یکی از ویژگی های ممتاز بندگان خالص خویش چنین می فرماید:

«وَ الَّذِينَ إِذا أَنْفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا وَ لَمْ يَقْتُرُوا وَ كانَ بَيْنَ ذلِكَ قَواماً ».

کلمه "انفاق "به معنای بـذل مال و صـرف آن در رفع حوایج خویشـتن و یا دیگران است و کلمه "اسـراف "به معنای بیرون شدن از حد است. کلمه "قوام- "به فتح قاف- به معنای حد وسط و معتدل است و همین کلمه به کسره قاف به معنای مایه قوام هر چیز است و جمله "بین ذلـک "متعلق است به قوام، و معنایش این است که: بنـدگان رحمان انفاق می‌کننـد و انفاقشان همواره در حـد وسط و میان اسراف و إقتاراست.

بایـد توجه داشت که انسان زمانی می توانـد نگرش خدا محور به ثروت را درک نموده و نسـبت بدان پایبند باشد که رویکردش در زندگی در جهت اصـلاح خویش و کمک به دیگران باشد که اگر چنین شد آن زمان ثروت در نزد انسان نعمتی بس بزرگ است؛ روایت شده است که: « نِعْمَ الْمَالُ الصَّالِحُ لِلْعَبْدِ الصَّالِح».

دراین فرمایش، به بیان ارزش خدامحور بودن فعالیت های مالی و ثروت اندوزی اشاره شده آن هم با این نکات که اولاً می باید آن ثروت از راه صـحیح کسب شده باشد و با هدفی مقدس که همان کمک به دیگران و کاربست در مسـیر الهی است (توجه به المال الصالح) ؛ ثانیاً کسانی شایسته چنین فزونی ثروتی هستند که خود را ساخته و تهذیب نمایند (للعبدالصالح) .

ثالثاًاین ثروت که آن گونه کسب شده و صاحبش نیز صـفات نیکو دارد نعمتی است (نعم) البته زمانی اطلاق نعمت بر آن می شود که کاربست آن نیز در جهت خدایی و یاری دیگران باشد.

به همین جهت اگرانسان به اصـلاح و تهذیب نفس نپردازد و نسـبت به دستورات عقل و شرع بی توجه باشد، روحیه تجمل گرایی و رفـاه زدگی و به تعبیر قرآن«اتراف» را در شـخص به وجود می آورد بنـابر این، دارا بودن ثروت در کنـار روحیه اتراف از مهم ترین زمینه های تجمل گرایی است.

و همین حقیقت است که انسـان افراط گرا در تجملات، هنگـامی که همه وسایل زنـدگی را فراهم دیـد، دست به اسـراف و تجمل گرایی و فساد و تجاوز می زند. قرآن شریف می فرماید: «كَلَّا إِنَّ الْإِنْسانَ لَيَطْغى أَنْ رَآهُ اسْتَغْنى».

«وَ لا تُطِعْ كُلَّ حَلَّافٍ مَهِينٍ هَمَّازٍ مَشَّاءٍ بِنَمِيمٍ مَنَّاعٍ لِلْخَيْرِ مُعْتَدٍ أَثِيمٍ عُتُلٍّ بَعْدَ ذلِكَ زَنِيمٍ أَنْ كانَ ذا مالٍ وَ بَنِينَ».

ثروت فراوان و غرق شـدن در مادیـات و رفاه،اگر همراه با ایمان و اعتقاد به خداونـد و مالکیت خداونـد نباشـد، سـبب ایجاد روحیه سرمایه داری و بی نیازی و سـقوط اخلاقی خواهد شد، چنین انسان هایی با طغیان گری، تجاوز از حدود الهی، حیف و میل، تضـییع اموال و اسراف کاری و ولخرجی، زمینه هلاکت و نابودی خویش را فراهم می کنند.

و خداوند در این آیات علت طغیان و سرکشی انسان را حس بی نیازی او می داند که پس از داده شدن نعمت به او و رسیدن ثروت و مقام این گونه تفکر می کند که گویی خداوندی که بی نیاز است و او را که سـراپا نیازمند است متنعم نفرموده و خود او به وسیله علم و مهارت و زیرکی توانسـته است به این سـطح از نعمات برسـد و این واقعیتی است که خداونـد درآیات دیگری نیز بـدان اشاره داشـته است به عنوان نمونه در آیه۱۲ سوره یونس می فرمایـد: «وَ إِذا مَسَّ الْإِنْسانَ الضُّرُّ دَعانا لِجَنْبِهِ أَوْ قاعِداً أَوْ قائِماً فَلَمَّا كَشَفْنا عَنْهُ

ضُرَّهُ مَرَّ كَأَنْ لَمْ يَدْعُنا إِلى ضُرٍّ مَسَّه...».که دراین آیه اشاره می دارد، انسان آن زمان که احتیاج به امری از امورات دنیوی دارد مرتب خداوند را صدا زده واز وی خواهان رفع مانع و رسیدن به خواسته اش است و چون به خواسته خویش برسد دیگر گویی اصلاً وی خواسته ای نداشته و تضرعی ننموده و تمام موفقیتش را مدیون خویش است و خود را می ستاید.

چنین طرز تفکری را می توان در یکی از نمادهای انسانی تجمل گرایی افراطی یعنی قارون نیز جستجو نمود.

او که وقتی پیروان موسی علیه السّلام او را از تجمل گرایی افراطی و ستمگری و فساد بازداشتند وی در جواب اشاره نمود که این ثروت های در دست او مرهون علم و مهارت او است و نه چیز دیگر.

«قالَ إِنَّما أُوتيتُهُ عَلى عِلْمٍ عِنْدى...».

در این سخن قارون گفته است که آنچه من دارم احسان خدا نیست، و بدون استحقاق به دستم نیامده، و ادعا کرده که همه این ها در اثر علم و کاردانی خودم جمع شده، پس من از میان همه مردم استحقاق آن را داشته‌ام، چون راه جمع آوری مال را بلد بودم، و دیگران بلد نبودند، و وقتی آنچه به دستم آمده به استحقاق خودم بوده، پس خود من مستقل در مالکیت و تصرف در آن هستم، هر چه بخواهم می‌توانم بکنم، می‌توانم آن را در انواع لذت ها و گسترش نفوذ و سلطنت، و به دست آوردن مقام و رسیدن به هر آرزوی دیگری صرف کنم، و سزاوار هم نیست که کسی در کارم مداخله کند.

و این پندار غلطی که قارون داشت و کار او را به هلاکت کشانید، کار تنها او نبوده و نیست، بلکه همه ابنای دنیا که مادیات در مغزشان رسوخ کرده، به این پندار غلط مبتلا هستند، هیچ یک از آنان آنچه را که دست تقدیر برایشان نوشته و اسباب ظاهری هم با آن مساعدت کرده، از این فکر غلط به دور نیستند که همه را از لیاقت و کاردانی خود بدانند و خیال کنند مال فراوانشان و عزت زودگذر، و نیروی عاریه‌ای، همه از هنرمندی و کاردانی و لیاقت خود آنان است، این خودشانند که کار می‌کنند، و کارشان نتیجه می‌دهد، و این علم و آگاهی آنان است که ثروت و مقام را به سویشان سوق می‌دهد، و این کاردانی خودشان است که مال و جاه را برایشان نگه می‌دارد.

نتیجه: بنابر این، در منطق اسلام، سرمایه و ثروت، اگر در الگوی تعیین شده از سوی خداوند در مصرف آن، به کار رود و رعایت حقوق صاحبان حقی، چون نیازمندان و یتیمان وامثال آن در نظر گرفته شود چنین ثروتی دارای ارزش است.

آنچه باید توجه شود این است که یکی از زمینه های گرایش افراطی به تجملات و زخارف دنیوی فزونی ثروت و عدم نگرش خدا محور به آن است که باعث می شود انسان خود را مالک مطلق همه اموال دانسته و به هر طریقی که خواهان است آن را صرف نماید که این امر خود موجب ایجاد ناهنجاری های مختلف می گردد و انسان تجمل گرا چون هدف غایی اش را دنیا نهاده تمام همتش را در جهت فزونی و انباشت ثروت انجام داده و به جای خدا محوری به خود محوری در مشی اقتصادی روی می آورد و به هواپرستی دچار می گردد و همان گونه که خداوند وعده فرموده چنین افرادی که به انباشت ثروت بدون مصرف آن در راه الهی و نگرش خدامحور به آن رفتار می نمایند جز به شقاوت و عذاب الیم نتیجه ای را نخواهند یافت.

«...وَالَّذينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلايُنْفِقُونَها فى سَبِيلِ اللّهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذابٍ اليم ».

گفتار چهارم: فضای اجتماعی و محیط پیرامونی

فضا و فرهنگ اجتماعی و محیطی که پیرامون انسان قرار دارد بسیار در سبک زندگی شخصی اثر گذار است.

فرهنگ جامعه در تدوین و شکل بندی شخصیت اجتماعی هر جامعه سهم بسزایی دارد. هر چند تفاوت های شخصیتی میان افراد یک جامعه زیاد است ولی نوعی اثر فرهنگی روی شخصیت وجود دارد که هیچ کس نمی تواند از آن بر کنار بماند.

البته شخص از فرجه های آزادی عملی که در هر فرهنگ کم و بیش برای افراد جامعه وجود دارد برای سازمان دادن به شخصیت فردی خود استفاده می کند، ولی شخصیت اجتماعی او به میزان وسیعی نشان از فرهنگش دارد.

از همین رو جو فاسد جامعه، جو روحی را فاسد می کند و جو فاسد روحی،زمینه رشد اندیشه های متعالی را ضعیف و زمینه رشد اندیشه های پست را تقویت می کند. به همین دلیل، مکتب اسلام به اصلاح محیط اجتماعی،اهتمام فراوان دارد.اگر به جوامع فاسد گذشته نظری بیافکنیم، می نگریم که مسلمانان هجرت را اختیار می کردند؛ زیرااصل هجرت انسان های پاک و متعهد برای سالم ماندن زنان و فرزندانشان از مفاسد اجتماعی آن روز بود.

علامه مطهری در همین زمینه می نویسند: یکی از چیزهایی که موجب اعراض و تنفر مردم از خدا و دین و همه معنویات می شود،آلوده بودن محیط و غرق شدن افراد در شهوت پرستی و هواپرستی است.

محیط آلوده همواره اسباب تحریک شهوت و تن پروری و حیوان صفتی را فراهم می کند. بدیهی است که غرق شدن در شهوات پست حیوانی با هر گونه احساس تعالی،اعم از تعالی مذهبی واخلاقی یا علمی و هنری منافات دارد و همه آن ها را می میراند.

بنابر این، در میان عواملی که بر تعیین الگوی مصرف در یک جامعه نقش دارند، به نظر می رسد «فرهنگ حاکم بر جامعه» موثرتر و دارای تاثیر عمیق تر می باشد؛ زیرا اعمال و تصمیم گیری افراد آینه تمام نمای عقاید،اندیشه ها و نحوه نگرش به جهان هستی و ارزش های مورد قبول آن ها است.

از سوی دیگر،آداب و رسوم،ارزش ها و افکار و عقاید اجزای اصلی تشکیل دهنده فرهنگ جامعه می باشند. بنابر این، فرهنگ در فرآیند تصمیم گیری واعمال و رفتار اقتصادی افراد جامعه نقش اساسی دارد.

و کم و کیف مصرف و مسایل جانبی آن پیوندی وثیق با فرهنگ،آداب و رسوم و باورهای آحاد جامعه دارد و به طور کلی نمی توان از تأثیر فراوان این امر در نیک بختی و یا شر بختی آحاد جامعه چشم پوشید.

بنابر این، تا بدین جا دانستیم که محیط اجتماعی و فرهنگ جامعه نقش تعیین کننده ای در ساخت شخصیت و سبک زندگی انسان دارد واز جمله در فعالیت های اقتصادی او اثر می گذارد گرچه این اثر مثبت یا منفی باشد.

در این میان آنچه ما بدان می پردازیم اثر منفی جامعه بر ساخت شخصیت والگوی زندگی افراد است.

در واقع می باید اشاره نمود که چگونه یک جامعه تاثیر منفی بر زندگانی می گذارد.

جامعه ای که در آن مردم به دوری از ارزش ها واهداف عالیه انسانی روی آورند جز به انحطاط منتهی نمی شوند و خروجی و اثر این جامعه براعضای آن جز اموری منفی نخواهد بود.

اما براستی چگونه جامعه از ارزش های انسانی به دور می شود و در حقیقت از جامعه بشری به سمت جامعه حیوانی حرکت می کند؟ در پاسخ به این سوال باید دانست که نقش مسئولان و سران فرهنگی،اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و امثال آن بسیار پُر رنگ است وآنان هستند که اگر تصمیمات نابجا و ناشایست اتخاذ نمایند می توانند در سیاست های کلان اجتماعی اثر گذار باشد و جامعه را از هدفش دور نماید و موجب از هم گسیختگی فرهنگ و الگوی زندگی جامعه شود.

همچنین نباید از الگو و سبکی که آنان از زندگی خویش ارائه می دهند غافل بود چراکه اگر خواص جامعه دچار دنیاپرستی و شهوت گرایی شوند و تصویری که از زندگی آنان وجود دارد محدود به نمایش تجملات و امور دنیوی گردد؛ در این شرایط مردم نیز خود را پیرو سران نموده و آنان را الگو قرار می دهند.

در واقع روش و منش مسئولان و سران جامعه در شکل گیری ارزش ها و ضد ارزش های اجتماعی تأثیر دارد. در قرآن شریف آیاتی به این حقیقت اشاره نموده است از جمله جریان فرعون که باعث شد تجمل پرستی وی قومی را به تباهی و فساد و تجمل بکاشند و نیز جریان قارون که درآن چون وی از نظر ثروت در خواص جامعه بود آن زمان که به نمایش جنون آمیز ثروت خود می پرداخت مردم را نیز با خود همراه نمود تا آنجا که عده ای چون او به زندگی پرداخته و رو به تجملات آوردند و بسیاری دیگر که توان آن میزان ثروت و تهیه تجملات را نداشتند آرزوی آن را می کردند: «...یا لَیْتَ لَنا مِثْلَ ما أُوتِیَ قارُونُ إِنَّهُ لَذُو حَظٍّ عَظیم».

و در واقع سبک زندگی تجمل گرایانه برای آنان ارزش تلقی می شد.

درباره میزان تاثیر پذیری عوام جامعه از خواص و سران و مسئولان امیر المومنین علیه السّلام می فرمایند: «مشابهت مردم با امیران و زمامداران خود بیش از شباهتی است که به پدران خود دارند».

بنابر این، روی آوردن خواص به تشریفات و تجمل و بهروری بیش از حد از زیبایی های دنیوی و نیز فراموشی و دوری از مستضعفان جامعه موجب می شود تا یگانه مایه ی تسکین آلام طبقه ضعیف که همانا هم سطحی معیشت و هم دردی مسئولان با آنان می باشد از بین می رود و روحیه ی تجمل گرایی در بین توده ی مردم رواج یابد.

واین چنین جامعه به سمت تجمل گرایی افراطی سوق می یابد و دوام این حالت باعث می شود تا فراموشی و دوری از ارزش ها و دستورات دینی ایجاد گردد و نیز آن جامعه از فرهنگ و تمدن شایسته خویش فاصله گرفته وآن را به فراموشی بسپارد.

آنگاه که جامعه غافل از ارزش های فرهنگی و تمدنی خویش شد و عمده مردمان تمام همت و هدفشان در رسیدن به امور دنیوی و تجملات خلاصه گردید و صحنه اجتماعی، مبدل به میدان رقابت افراد در نوع پوشاک و مسکن و میزان اموال و امثال آن شد به طوری که افراد طبقه پایین سعی می کنند هر چه بیشتر شبیه افراد طبقات بالا شوند. از دگر سو افراد طبقات بالا که می بینند بین آنان و افراد دیگر طبقات تفاوتی نیست، می کوشند با خرید کالاها و لباس های گران قیمت، مانع شبیه شدن افراد طبقات پایین شوند.

وافراد طبقه پایین با مشاهده مصارف بی رویه ثروتمندان خود را در دام مصرف غیر منطقی گرفتار می کنند و مصرف را نوعی منزلت اجتماعی می پندارند.

به همین دلیل در روایات افراد را از مقایسه وضعیت زندگی خود با اشخاص ثروتمند نهی نموده است.

امام صادق علیه السّلام می فرمایند: «پیوسته در امور دنیا به افراد پایین تر از خود بنگر و هرگز به توانگران توجه نکن، زیرا این شیوه باعث می شود که تو بر امکانات موجود خود قانع و راضی باشی».

علی علیه السّلام نیز می فرمایند: « بسیار نظر کن به کسانی که بر آنان برتری داری؛ زیرا این کار از اسباب شکرگزاری است».

بنابر این، جامعه تجمل خواه افراطی از اندیشه ورزی فاصله می گیرد و مبتلا به فقر در سبک زندگی والگوی رفتاری می شود.

لکن جامعه می باید به هر صورت الگویی را برای زندگی خویش تعریف نماید و چون مشی تصمیم سازی و تصمیم گیری شایسته وجود ندارد و از طرفی اجتماع مشغول به اهداف حیوانی و شهوانی چون تجملات است نزدیک ترین سبکی که به اهداف خود می بیند چیزی نیست جز سبک زندگی غربی چه اینکه بر پایه تفکر امانیستی بنا شده است، بنابر این، بی درنگ آن فرهنگ را پذیرفته و مطیع آن می شود.

فرهنگی که ساخت آن با بافت جمعیتی وارزشی و حتی شرایط جغرافیای جامعه مذکور دارای تفاوت بلکه کاملا متضاداست.

این معضلی است که دامن گیر جوامع اسلامی شده است و از چند دهه تا کنون کشور های اسلامی از الگوی مصرفی که از فرهنگ مصرفی غرب گرفته شده پیروی می کنند، فرهنگی که ارزش انسان را تجملات زندگی اش به مقدار چیزی که می‌خرد می سنجد.

همچنین سبک زندگی گران که حتی برخی کشورهای صنعتی نیز نمی‌تواند آن را تحمل کند، در کشور های اسلامی که فقیرند الگوی فخر فروشی شده است.

قربانیان این نوع رقابت، به زندگی فراتر از مقدورات شأن ناگزیر می شوند و برای تأمین کسری ناشی از اختلاف درآمد با خرج غیر منطقی به روش های فاسد و غیر اخلاقی پناه می‌آورند، در نتیجه مصرف کل، افزایش و پس انداز کاهش یافته و تشکیل سر مایه ای که بر پس انداز های داخلی مبتنی است نا کافی باقی می ماند. از آنجا که بیشتر کالاها و خدمات لوکسی که متضمن فخر فروشی و مباهات است، سرچشمه ی خارجی دارد، تقاضای پول خارجی افزایش بسیاری می یابد و برای پُر کردن شکاف بین عرضه و تقاضای پول چاره ای جز گرفتن قرض از خارج که به افزایش بار بهره دین و فشار بیشتر بر منابع درآینده کمک می کند نیست.

واین حقیقتی است چرا که انسان همیشه می خواهد در زندگی اش از کسانی که در نظر او دارای ارزش هستند تقلید نموده و همچون آن ها به زندگی بپردازد گر چه این حالت انسان را نباید مذمت نمود بلکه اگر وی با کاربستن عقل و خرد خویش و استمداد از اموری که با فطرت اش سازگار است به انتخاب الگویی شایسته بپردازد مورد توجه و مدح است و می تواند انسان را در جهت رشد کمالات و فضایل اخلاقی به پیش ببرد. لکن بسیار شده است که بشر غافل از خدا و نشانه های وی در جهان شده و نیروی عقل و خردش را به کار نگرفته است و با جهل و پیروی از هوای نفس و خواسته های نفسانی الگوی متضاد با انسانیتش انتخاب نموده است که این خود به بزرگ ترین مانع در طریق هدایت انسان مبدل می شود.

قرآن شریف درآیات متعددی به مذمت کسانی می پردازد که به طور کور کورانه و بدون تعقل و تأمل تقلید نموده اند، از جمله می فرماید:

« وَاذا قِیلَ لَهُم اِتَّبِعُوا ما اَنزَلَ اللّهُ قالُوا بَل نَتَّبِعُ ما اَلفَیناعَلیهِ آباءَنا» ؛«وَ إِذا قیلَ لَهُمْ تَعالَوْا إِلی ما أَنْزَلَ اللَّهُ وَ إِلَی الرَّسُولِ قالُوا حَسْبُنا ما وَجَدْنا عَلَیْهِ آباءَنا أَ وَ لَوْ کانَ آباؤُهُمْ لا یَعْلَمُونَ شَیْئاً وَ لا یَهْتَدُون ».

نتیجه: بنابر این، حضور افراد در محیط اجتماعی و فضای پیرامونی فاسدی که مردم در آن دنیاگرایی و تجمل خواهی مفرط را پیشه کرده اند می تواند زمینه تجمل گرایی انسان را فراهم نماید.

البته این حقیقت را نیز نباید فراموش نمود که حضور در چنین جوامعی بی شک انسان را به تجمل گرایی می کشاند و گویی که قدرت انتخاب واختیار از انسان سلب شده باشد که قطعاً چنین نیست بلکه این ما هستیم که می توانیم با وجود زندگی دراین محیط لکن هدف وارزش انسانی را فراموش نکرده و با انتخاب الگوی مناسب زندگی که همانا سبک زندگی دینی است و پیروی از رهبران صالح دینی، زمینه سعادت خویش را فراهم نماییم همان گونه که در تاریخ نیز نمونه های آن را فراوان می بینیم.

به عنوان مثال جامعه تجمل گرای زمانه قارون به گونه ای بود که عمده مردمان را از دین و پیامبرشان جدا نمود و آنان را پیرو شهوات و تجملات نمود لکن در همین محیط عده ای نیز پیروی از موسی نبی علیه السّلام را برگزیدند و از خوی تجمل پرستانه خود را رهانیدند و حتی با حرکتی اصلاح گرایانه به سفارش و نصیحت قارون پرداختند گرچه او نسبت به آن سخنان بیگانه بود و اثری نکرد.

«وَ ابْتَغِ فیما آتاکَ اللَّهُ الدَّارَ الْآخِرَةَ وَ لا تَنْسَ نَصیبَکَ مِنَ الدُّنْیا وَ أَحْسِنْ کَما أَحْسَنَ اللَّهُ إِلَیْکَ وَ لا تَبْغِ الْفَسادَ فِی الْأَرْضِ إِنَّ اللَّهَ لا یُحِبُّ الْمُفْسِدین».

فصل دهم: پی آمد های تجمل گرایی افراطی

اشاره

آداب و رسوم و هنجارها و ناهنجاری ها در هر جامعه ای هماره با کنش ها و واکنش ها همراه است و تاثیراتی را بر فضای اجتماعی می گذارد که گاه به لحاظ اهمیت موضوع این تاثیرات نیز تا نسل یا نسل هایی تداوم خواهد داشت.

فارغ از در نظر گرفتن حوزه موضوعی هنجار و ناهنجاری مد نظر، این تاثیرات می تواند در عرصه های گوناگون زندگی ورود کند و به فرض اگر پدیده مذکور دارای موضوعی فرهنگی باشد در عرصه اقتصاد، سیاست وامنیت و دیگر امور جامعه نیز تاثیر می گذارد که دراین میان به تناسب حساسیت موضوع،این تاثیرات نیز بیشتر یا کم تر خواهد بود.

تجمل گرایی یکی از موضوعات اقتصادی است که مورد عنایت بشر از دیرباز تا به امروز بوده است و به طور عام مطلوب است لکن آن زمان که تجمل گرایی از حد خود فزون تر رفت و به تجمل پرستی منتج شد، عامل بسیاری از ناهنجاری ها وانحطاطات می

شود، بلکه خود مهم ترین ناهنجاری ها است.

این ناهنجاری مایه تابو شکنی و دگر سانی در ارزش های جامعه و شخص می گردد و انسان ها را از راه کمال و تعالی با دور نمودنشان از اهداف و ارزش های انسانی باز می دارد.

در نگاه چنین جامعه ای دیگر اصول انسانیت نیست که ارزش تلقی می شود بلکه اصول زندگی حیوانی چون شهوات و دل بستگی مفرط به دنیا و کاربست بیشتر تجملات در زندگی مایه ارزش و احترام می گردد.

این امر بیش از هر چیز جزم زایی را در افراد جامعه فزونی می دهد و آنچه به عنوان هدف مطرح است رسیدن به حداکثر لذات و رفاه در دنیا است گر چه برای دستیابی به این هدف هر اقدامی صورت گیرد و همین واقعیت است که خداوند مترفین را مجرم و گناهکار معرفی می نماید.

«...وَ اتَّبَعَ الَّذِينَ ظَلَمُوا مَا أُتْرِفُوا فِيهِ وَكَانُوا مُجْرِمِينَ».

آنان که هماره در مسیر مجرمانه خویش و برای تمتع بیشتر از لذات دنیا فرستادگان الهی یعنی انبیاء را مانع می دیدند تمام مساعی شان در جهت مقابله با آنان و حذف شخصیت و یا حتی حذف فیزیکی آنان مصروف می شد و با رخ نمایی ثروت و شوکت پوشالین خویش و پیروان فریب خورده سعی می کردند که خود را برتر و دارای حوزه نفوذ بیشتر در مقایسه با رسولان نشان دهند و سعی می کردند با این رفتارها گروه های بیشتری از مردم را همراه خویش کنند و در بسیاری موارد نیز به این خواسته خود رسیدند و عامل گمراهی مردم و مانعی بر سر راه هدایت آنان گشتند و همین امر باعث شد تا خداوند، هم در این دنیا و هم در آخرت آنان را مشمول هلاکت و عذاب خود قرار دهد.

به همین جهت قرآن شریف و اهل بیت علیهم السّلام همواره خطر وابستگی و دل بستگی به مادیات و کشیده شدن به افراط در تجملات را گوشزد کرده و به تبیین اثرات آن پرداخته اند و راه کارهای خروج از این تعلق را نیز بر شمرده اند.

گفتنی است آثار زیان بار تجمل گرایی افراطی بسیار است که به صورت مستقیم یا غیر مستقیم در کوتاه مدت یا دراز مدت در فرد و جامعه بر جای خواهد ماند.

ما برآنیم تا با کمک آیات و برخی روایات به اهم این تاثیرات اشارتی نماییم.

گفتاراول: به خطر افتادن سلامت روان

در میان روان شناسان سلامت روان را حالت سازگاری نسبتاً خوب،احساس بهزیستی و شکوفایی توان واستعدادهای شخصی دانسته اند و نیز تعادل بین اعضاء و محیط در رسیدن به خود شکوفایی معرفی نموده اند.

روان آدمی زمانی در سلامت است که در حالت تعادل بوده و به اصل و فطرت خویش نزدیک تر باشد. اساس آرامش روانی در بازگشت به فطرت است. فطرت،اصلی طبیعی، واقعی و جهان شمول است که به همه انسان ها مربوط می شود نه به انسانی خاص و زمان و مکانی ویژه.از طرفی چون در بینش قرآن انحرافات روانی در انحراف از فطرت ریشه دارد، بازگشت به فطرت دارای جنبه درمانی است.

همان فطرت خدایی که قرآن در وصفش فرمود: «...نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي» ؛«... فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْها».

و چون فطرت انسان خدایی است زمانی روان آدمی در سلامت و تعادل است که به خداوند نزدیک تر شود و این نزدیکی نیز جز از طریق ایمان به خدا امکان ندارد.

ایمان که به معنای اذعان و تصدیق به چیزی و التزام به لوازم آن است. و تصدیق توأم با تسلیم واطمینان خاطر است.

و ایمان مفهومی جامع است و ماهیت آن تصدیق قلبی است و باید به این نکته توجه داشت که ایمان فقط به گفتار نیست و

همان‌طور که امام صادق علیهم السّلام می فرمایند: ملعون است، ملعون، کسی که بگوید ایمان فقط گفتار است بدون عمل.

بنابر این، زمانی می توان فردی را مؤمن دانست که به لوازم ایمان، اعتقاد قلبی، اقرار زبانی، عمل با جوارح و اعضاء داشته باشد و تسلیم از روی شوق به خداوند باشد و لوازم ایمان همان ارزش های الهی و انسانی است که انسان ملزم به رعایت آنان است.

آن زمان که انسان ایمان را سرلوحه زندگی خویش قرار داد از طریق آن تعالی می یابد و هر چه بهتر و بیشتر به خداوند تبارک و تعالی نزدیک می گردد و این وعده قرآن است که هرکس ایمان حقیقی به خدا داشت که قطعاً همراه به ذکر و یاد عملی الهی مشغول است قلبش اطمئنان داشته و روانش در سلامت خواهد بود.

«الَّذینَ آمَنُوا وَ تَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ أَلا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوب».

اما هرچه انسان از یادعملی خداوند غافل گشت از خداوند و فطرت خویش دور شده و سلامت روان او به خطر می افتد و از تعادل فاصله می گیرد و به سمت افراط کشیده می شود.

چنین فردی دیگر خود را ملزم به رعایت ارزش های الهی ندیده و به انحطاط اخلاقی روی می آورد.

دراین میان آنچه باعث غفلت و فراموشی یاد خدا و ارزش های انسانی می شود چیزی جز دل بستن به دنیا و تجملات آن نیست چراکه انسان تجمل گرا به مجموعه ای از سرگرمی ها و لذات زودگذر و آرزو های طول و دراز، خود را مشغول ساخته و افق دید او در زندگی محصور در رسیدن به همین امور شده است.

چنین فردی مبتلا به ظاهر بسندگی و سطحی نگری در امور زندگانی شده و نمی تواند به بطن زندگی و امورات آن نظر افکند: « یَعْلَمُونَ ظَاهِرا مِنَ الحَیاةِ الدُّنْیا وَ هُمْ عَنِ الاخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ».

یکی از نکاتی که در این آیه موجود است تکرار ضمیر «هُم»می باشد که نشان دهنده این است، عامل غفلت و بی بصیرتی خود آنان و به خاطر رفتار هایشان هستند گرچه ایشان در دنیا و آخرت خود را مقصر ندانسته و گناه را صرفاً بر گُرده اسباب دنیوی و قسمت خویش می دانند.

بنابر این، اگر این توانایی وجود می داشت به یقین متوجه می گشتند که دنیا و متعلقاتش جز کالایی فریبنده برای دلبستگان به آن و نعمت و مزرعه کشت اعمال نیکو برای دل سپردگان به آخرت چیزی نیست و این دنیا دارای خاصیت فنا پذیری است و همه آنچه در آن است روزی از بین می رود و این می تواند درس عبرت و هشداری برای انسان ها باشد و صد افسوس که آنان بصیرتی در این زمینه ندارند.

و همین واقعیت است که خداوند، مؤمنان را به خطر دل بستگی به دنیا و فراموشی یاد خدا هشدار می دهد.

«یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا لا تُلْهِكُمْ أَمْوالُكُمْ وَ لا أَوْلادُكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَ مَنْ یَفْعَلْ ذلِكَ فَأُولئِكَ هُمُ الْخاسِرُون».

و نیز در سوره مبارکه نور اشاره به مومنان حقیقی می کند همان هایی که دنیا و تجملات و تجارت های آن مایه غفلت آنان از خدا و یاد او وانجام اعمال واجب و خیر نشده و در این میان علت موفقیت آنان را یاد مرگ و قیامت می داند.

«رِجالٌ لا تُلْهیهِمْ تِجارَةٌ وَ لا بَیْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَ إِقامِ الصَّلاةِ وَ إِیتاءِ الزَّكاةِ یَخافُونَ یَوْماً تَتَقَلَّبُ فیهِ الْقُلُوبُ وَ الْأَبْصار».

پس انسان تجمل پرست که غافل از خدا و قیامت شده از خداوند دور می گردد و روان او خارج از حد تعادل گشته و سلامتش به خطر می افتد و برای چنین فردی دگرسانی در ارزش ها ایجاد می شود.

یعنی ارزش هایی که هر انسان آزاده ای آن را پذیرفته و برای آن احترام قائل است همچون: زهد، تقوا، ساده زیستی، انفاق، عدالت،ایثار و ...در قاموس فکری و عملی اینان هیچ جایگاهی نخواهد داشت.

نیر اعظم، پیامبر اکرم صلّی الله علیه وآله والسّلم در همین زمینه می‌فرماید: «پس از من،اقوامی می‌آیند که طعام‌های پاکیزه و رنگارنگ را می‌خورند... و خانه‌ها و کاخ‌هایی بنا می‌کنند و مساجد را به زیور آلات تزیین می کنند.

تمام همت آنان برای دنیا است که به آن دل بسته و اعتماد کرده‌اند. شرف آنان به درهم‌ها و دینارهاست و تلاش‌شان برای شکم است. آنان بدترین بدها هستند که فتنه از آنان بر می‌خیزد و به خودشان بر می گردد».

علت هم مشخص است چون افراد تجمل پرست تمام نظر و هدفشان در امورات دنیوی و مالی خلاصه شده و دیگر موارد را ارزش نمی بینند که امیرالمونین علیه السّلام فرمودند: «مال [دوستی] اهداف عالی انسانی را فاسد و آرزوهای طولانی را زیاد می کند».

و بالطبع کسی که برای چیزی ارزش قائل نباشد به دنبال امثال و احترام بدان نمی رود،روند منش تجمل پرستی تا بدان جا پیش می رود که گسست اجتماعی و حتی خانوادگی را موجب می شود چه اینکه رابطه انسان با خدا و نیز با مردم، تبدیل و منحصر در رابطه بین انسان و مال و ثروت می گردد.

امام رضا علیه السّلام درباره این گونه افراد فرموده است: «مال دنیا جمع نمی‌شود مگر با پنج خصلت، بخل بسیار و آرزوهای دراز و چیرگی آزمندی و ترک صله رحم [و عدم رسیدگی به بستگان تنگ دست] و دنیا پرستی و فراموش کردن آخرت».

همان گونه که مبرهن است امام علیه السّلام دراین فرمایش یکی از مواردی را که از اثرات سوء انباشت ثروت البته با هدف غیرالهی معرفی می فرمایند دوری گزینی از مردم آن هم جمعیتی که انسان به آنان وابستگی بیشتری دارد که همانا اقوام و خویشان باشند- ترک صله رحم - واین اشاره به نکته ای است که انسان در اثر تجمل پرستی، عزیز ترین افرادش را نیز فراموش نموده و دوری می گزیند دیگر چه رسد به گروه هایی که آدمی کمتر بدان ها وابسته است.

ابن خلدون نیز درباره دگرسانی باورداشت ها در اثر تجمل گرایی افراطی می نویسد:

فسادی که در پی تجمّل خواهی و فرو رفتن در ناز و نعمت در نهاد یکایک افراد راه می یابد، عبارت است از رنج بردن و تحمل سختی ها برای نیازمندی های ناشی از عادت و گراییدن به اقسام بدی ها برای به دست آوردن آن ها و نیز زیان هایی که پس از تحصیل آن ها، به روان آدمی می رسد و خوی انسان را به رنگ های گوناگون بدی در می آورد. به همین سبب، فسق و شرارت و پستی و حیله ورزی در راه به دست آوردن معاش، خواه از راه صحیح و خواه از بی راهه، فزونی می یابد و نفس انسان به اندیشیدن در این امور فرو می رود و در این گونه کارها غوطه ور می شود و انواع حیله ها را در آن به کار می برد. چنان که می بینیم، این گونه کسان بر دروغ گویی و غل و غش کاری و فریبندگی و دزدی و سوگند شکنی و ربا خواری در معاملات گستاخ می شوند. چنان که صفات مزبور به علّت بسیاری شهوات و لذت های ناشی از تجمّل پرستی در بیشتر آنان - به جز کسانی که خداوند آنان را از بدی نگه می دارد - به منزله عادت و خوی استوار می شود. هر گاه این گونه رذایل در میان مردم تعمیم یابد، خداوند ویرانی و انقراض آنان را اعلام می فرماید.

بنابر این، آن زمان که انسان از روابط انسانی فاصله گرفت بی درنگ سوق به روابط حیوانی پیدا می کند روابطی که در شهوات و خشم و غضب تعریف می گردد و چنین فردی آنچه از او دیده می شود هیچ سنخیتی با انسانیت ندارد.

اسراف و زیاده روی در هر زمینه ای باعث سقوط اخلاق و نابودی صفات نیکو و موجب رفتار ناپسند وانحطاط شدید فرهنگ و تمدن انسانی و از بین رفتن هویت و شخصیت انسان می شود. افراط در هر کاری به آرمان ها وارزش های اخلاقی و دینی انسان ضرر فراوان می زند و برای جامعه نا امنی روحی، نا آرامی روانی و ناهنجاری های ناگوار به بار می آورد.

بدین صورت که هنگامی زرق و برق های مادی، پُر خرجی ها و گرایش به زندگی های تجملی گسترش یافت، هزینه های مصرف بالا می رود و دخل و خرج ناهماهنگ می شود.

این افراد برای همگامی با زندگی و تامین مخارج متنوع و سنگین آن، خود را ملزم به رعایت ضوابط و ارزش ها نمی بینند.اینجاست که تجمل و زندگی اشرافی،آشیانه فساد می شود و در سایه خود،انواع کژی ها و مفاسد را پرورش می دهد.

و به عنوان نمونه فرد را در معرض گرفتار آمدن به رذیلت های اخلاقی چون بخل و حرص یا مفاسد اقتصادی مانند ربا، رشوه

واختلاس و تجاوز به حقوق دیگران قرار می دهد.

در کتاب روح القوانین آمده است: « فساد با تجمل مقرون است و اغلب، دنبال آن می آید و تجمل هم دنبال فساد می آید. اگر حرکات قلب را آزاد بگذارید، یعنی جلو هوا و هوس را رها کنید، چگونه می توانید از ضعف روحی جلوگیری کنید؟».

ابن خلدون به مرفهین شهر نشین اشاره نموده و می نویسد:

ازاین رو که شهر نشینان پیوسته در انواع لذت ها و عادات تجمل پرستی و نعمت غوطه ورند و به دنیا روی می آورند و شهوات دنیوی پیشه می گیرند درون آنان به خوی های نکوهیده عجین گشته و از شرم و حیا بی بهره هستند و از بیان مطالب گزاف و دشنام ابایی ندارند.

بنابر این،انسان تجمل پرست دچار گردن کشی و طغیان می شود و حب به تجملات باعث می شود تا با هر کس که مانع لذت جویی نامشروع وی گردد برخورد کند، فارغ از آنکه مانع یا صاحب مانع ارزش انسانی داشته باشد یا خیر.

همان گونه که پیامبر صلّی الله علیه وآله والسّلم فرمودند: علاقه به چیزی، انسان را کور و کر می کند ـ و قدرت بصیرت و درک واقعیت را از او سلب می نماید ـ.

از همین رو ثروت مندان طغیان گر و غافل هماره تاریخ نخستین مخالفان فرستادگان خدا یعنی انبیا بوده اند: «وَ مَا أَرْسَلْنَا فِی قَرْیَةٍ مِنْ نَذیرٍ اِلاَّ قَالَ مُتْرَفوُها اِنّا بِمَا اُرْسِلْتُمْ بِهِ کافِروُنَ».

نمونه های تاریخی آن بسیار است همچون جریان ستیزه جویانه فرعون و نیز قارون با موسی نبی علیه السّلام، مخالفت اولیه ملکه سباء با سلیمان علیه السّلام، عناد ورزی بت پرستان قریش با پیامبر صلّی الله علیه وآله والسّلم، و نیز جریان قاسطین و امویان و عباسیان با ائمه طاهرین علیهم السّلام.

در واقع به علت این که آموزه های پیامبران الهی و جانشینان آنان، با لذت بری مفرط و هوس رانی های آنان در تزاحم بود و نیز احساس بی نیازی که از خدا و فرستادگان او داشتند و به نظرشان ضعفی در زندگانی آنان وجود نداشت و همین امر مایه نخوتشان می گشت به گونه ای که جز خویش را شایسته نمی دیدند.

و از طرف دیگر دفاع از حقوق کسانی که مورد ظلم طغیان گران قرار گرفته بودند و نوعاً اموالشان توسط گروه ثروت مند و با پشتیبانی حکومت وقت به انحاء مختلف مصادره شده بود و فشار بر ستمگران به منظور بازگرداندن اموال غصبی باعث می شد تا هر چه بیشتر این گروه لجاجت و عناد با حق و حقیقت بورزند و به هیچ وجه به دنبال تعامل نبودند بلکه اعتقاد داشتند باید جریان حق در نطفه خفه شود و حال که نشده است می باید از ریشه قطع گردد و در این راه تمام مساعی را به خرج می دادند از تبلیغات و سخن گرفته تا توطئه چینی برای حذف فیزیکی.

یکی از موارد تبلیغات آنان که البته نشأت گرفته از تفکر ظاهر گرایانه شان بود اشاره به نعمات و ثروت های داده شده به آنان در قیاس با پیامبران و جبهه ایمان بود واز این طریق سعی می نمودند تا به عوام فریبی بپردازند که البته از همین طریق بسیاری را همراه کردند؛ آنان مدعی بودند که چگونه در جهالت و ضلالت به سر می برند و جریان ایمان خواه در هدایت هستند و تحت عنایت الهی و رضایت او می باشند حال آنکه خداوند به ما محبت دارد؛ زیرا اموال فراوان و نیروی انسانی بسیار در اختیار ما نهاده: «وَ قَالوُا نَحْنُ اَکْثَرُ اَمْوَالاً وَ اَوْلاداً وَ مَا نَحْنُ بِمُعَذَّبینَ».

و این دلیل بر لطف او در حق ما و نشانه مقام و جایگاه ما نزد او است و به همین جهت، ما هرگز مجازات نخواهیم شد.

البته براساس آیات و روایات، در کنار سنت نابودی مترفان و جوامع اترافی، سنت استدراج قرار دارد، بدین معنا که پروردگار، در مواخذه و نابودی آنان نمی شتابد، بلکه گاه درهای نعمت و رفاه بیشتر را به روی آنان می گشاید واین افزایش نعمت و لذت، مقدمه دردناک تر شدن عذاب آنان خواهد بود.

شایان ذکر است به هر میزان که در جامعه ای وجود افراد طغیان گر تجمل پرست فزونی یابـد و حوزه نفوذشان بیشتر شود می توانند مـایه کم رنـگ شـدن معنویات و انسانیت در آن اجتماع گردنـد که موارد تاریخی آن نیز بسـیار است از جمله دوران بعـد از رحلت پیامبر صلّی الله علیه وآله والسّلم و حضور و نفوذ بیش از پیش مترفان و هواپرستان در مسانید حکومت و قدرت.

آنچه عملا توسط چنین افرادی در جامعه رخ می دهد این است که به سبب عناد و دشـمنی که با حق دارند، مردم را هم از ایمان به خدا و روز جزا و تشرع به شریعت او منصرف می‌کنند، و در جستجوی این هستند که برای سنت و دین و شریعت خدا یک اعوجاج و کجی پیدا کنند (تا دشـمنی خود را موجه جلوه دهند) و مردم را راضـی کنند تا به هر سـنتی از سـنت های اجتماعی و بشـری هر قدر هم که خرافی باشد عمل کنند و به این وسیله، ضلالت برای آنان مسجل و حتمی گردد.

«الَّذِینَ یَسْتَحِبُّونَ الْحَیاةَ الدُّنْیا عَلَی الآخِرَةِ وَیَصُدُّونَ عَنْ سَبِیلِ اللّهِ وَیَبْغُونَها عِوَجا، اُولئِکَ فِی ضَلالٍ بَعِید ».

حضور چنین افرادی در جامعه و تاثیرات منفی که می گذارنـد باعث می گردد تا نابودی فرهنگ و تمدن آن دیار را موجب گردد:

«وَ إِذا أَرَدْنا أَنْ نُهْلِکَ قَرْیَةً أَمَرْنا مُتْرَفیها فَفَسَقُوا فیها فَحَقَّ عَلَیْهَا الْقَوْلُ فَدَمَّرْناها تَدْمیراً».

بـاری، یکی از نکاتی که می بایـد بـدان توجه لازم صورت گیرد این است که انسانی که سـلامت روانش به خطر افتـد قطعاً موجب زدایش آرامشـش خواهـد شد و این امر خسارت های بسیاری همچون تضـعیف و تزلزل در نظام خانوادگی و روابط اجتماعی را به همراه می آورد.

تجمل پرسـتان که تمام همت شان مصروف به کاربستن زینت ها و زیبایی هایی است که آنان را در نظر دیگران مهم و محبوب قرار دهد به ناچار می باید با مد و رسم جامعه در هر زمان ـ هر چند اشـتباه ـ همراه شوند و این باعث می گردد تا فرد تجمّل گرا همیشـه در پی مد و تهیه امکانات و وسایلی باشد که به تازگی وارد بازار شده باشد.

از این رو، در فرآینـد کوشـش برای تغییر دادن وسایـل و لوازم زنـدگی همواره در تنش و اضـطراب روحی به سـر می برد و حرص دست یـابی به چنین امور تجمّلی و آمـال و آرزوهای طولانی تمام وجود او را فرا می گیرد و سـبب می شود غمی جان کاه، او را به شدت بیازارد.

علی علیه السّلام می فرمایند: کسی که قلبش از محبت دنیا پُر شود، سه چیز با قلب او آمیخته می گردد؛ رنجی که رهایش نمی کند، حرصی که ترکش نمی کند و آرزویی که به آن نمی رسد.

و چنین افرادی به فرموده قرآن در دنیا صاحب زندگی سخت و تنگی در معیشت هستند.

«وَ مَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِکْری فَإِنَّ لَهُ مَعیشَةً ضَنْکاً وَ نَحْشُرُهُ یَوْمَ الْقِیامَةِ أَعْمی».

علامه طباطبایی ذیل آیه شریفه می نویسد: کسی که خدا را فراموش کند، و با او قطع رابطه نماید، دیگر چیزی غیر دنیا نمی‌ماند که وی به آن دل ببندد، و آن را مطلوب یگانه خود قرار دهد، در نتیجه همه کوشـش های خود را منحصر در آن کند، و فقط به اصلاح زندگی دنیایش بپردازد، و روز به روز آن را توسعه بیشتری داده، به تمتع از آن سرگرم شود، و این معیشت، او را آرام نمی‌کند، چه کم باشد و چه زیاد، برای اینکه هر چه از آن به دست آورد به آن حد قانع نگشـته و به آن راضی نمی‌شود، و دائماً چشم به اضافه‌تر از آن می‌دوزد، بدون اینکه این حرص و تشـنگیش به جایی منتهی شود، پس چنین کسی دائما در فقر و تنگی بسر می‌برد، و همیشه دلش علاقه‌مند به چیزی است که ندارد، صرف نظر از غم و اندوه و اضطراب و ترسی که از نزول آفات و روی آوردن ناملایمات و فرا رسـیدن مرگ و بیمـاری دارد، و صـرف نظر از اضـطرابی که از شـر حسودان و کیـد دشـمنان دارد، پس او علی الـدوام در میـان آرزوهای بر آورده نشده، و ترس از فراق آنچه بر آورده شده به سر می‌برد.

در حـالی که اگر مقـام پروردگـار خود را می‌شـناخت و به یـاد او بود و او را فراموش نمی‌کرد، یقین می‌کرد که نزد پروردگار خود حیاتی دارد که آمیخته با مرگ نیست، و ملکی دارد که زوال پـذیر نیست، و عزتی دارد که مشوب با ذلت نیست، و فرح و سـرور و

رفعت و کرامتی دارد که هیچ مقیاسی نتواند اندازه‌اش را تعیین کند و یا سر آمدی آن را به آخر برساند، و نیز یقین می‌کند که دنیا دار مجاز است، اگر او این را بشناسد دلش به آنچه خدا تقدیرش کرده قانع می‌شود، و معیشتش هر چه باشد برایش فراخ گشته، دیگر روی تنگی و ضنک را نمی‌بیند.

نتیجه: بنابر این، چنین فردی در تمام دوران زندگی در پی کسب امکانات فزون تر و زیباتر است و چون طبع او زیاده خواه و بی پایان است، تمام فکر و نیروی خویش را در این راه مصروف می سازد و از داشتن هدف مشخص در زندگی و آرامش روحی بی نصیب می گردد و این افراد با دلهره و اضطراب زندگی می کنند و به همه بدبین هستند، شخصیت را در طلا و جواهرات زیاد و دیگر امکانات می بینند و اثر ایمان در زندگی آن ها کمرنگ و ضعیف می گردد.

گفتار دوم: برتری جویی

برتری جویی یا همان داشتن تکبر و حس برتر بودن یکی از رذایل اخلاقی است که در دین مبین اسلام نیز بسیار بر مذمت آن و دوری مسلمانان از چنین رفتاری تاکید شده است.

تکبّر بر وزن تفعّل از ریشه «ك- ب- ر» صفتی نفسانی و ناپسند و منشأ بسیاری از رذایل اخلاقی است.

در برابر «کبر»، «ذلّت» است که آن نیز صفت ناپسند نفسانی است و به معنای کوچک کردن خود در برابر دیگری است در جایی که روا نیست. حدّ اعتدال میان آن دو نیز «تواضع» است.

در علم اخلاق تکبر زاییده کبر دانسته شده است، چنان که کبر خود نیز، از نتایج عجب است، زیرا اگر کسی برای خویش صفت کمالی ببیند و به سبب آن از خودش خوشش بیاید به این حالت عجب گفته می‌شود و اگر افزون بر آن خود را با دیگری مقایسه کرده و خویش را برتر ببیند به آن کبر گفته می‌شود.

البته باید توجه نمود که گاه تکبر جنبه مثبت پیدا می کند یعنی آنکه انسان در برخی ساحت ها اگر تکبر ورزد فضیلت اخلاقی محسوب شده و عمدتاً بدان لفظ«عزت»را اطلاق می کنند.

مانند تکبر ورزیدن در مقابل دشمنان ستمگر کافر و فاسق تا نشانه این باشد که مسلمانان و جوامع اسلامی از هیبت پوشالی آن ها ترسی نداشته و خود را موظف به اطاعت و تسلیم آن ها نمی بینند و نیز در مقابل کسانی که خود را برتر از دیگران دیده و می خواهند این گونه وانمود کنند که دیگر افراد نیازمندآن ها هستند که این گونه افراد عمدتاً به خاطر داشتن ثروت یا مقام و یا علم به چنین عملی دست می زنند به عنوان نمونه تکبر ورزیدن نیازمند در برابر ثروتمند به جهت بی‌نیاز دانستن خویش از دارایی وی در پرتو احساس نیاز به خداوند.

البته ذکر این نکته ضروری است که اگر انسان از نظر صفات ظاهری پسندیده‌ای که دارد مانند علم، عبادت، سخاوت، عدالت و ... خود را ممتاز ببیند، تکبر نیست، بلکه تکبر آن است که انسان در واقع خود را بهتر و برتر از دیگری ببیند و به قیاس بپردازد و خود را دارای حسن عاقبت، قرب به خدا و سعادت آخرت بداند.

یکی از مفاهیمی که در نزدیکی با تکبر می باشد استکبار است که به معنای برتری طلبی است.

و نکته ای که دراستکبار وجود دارد این است که مستکبر بر خلاف متکبر که عمدتاً دارای فضلی است واز آن به عجب می رسد لکن وی فضل و برتری نداشته و آنچه احساس برتری را به او می دهد بی پشتوانه و هیچ است یعنی در عمل فضیلتی مثل ثروت و مقام در کار نبوده و از همین رو همواره مذموم است.

صفت رذیله تکبر ورزی سبقه ای طولانی دارد و نه فقط انسان بلکه شیطان نیز بدین امر شناخته می شود و نخستین موجودی که تکبر ورزید و خود داعی به چنین عمل قبیحی است وی بوده است.

همو که در هنگـام فرمـان الهی به سـجده بر آدم علیه السّـلام از آنجـا که خـود را از نظر آفرینش برتر می دیـد و این چنین تـوهمی داشت از فرمان الهی سرپیچی نمود.

«قالَ ما مَنَعَکَ الّا تَسجُدَ اذ امَرتُکَ قالَ انا خَیرٌ مِنهُ خَلَقتَنی مِن نارٍ وخَلَقتَهُ مِن طین قالَ فَاهبِط مِنها فَما یَکونُ لَکَ ان تَتَکَبَّرَ فیها ...».

تکبر به انحـاء گونـاگون به بروز و ظهـور می رسـد، گـاه در چهره به صورت رخ بر تابیـدن از مردم و گـاه در نحوه راه رفتن. قرآن کریم با بیان اندرز حکیمانه لقمان به فرزند خود به این موارد اشاره می کند: «ولا تُصَعِّر خَدَّکَ لِلنّاسِ و لاتَمشِ فِی الارضِ مَرَحًا انَّ اللَّهَ لا یُحِبُّ کُلَّ مُختالٍ فَخور».

قرآن کریم به علت عدم راه رفتن با تکبر بر روی زمین اشاره کرده و به گونه ای بسیار دقیق ضعف انسان و احاطه موجوداتی قوی‌تر و بزرگ‌تر از او در امور مـادی بر وی را به رخ او می کشـد و او را نـاتوان از شـکافتن زمین و راه رفتن در تمام مساحت آن و عـدم رسیدن قد و بلندی او به اندازه کوه ها اشاره می کند. «ولا تَمشِ فِی الارضِ مَرَحًا انَّکَ لَن تَخرِقَ الارضَ ولَن تَبلُغَ الجِبالَ طولا».

بنابر این، قرآن کریم با این گونه بیانات انسان را متوجه این واقعیت می نمایـد که قدرت و عظمتی که متکبر به خاطر فراوانی ثروت و بزرگی جثه و بلنـدای مقام برای خود قائل است توهّمی بیش نیست و توجیهی برای تکبر او وجود ندارد وامری بیهوده است و وی هیچ فایدتی ازاین امر نبرده و هیچ‌گاه وی را به خواسته اش نمی‌رساند.

برتری جویی و تکبر خود دارای مراتب است که بـدترین تکبّر، تکبّر در برابر خداونـد است که بـا تأثیر سوء بر روح و فکر، انسان را در برابر آیات الهی فردی انعطاف ناپـذیر و غیر قابل نفوذ در می‌آورد که نه به انـدرز ناصـحان گوش می سپارد و نه به هشـدارهای الهی اعتنایی دارد و پیوسته با غرور و نخوت در مسیر خلاف قدم بر می‌دارد در نتیجه تبهکاری خود از قابلیت هدایت خارج می‌شود و به رغم مشاهده آیات الهی از تسلیم در برابر آن امتناع ورزیده، بر سر دو راهی هدایت و ضلالت، گمراهی را در پیش می گیرد.

«سَاصـرِفُ عَن ءایتِیَ الَّذینَ یَتَکَبَّرونَ فِی الارضِ بِغَیرِ الحَقّ وان یَرَوا کُلَّ ءایَةٍ لا یُؤمِنوا بِها و ان یَرَوا سَبیلَ الرُّشـدِ لایَتَّخِـذوهُ سَبیلًا وَ إنْ یَرَوْا سَبیلَ الغَیِّ یَتَّخِـذُوهُ سَبیلاً ذلِکَ بِأَنَّهُمْ کَذَّبُوا بِآیاتِنا وَ کانُوا عَنْها غافِلینَ». ؛«و مِنَ النّاسِ مَن یُجـدِلُ فِی اللَّهِ بِغَیرِ عِلمٍ ولا هُدًی ولا کِتبٍ مُنیر ثانِیَ عِطفِهِ لِیُضِلَّ عَن سَبیلِ اللَّهِ لَهُ فِی الدُّنیا خِزیٌ ونُذیقُهُ یَومَ القِیمَةِ عَذابَ الحَریق».

«ثانِیَ عِطفِهِ» کنایه از تکبر و اعراض از حق است، زیرا «ثَنْی» به معنای کسـر، برگردانیـدن و پیچانـدن و «عِطف» به معنای پهلوست و شخص اعراض‌کننـده گویـا شـانه خود را به نشـانه اعتراض می‌پیچانـد. و این آیه در شأن ابوجهل نازل شـده است که در برابر آیات الهی از روی نادانی و تکبر برخورد می کرد.

انسان‌های متکبری که گمراه می گردنـد بـدون هیـچ حجتی درباره نشانه‌های خداونـد به مجادله می‌پردازنـد و تنها دلیل این مجادله شان همان تکبرشان است: «انَّ الَّذینَ یُجـدِلونَ فی ءایتِ اللَّهِ بِغَیرِ سُـلطنٍ اتهُم ان فی صُدورِهِم الّا کِبرٌ ما هُم بِبلِغیهِ فاستَعِذ بِاللَّهِ انَّهُ هُوَ السَّمیعُ البَصیر».

و خداوند نیز بر دل اینان که شایسـته هدایت نیستند مُهر می‌نهد: «الَّذینَ یُجدِلونَ فی ءایتِ اللَّهِ بِغَیرِ سُلطنٍ اتهُم کَبُرَ مَقتًا عِندَ اللَّهِ وعِندَ الَّذینَ ءامَنوا کَذلِکَ یَطبَعُ اللَّهُ عَلی کُلّ قَلبِ مُتَکَبِرٍ جَبّار».

متکبران تجمل پرست و دنیا جو در برابر انفاق، به بخل و به جای قدردانی از نعمت به کتمان آن فرمان می‌دهند: «... انَّ اللَّهَ لا یُحِبُّ مَن کانَ مُختالًا فَخورا الَّذینَ یَبخَلونَ و یَأمُرونَ النّاسَ بِالبُخلِ و یَکتُمونَ ما ءاتهُمُ اللَّهُ مِن فَضلِهِ ...».

مختال به معنای کسـی است که گرفتار خُیَلاء یعنی تکبر بر اساس فضیلت موهوم است و فَخُور نیز کسی است که مناقب و خوی‌های خود را از راه کبر و خود نمایی بر می شمارد.

از آنجـا که متکـبر، بـا نعمت‌هـای الهی ماننـد اموالی که به او عنـایت شـده بر دیگران تکبّر می‌ورزد برای تـداوم بخشـیدن به تکبّر خویش، با بخل تلاش می‌کنـد اموالش را حفظ کند و آن گاه که می‌بیند انفاق کنندگان، نزد مردم شـهرت و موقعیت پیدا می کنند،

آنان را نیز به بخل دعوت می‌کند و هرگاه تحت تأثیر افکار عمومی مجبور به انفاق شود، برای حفظ اموالش آن‌ها را پنهان کرده، به فقر تظاهر می‌کند.

باری، همان طور که اشاره شد، تکبر ریشه اش از عُجب و خودبینی است یعنی انسان از داشته ای برخوردار است که سبب برتر دیدن خویش در مقابل دیگران می شود و از جمله مواردی که مایه برتری دیدن است ثروت و مکنت مالی است که بسیاری از این امکان استفاده نموده و با تجمل گرایی به شیوه افراطی آن و نمایش ثروت خویش سعی می کنند تا به تحصیل شخصیت و مقام والایی نسبت به دیگران مبادرت ورزند در این میان باید دانست که اصل تحصیل شخصیت امری مذموم نیست بلکه از سوی اسلام لازم شمرده شده ولی نکته در این است که راه تحصیل چنین شخصیتی چیست؟

قطعاً از منظر دینی انسان زمانی در تحصیل شخصیت موفق است که نگاهی خدامحور به این امر داشته باشد و از رهگذر ایمان وتقوی می تواند به شخصیت مطلوب برسد: «إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقاكُم».

اما فردی که به هوی پرستی روی آورده و تعلق خاطرش به جای عبادت خدا، صرفاً امور مادی گشته است از خدا و ایمان به او غافل شده و از کسب شخصیت مطلوب بی نصیب می گردد و از طرفی انسان نمی تواند بدون پذیرفتن مدل شخصیتی به زندگی بپردازد و در واقع شخصیت با هویت وی گره خورده است.

ازاین رو تمام همت خویش را انجام می دهد تا از راه امور مادی و به عرضه گزاردن ثروت ها وامکاناتش، کسب شخصیت و موقعیت اجتماعی نماید که دراین امر موفق نبوده و دچار تکبر و خود برتر بینی می شود.

تجملات و هزینه ها و مخارج سنگین، خود به خود تعیین و تکبر می آورد بسیاری از متکبران با کالاهای لوکس،ابزار گران قیمت، زیاده روی در مصرف بر دیگران فخر و مباهات می فروشند و خود را برتر می انگارند.

این رفتار باعث می شود تا به تحقیر دیگران و کم ارزش دانستن آنان مبادرت شده و با روحیه و تفکر غیر انسانی اشخاص دیگری را که ثروت کمتری دارند یا فقیر هستند پست می شمارند واین امر در گفتار و رفتارهای آنان کاملاً نمودار است.

در قرآن شریف می توان به دو نمونه بارز از تجمل گرایان افراطی که دچار برتری جویی شده اند اشاره نمود.

فرعون که در آیه۸۸ سوره یونس او و پیروانش دارای زینت واموال فراوان معرفی شده و به گونه ای اشاره دارد که از این زینت ها و تجملات خارج از عرف و به شکلی افراطی استفاده می نمودند: «وَ قالَ مُوسى رَبَّنا إِنَّكَ آتَيْتَ فِرْعَوْنَ وَ مَلَأَهُ زينَةً وَ أَمْوالاً فِي الْحَياةِ الدُّنْيا رَبَّنا لِيُضِلُّوا عَنْ سَبيلِكَ رَبَّنَا اطْمِسْ عَلى أَمْوالِهِمْ وَ اشْدُدْ عَلى قُلُوبِهِمْ فَلا يُؤْمِنُوا حَتَّى يَرَوُا الْعَذابَ الْأَليمَ». همان فرد در آیات دیگری برتری جو و مفسد و متکبر معرفی می شود.

«و قالَ موسى انّى عُذتُ بِرَبّى ورَبِّكُم مِن كُلّ مُتَكَبِرٍ لا يُؤمِنُ بِيَوم الحِساب»؛ «إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلا فِي الْأَرْضِ... ». «من فِرْعَوْنَ إِنَّهُ كانَ عالِياً مِنَ الْمُسْرِفينَ». «فَما آمَنَ لِمُوسى إِلاَّ ذُرِّيَّةٌ مِنْ قَوْمِهِ عَلى خَوْفٍ مِنْ فِرْعَوْنَ وَ مَلاَئِهِمْ أَنْ يَفْتِنَهُمْ وَ إِنَّ فِرْعَوْنَ لَعالٍ فِي الْأَرْضِ وَ إِنَّهُ لَمِنَ الْمُسْرِفينَ».

بنابر این، تجمل گرایی افراطی یکی از علل برتری جویی و فساد و ستمگری فرعون می باشد.

قارون دیگر سمبل تجمل گرایی افراطی است که او نیز دچار عجب و برتری جویی گشت:

«انَّ قرونَ كانَ مِن قَوم موسى فَبَغى عَلَيهِم وءاتَينهُ مِنَ الكُنوزِ ما انَّ مَفاتِحَهُ لَتَنوا بِالعُصبَةِ اولِى القُوَّةِ اذ قالَ لَهُ قَومُهُ لا تَفرَح انَّ اللَّهَ لا يُحِبُّ الفَرِحين... قالَ انَّما اوتيتُهُ عَلى عِلمٍ عِندى او لَم يَعلَم انَّ اللَّهَ قَد اهلَكَ مِن قَبلِهِ مِنَ القُرونِ مَن هُوَ اشَدُّ مِنهُ قُوَّةً واكثَرُ جَمعًا ولا يُسَلُ عَن ذُنُوبِهِمُ المُجرِمون».

خداوند درآیه نخست اشاره به سخن پیروان موسی علیه السّلام که به نصیحت قارون می پرداختند دارد که او رااز شادی سرمستانه و مغرورانه بر حذر داشته اند.

همان شادمانی همراه با غروری که مانع کمک قارون به هموطنان خویش و رفع نیاز های اقتصادی آنان بوده است.

در آیه۷۸، قارون تمام موفقیت خود را در رسیدن به ثروت ها مدیون خویش و مهارتش دانسته و مغرورانه آن را اعلام می دارد. درواقع در قاموس فکری افرادی چون او کرامت و منزلت جز از طریق ثروت و به نمایش گزاردن آن و فخر فروشی امکان تحصیل ندارد و به همین جهت وی با نمایاندن ثروت هایش فخر فروشی می کند که در آیه۷۹همین سوره گزارشش آمده است.

مهم ترین علت این تکبر نیز گسستن رشته تعلق انسان از خداوند است واین که وی خود را بی نیاز از خدا ببیند و از او غافل شود و در این صورت است که کسی جز خویش را شایسته پرستش و ستایش نبیند.

عواقب بسیاری نیز گریبان متکبران را می گیرد از جمله آنکه رحمت عام الهی گرچه شامل حال همه می شود ولی تکبر موجب محرومیّت از رحمت خاص الهی و رانده شدن از درگاه خداوند می گردد، چنان که شیطان بر اثر تکبر،از مقام قرب الهی رانده و مشمول لعن و غضب الهی شد.

در برخی آیات نیز این واقعیت را با عنوان دوری از محبت الهی مطرح نموده است.

«... انَّ اللَّهَ لا یُحِبُّ مَن کانَ مُختالًا فَخورا».

همچنین عذاب و خواری در دنیا و آخرت، دیگر اثر این عمل جنون آمیز است: «... لَهُ فِی الدُّنیا خِزیٌ ونُذیقُهُ یَومَ القِیمَهِ عَذابَ الحَریق» ؛«و یَومَ القِیمَهِ تَرَی الَّذینَ کَذَبوا عَلَی اللَّهِ وُجوهُهُم مُسوَدَّهٌ الَیسَ فی جَهَنَّمَ مَثوًی لِلمُتَکَبرین»؛ «ادخُلوا ابوبَ جَهَنَّمَ خلِدینَ فیها فَبِئسَ مَثوَی المُتَکَبّرین».

و همین امر است که باعث می شود خداوند بشارت بهشت را به کسانی می دهد که در زمین در پی تکبّر و برتری طلبی نباشند: «تِلکَ الدّارُ الأخِرَهُ نَجعَلُها لِلَّذینَ لایُریدونَ عُلُوًّا فِی الارضِ ...».

گفتار سوم: محرومیت از هدایت الهی

دنیا پرستی و گرایش افراطی به تجملات باعث می شود که انسان هدفش دنیا شده و از خدا غافل و نسبت به او بی توجه باشد و سعادت را رسیدن به بیشترین حد لذات ناشی از مصرف کالا و خدمات می بیند حال آنکه اسلام هدف زندگی را عبادت و تقرب به خداوند می داند و سعادت را در کسب رضایت الهی می بیند وآن را بزرگ ترین رستگاری ها می داند: «...ورِضْوَانٌ مِّنَ اللَّهِ أَکْبَرَ ذَالِکَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِیمُ».

از طرفی همان طور که خداوند بارها وعده داده هر کس او را فراموش کند خدا نیز اورا فراموش کرده است: «...نَسُوا اللَّهَ فَنَسِیَهُم...».

و در واقع منظور از فراموش نمودن انسان ها توسط خدا همان دور نمودن رحمت و نعمت ویژه خویش از این افراد است چراکه رحمت و نعمت عامه شامل همگان می شود.

در آیات۳۱ سوره اعراف و۱۴۱ انعام خداوند پس ازآنکه به بیان نعمات خویش و نیز سفارش به زینت نمودن واستفاده از نعماتش را می نماید به عدم اسراف وافراط در امورات مادی همچون تجملات توصیه نموده و افرادی را که مسرف و افراطی باشند را از دایره حُب خویش خارج می داند: «وَ لا تُسْرِفُوا إِنَّهُ لا یُحِبُّ الْمُسْرِفینَ».

و پُر واضح است کسانی که از دایره حُب خداوند خارج گردند شایسته غضب او شده اند و از رحمت و نعمت ویژه اش بی نصیب می گردند: «کُلُوا مِنْ طَیِّباتِ ما رَزَقْناکُمْ وَ لا تَطْغَوْا فیهِ فَیَحِلَّ عَلَیْکُمْ غَضَبی وَ مَنْ یَحْلِلْ عَلَیْهِ غَضَبی فَقَدْ هَوی».

طغیان در نعمت ها آن است که انسان به جای اینکه از آن ها در راه اطاعت خدا و طریق سعادت خویش استفاده کند، آن ها را وسیله‌ای برای گناه، ناسپاسی و کفران و گردنکشی قرار دهد، همانگونه که بنی اسرائیل چنین کردند، این همه نعمت های الهی را دریافت داشتند و سپس راه کفر و طغیان و گناه را پیمودند.

مراد از غضب الهی عـذاب است نه اینکه حالت غضب بر خـدا دست دهـد چون محلّ حوادث نیست و تغییر در ساحت قدس او روا نیست و مراد از هوی، سقوط از علوّ است به طرف اسفل و اشاره به هلاکت است.

از حضرت امام باقر علیه السّلام درباره معنای غضب دراین آیه سؤال شد ایشان فرمودند: آن عقاب می‌باشد.

بنـابر این، عـذاب و عقاب دنیوی واخروی شامل حال این افراد است و خداونـدآنان را از نعمت هـدایت خویش محروم می فرمایـد: «...وَ لا تُطِعْ مَنْ أَغْفَلْنا قَلْبَهُ عَنْ ذِكْرِنا... »، ؛«...كَذلِكَ يُضِلُّ اللَّهُ مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ مُرْتابٌ».

افرادی که از نعمت حب و رحمت و هدایت الهی محروم گشـتند و گمراه شدند دیگر راهی برای سعادت آن ها باقی نمی ماند و به همین جهت چنین افرادی در قیامت عذاب الهی را خواهند چشید واهل شقاوت هستند. «...وَ أَنَّ الْمُسْرِفِينَ هُمْ أَصْحابُ النَّارِ»؛

گفتار چهارم: افول ثروت و سرمایه

گرایش افراطی به تجملات و اسـتفاده بی هـدف از نعمـات دنیوی و سوء تـدبیر و مـدیریت دربـاره منابع مالی باعث می گردد تا از میزان سرمایه و ثروت دراختیار انسان روز به روز کاسته شود.

اهمیت بسـیاری که تدبیر در مصرف و مال دارد را می توان از فرمایشات ائمه بزرگوار در روایات مختلف مشاهده نمود که عمدتاً با الفاظ اقتصاد و تقدیر معیشت واعتدال بدان اشاره شده است.

تـدبیر امر حیاتی در زنـدگی انسان ها است که همراه باهـدف مشـخص است. پیامبر خـدا صـلّی الله علیه وآله والسّـلم تدبیر کردن را نیمی از زندگی دانسته و بد تدبیری را آفت زندگی و عامل نابودی مال و اموال می دانند.

امام علی علیه السّـلام فرمودنـد: آفت زنـدگی بـد تـدبیر کردن است. و نیز در حـدیث دیگری می فرمایند: حسن تدبیر مال اندک را رشد می دهد و سوء تدبیر، مال فراوان را نابود می کند.

امام باقر علیه السّلام نیز در این باره می فرمایند :

«بقـای اسـلام و مسـلمانان در این است که اموال و سـرمایه هـای جـامعه نزد کسانی قرار گیرد که راه مصـرف پسـندیده آن اموال را بشناسـند و آن ها را در راه پسـندیده مصـرف کنند. فنا و نابودی اسلام و مسلمانان نیز در این است که اموال و سرمایه ها نزد افرادی باشد که راه مصرف پسندیده را در اموال نشناسند و آن ها را در مسیر و جهت مطلوب مصرف نکنند».

امام باقر علیه السّـلام در فرمایشـی تقدیر معیشت را یکی از سه رکن کمال دانسـته اند و فرموده اند: «همه ی کمال در سه چیز است: خوب فهمیدن دین، صبر نمودن بر مصیبت و تقدیر معیشت».

در قرآن کریم به دقت در مصـرف و عدم سپردن اموال به دست سـفیهان یعنی افراد نادان از تدبیر مصـرف اموال اشاره و تأکید شده است.

«وَلا تُؤْتُوا السُّفَهَآءَ اَمْوالَكُمُ الَّتِي جَعَلَ اللّهُ لَكُمْ قِيامًا».

در این آیه خداوند سـرمایه و ثروت را مایه قوام زندگی و جامعه می داند که وجودش امری ضروری است واز طرفی تأکید بر تدبیر مصرف آن می ورزد.

به یقین عدم تدبیر صحیح مال و سرمایه موجب افول ثروت شده و حتی به فقر منتهی می شود.

پیامبر صلّی الله علیه وآله والسّلم می فرمایند: کسی که مالش را بیهوده هدر دهد خدا او را فقیر می سازد.

هدردهی و بیهوده مصرف نمودن مال نیز به همان عدم تدبیر صحیح و هدف گزاری منطقی برای مصرف اموال اشاره دارد.

ابن خلدون، دراین باره می نویسد:

تجمّل پرستی و تجمّل خواهی برای مردم تباهی آور است و در نهاد آدمی، انواع بدی ها و فرومایگی ها و عادات زشت را پدید می

آورد و فضایل و نیکی ها را از میان می برد. تجمّل خواهی و اعیان منشی مایه بدبختی و انقراض جوامع است. جوامع هر اندازه بیشتر در تجمّل خواهی و اعیان منشی فرو روند، به همان اندازه به مرز سقوط نزدیک تر می شوند. روند سقوط نیز به این صورت است که اسراف گری و تجمّل طلبی به تدریج، سبب فقر و تهی دستی جوامع و حکومت ها می شود و هر قدر تجمل و اسراف زیاد شود، به همان اندازه تهی دستی نیز افزایش می یابد تا جایی که ثروت موجود دیگر جواب گوی اسراف و تجمّل نخواهد بود. بدین ترتیب، قومی که به این کار عادت کرده اند، به تدریج ضعیف و زبون می گردند و تا مرز نابودی پیش می روند.

در روایات فراوانی به رابطه بین تجمل گرایی افراطی و ابتلا به فقر و تباهی اموال پرداخته شده است.

پیامبر صلّی الله علیه وآله والسّلم فرموده اند: هرکس در (اموالش) ریخت و پاش کند، خداوند وی را فقیر سازد.

علی علیه السّلام می فرمایند: میانه روی، فزاینده ثروت و اسراف نابودکننده آن است.

امام کاظم علیه السّلام به مقایسه میان قناعت پیشگی و اسراف می پردازند و می فرمایند: کسی که میانه روی داشته باشد و قناعت کند، نعمت ها (واموال) خود رااز دست نخواهد داد. در مقابل کسی که اسراف و تبذیر کند، نعمت ها را از دست می دهد.

باری، در تجمل گرایی افراطی به علت آن که فرد سعی می کند به حداکثر لذات دنیوی برسد وازآن جا که لذات دنیوی هیچ گاه اغناکننده او نیست، تمام مساعی خود را به کار می بندد تا خود را راضی نماید حال آنکه به این خواسته نمی رسد و نیز چون در تجمل خواهی افراط گونه، رقابت در نمایاندن این تجملات وجود دارد هر فردی سعی می کند تا نسبت به دیگری از این منظر برتر باشد که این نیز مایه مصروف نمودن اموال در یک بعد زندگی آن هم با افراط می شود و با صرف بیشتر اموالش مایه افول ثروتش می شود و به فقر منتهی می گردد که اثرات و تبعات سوء آن نیز بسیار است.

یکی دیگر از اثرات نامطلوب فقر منبعث از تجمل گرایی افراطی را می باید روی آوردن به درآمدهای نامشروع دانست یعنی کسی که خواهان تجملات فراوان است و خانواده ای که چنین گرایش و تفکری دارد فشار بسیاری بر نان آور خانواده معطوف می شود که او نیز برای پاسخ گویی به این نیازها و رفع فشار راهی جز سوق پیدا کردن به درآمدهای غیر مشروع ندارد.

در روایتی عبد اللّه بن مسعود از پیامبر صلّی الله علیه وآله والسّلم نقل می کند: زمانی فرا رسد که دین دین دار سالم نمی ماندامصحاب پرسیدند:ای پیامبر چه زمانی چنین خواهد شد؟ پیامبر جواب داد زمانی که زندگی مردم از طریق طبیعی و مشروع اداره نمی شود، جز اینکه به راه های خلاف متوسل شوند! در آن عصر هلاکت شخص از طریق پدر و مادر یا همسر و فرزندان صورت می گیرد اصحاب با تعجب بیشتر عرض کردند چگونه؟ فرمود:او را در اثر فقر و نداری سرزنش نموده و به زندگی مافوق توانش مجبور می سازند و این گونه وی را به هلاکت واقعی می رسانند.

یکی دیگر از اثرات تجمل گرایی افراطی و فقر و افول سرمایه آسیب به چرخه تولید ملی و وابستگی اقتصادی است و این امری ثابت شده است همان گونه که امام سجاد علیه السّلام می فرمایند : «کسی که نصیبش از اموال دنیا بیشتر باشد، نیاز او به دیگران بیشتر است».

البته دراین میان نباید فراموش نمود که انسان ها اجتماعی بوده و نیازهایشان در تعامل با یکدیگر بر طرف می گردد اما آنچه مهم است رعایت نمودن حد و مرز آن است که به وابستگی مفرط منجر نشود چراکه وقتی جامعه مصرف گرا شد دیگر سهم تولید در آن چون گذشته جایگاهی نخواهد داشت و رقابت های اقتصادی از تولید به سمت مصرف منتهی می شود و این امری است تباهی آور است و جامعه ای که سهم تولید در آن فرو نهاد دیگر نمی تواند استقلال اقتصادی خود را حفظ کند و فرد و جامعه تجمّل گرا آن هنگام که تلاششان برای فراهم آوردن وسایل و امکانات تجمّلی باشد، به سبب محدودیت هایی که در شناخت، تهیه و تولید انواع وسایل و امکانات دارد، ناچار هستند برای تهیه هر نوع از این وسایل، دست نیاز به سوی دیگران دراز کنند و به دنبال کالاهای لوکس و با مدل های جدیدتر هستند که دراین میان بیشتر سهم بازار را بلوک غرب ازآن خود می کنند و باید بخش کلان سرمایهٔ

ملی شان، صرف واردات کالاها و لوازم مدل جدید کشورهای خارج شود و کارخانه‌های داخلی به خاطر نبود بازار مصرف، چاره ای جز تعطیلی نخواهد داشت.

در این میان اسلام، جامعه تولید کنندگان را به تولید کالاهایی موظف کرده است که مورد نیاز عمومی جامعه باشد و میزان آن را تا حد اشباع نیازمندی های حیاتی؛ تعیین کرده است، یعنی تا جایی که نیازهای ضروری هر کس برآورده شود. تا هنگامی که حجم کالاهای ضروری به حد تکافوی احتیاج عمومی نرسیده، به صرف نیرو برای تولید دیگر کالاها اجازه داده نشده است.

آن زمان که جامعه دچار وابستگی شد،این وابستگی صرفا به اقتصاد محدود نمی شود بلکه تمام ساحت ها را در بر می گیرد و در فرهنگ، سیاست داخلی و خارجی، امنیت، سلامت جسمی و روانی جامعه و...اثر می گذارد و بیگانگان در آن جوامع مسلط می گردند و همین خطر است که قرآن شریف اشاره می نماید که خداوند راهی را برای تسلط کافران بر مسلمانان قرار نداده است. «...وَ لَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكافِرينَ عَلَى الْمُؤْمِنينَ سَبيلا». واین بدان معنی است که خطر سلطه کافران بر جوامع مسلمان جدی بوده و اگر مسلمانان و دولت های آنان نتوانند از این موهبت و کمک الهی استفاده کنند و در واقع با رویکرد هایشان نخواهند که از چنین مدد الهی بهره برند باعث می شود که پشتوانه کمک الهی را از دست داده و وابسته گردند.

امام خمینی رحمه الله علیه در این باره می فرمایند:

اگر مملکت شما در اقتصاد نجات پیدا نکند و وابستگی اقتصادی داشته باشد، همه جور وابستگی به دنبالش می آورد و وابستگی سیاسی هم پیدا می کنیم، وابستگی نظامی هم پیدا می کنیم.

امام خمینی رحمه الله علیه وابستگی اقتصادی را یکی از آسیب های انقلاب دانسته وآن را عامل رجعت به وضعیت پیش از انقلاب می دانند.

امام خمینی رحمه الله علیه با احساس نمودن خطر وابستگی اقتصادی و نیز تسری آن به دیگر ساحت های اجتماع نسبت به دفاع از تولیدات اقتصادی جوامع اسلامی تأکید نموده و آن را واجب می دانند و می فرمایند:

«اگر بر قلمرو اسلام از استیلای سیاسی و اقتصادی منجر به اسارت سیاسی و اقتصادی و وهن اسلام و مسلمین و ضعف آنان [از ناحیه کفار و اجانب] خوفی باشد، دفاع واجب است با وسایل مشابه آنان و مقاومت های منفی مانند: نخریدن کالاهای آنان و مصرف نکردن آن ها و به طور کلی، معامله و رفت و آمد با ایشان را ترک کنند».

نتیجه: بنابر این، روی آوردن افراطی به تجملات و وسایل دنیوی علاوه بر فرو نشاندن حس ایمان و معنویت در افراد، مایه افول ثروت و سرمایه آن ها نیز می شود،از همین رو فرد تجمل پرست پس از چندی در می یابد که نه تنها چیزی به دست نیاورده بلکه زندگی سعادت مندانه اخروی اش را از دست داده و نیز زندگی دنیوی اش با شکست و ضرر مواجه است،این حقیقت درباره جوامع و دولت ها نیز صادق است و بسیاری از حکوت ها بعد از گذر مدتی متوجه می شوند که دچار خسران شده و سرمایه مالی وانسانی ملتشان مصروف به تجملات گشته و بازار تجملات و عرضه آن ها نیز در اختیار جریان سلطه اقتصادی بلوک غرب قرار گرفته و آنان سرمایه های ایشان را به تاراج برده اند و کشوری که وابسته اقتصادی شود یعنی استقلال خویش را در همه امور از دست داده و اجیر و مفلوک جوامع سلطه گر می شود.

حاصل سخن

۱- زیبایی که داری قرابت مفهومی با تجملات و زینت است بلکه اعم از آن است و زینت همان زیبایی عرضی است، و زیبایی امری قابل درک بوده و می توان با سنجش میزان موافقت یک شئ با غایت و هدفش از تناسب و زیبایی آن با خبر شد و درک نمود؛ که به علت ذوقی بودنش قابل توصیف و تعریف نمی باشد و به دو گونه عینی و ذهنی و نیز نسبی و مطلق قابل پی جویی

است.

۲- خداوند زیبای مطلق است و هر چه که از زیبا صنع گردد قطعاً زیبا است و حال آنکه او آفریننده و صاحب همه موجودات است پس تمام آفرینش زیبا می باشند و مایه زینت این عالم هستند. یکی از صفات خداوند زیبایی دوستی است و از طرفی هر صفتی از حق به مخلوق تسری می یابد، و هر موجودی جزئی از آن صفات را دارا می باشد وآن را به نمایش می گذارد که دراین میان انسان به عنوان اشرف مخلوقات دارای گرایش بیشتری به زیبایی و تجملات است و هماره تاریخ به دنبال پاسخگویی به این نیاز خویش است که در مرتبه نهایی می باید به خداوند که اجمل است تمام نگاهش را معطوف نماید که این امر از رهگذر ستایش و پرستش آن زیبا و تعالی ایمانی و قرب به او حاصل می گردد گرچه بسیاری از انسان ها به حدودی کمتر از آن قانع شده و خود را از فیض تعالی بی نصیب می کنند.

۳- افراط در تجمل گرایی به معنای دل بستن شدید به تجملات و زخارف دنیوی و بی توجهی به خداوند و سرای پسین است وانتخاب دنیا به عنوان هدف غایی خویش.

۴-در این میان دین اسلام با ارائه سبک و مدلی از زندگی پیش روی انسان ها سعی می کند تا راه اعتدال و صحیح را در گراییدن به تجملات ارائه دهد که در این سبک به طور کلی گرایش به تجمل مورد پسنداست.

بدین معنا که این دین از طرفی به منظور پاسخ گویی به برخی تفکرات نسبت به تحریم و تمانع از به کارگیری زینت ها و تجملات در زندگی و پیشه نمودن رهبانیت، اشاره به عدم تحریم زینت ها و کاربست آن ها در زندگی می کند واین مهم را با جمله ای استفهامی به کار می برد تا بفرماید که چنین تحریمی جز ساخته اذهان عده ای خشک مغز نیست و به منظور تکمیل و تأکید براین موضوع به سفارش کاربستن زینت در زندگی بالأخص در عبادات می کند که این نکته می رساند که استفاده از زینت ها و تجملات به قدری در این آئین ارزش مند است که در عبادات و عالی ترین آن ها یعنی نماز مورد توجه است.

۵-در سوی دیگر مردم را به زهد پیشگی و پرهیز از تجمل پرستی دعوت می نماید و نیز با ملحوظ نمودن گرایش شدیدتر زنان به زینت ها و تجملات در مجموعه دستوراتی آنان را از خودآرایی و خود نمایی در برابر نامحرمان بر حذر داشته و به ارائه محدوده برای آن می پردازد که این شیوه قرآن تأکیدی است بر عدم افراط و تفریط بلکه اعتدال پیشگی در سبک زندگی .

۶-دین اسلام به منظور کامل نمودن هشدار خود به انسان ها درباره خطر تجمل گرایی افراطی، به زمینه های گرفتار آمدن به این خطر از جمله غفلت از گفتمان الهی، ضعف شخصیتی و خود نمایی، فزونی ثروت و عدم نگرش خدا محور به آن و محیط اجتماعی فاسد و تجمل پرست اشاره می کند و نیز آثار چنین خطری را نیز یادآور می شود که طی می توان مواردی چون به خطر افتادن سلامت روانی، برتری جویی ، محرومیت از هدایت الهی و عذاب اخروی، افول ثروت و سرمایه را بر شمرد.

با امید به نهادینه گشتن سبک زندگی اسلامی و به تبع آن پیاده سازی تمدن نوین اسلامی که این مهم زمانی به طور کامل بر قرار می شود که دولت کریمه با ظهور منجی عالم بشریت به روی کار آید و در این میان نظام جمهوری اسلامی ایران سعی می نماید با ترسیم نقشه راهی جامع مقدمات اجرایی شدن تمدن مذکور را فراهم آورد. والحمدلله وسلام علی عباده

کتابنامه

قرآن کریم

۱.ابن أبی جمهور، محمد بن زین الدین، عوالی اللئالی العزیزیة فی الأحادیث الدینیة، تصحیح: عراقی، مجتبی، چاپ: اول، قم: دار سید الشهداء للنشر،۱۴۰۵ ق.

۲.ابن اثیرجزری،مبارک بن محمد،النهایه فی غریب الحدیث والأثر،چاپ چهارم،قم:انتشارات اسماعیلیان،۱۳۶۷ش.

۳.ابن بابویه، محمد بن علی، الأمالی ،چاپ ششم، تهران: کتابچی،۱۳۷۶ ش.

۴.الخصال ، تصحیح: غفاری، علی اکبر،چاپ اول، قم: جامعه مدرسین،۱۳۶۲ ش.

۵.عیون أخبار الرضا علیه السلام ،تصحیح: لاجوردی، مهدی،چاپ اول، تهران: نشر جهان،۱۳۷۸ ق.

۶.من لا یحضره الفقیه ، تصحیح: غفاری، علی اکبر،چاپ: دوم،قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۱۳ ق.

۷.ابن جوزی، ابوالفرج عبدالرحمن بن علی ،زاد المسیر فی علم التفسیر، تحقیق: عبدالرزاق المهدی،چاپ اول، بیروت: دار الکتاب العربی،۱۴۲۲ ق

۸.ابن خلدون، عبد الرحمن بن محمد بن خلدون، دیوان المبتدأ و الخبر فی تاریخ العرب و البربر و من عاصرهم من ذوی الشأن الأکبر (تاریخ ابن خلدون) ، تحقیق: خلیل شحادة،چاپ دوم،بیروت: دار الفکر،۱۴۰۸ق.

۹.ابن شعبه حرانی، حسن بن علی، تحف العقول، تصحیح،غفاری، علی اکبر، چاپ دوم، قم: جامعه مدرسین،۱۴۰۴ق.

۱۰.ابن عاشور، محمد بن طاهر، التحریر و التنویر،بی نا،بی جا،بی تا.

۱۱.ابن عطیه اندلسی، عبدالحق بن غالب، المحرر الوجیز فی تفسیر الکتاب العزیز ، تحقیق: عبدالسلام عبدالشافی محمد، چاپ اول، بیروت: دارالکتب العلمیه،۱۴۲۲ ق.

۱۲.ابن فارس،احمدبن فارس بن زکریا،معجم مقاییس اللغه،محقق:عبدالسلام محمدهارون،چاپ اول:قم:مکتب الاعلام الاسلامی، ۱۴۰۴ق.

۱۳.ابن ماجه،سنن ابن ماجه،تحقیق: محمد فواد عبد الباقی،بیروت:دارالفکر،بی تا.

۱۴.ابن منظور،ابی الفضل جمال الدین محمدبن مکرم،لسان العرب،چاپ سوم،بیروت:دارصدار،۱۴۱۴ق.

۱۵.ابوالفتوح رازی، حسین بن علی، روض الجنان و روح الجنان فی تفسیرالقرآن،تحقیق: دکتر محمد جعفر یاحقی- دکتر محمد مهدی ناصح،مشهد: بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی،۱۴۰۸ ق.

۱۶.افراسیاب پور،علی اکبر،زیبایی پرستی درعرفان اسلامی،تهران:انتشارات طهموری،۱۳۸۰ش.

۱۷.انصاری (ابن دباغ) ،عبدالرحمن،عشق اصطرلاب اسرارخداست،ترجمه:قاسم انصاری،تهران:انتشارات طهموری،۱۳۷۸ش.

۱۸.انوری،حسن،فرهنگ بزرگ سخن،بی نا،تهران:انتشارات سخن،۱۳۸۱ش.

۱۹.ایروانی، جواد،اخلاق اقتصادی در مصرف از دیدگاه قرآن وحدیث،مشهد:دانشگاه علوم اسلامی رضوی،۱۳۸۴ش.

۲۰.آلوسی،سیدمحمود،روح المعانی فی تفسیرالقرآن العظیم،چاپ اول،بیروت:دارالکتب العلمیه،۱۴۱۵ق.

۲۱.الهی قمشه ای، محیی الدین مهدی، حکمت الهی عام و خاص، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۳۵ش.

۲۲.آملی،سیدحیدر، شرح فصوص الحکم،ترجمه:محمدرضاجوزه،تهران:انتشارات روزنه،۱۳۷۷ش.

۲۳.بحرانی، سید هاشم، البرهان فی تفسیر القرآن، چاپ اول، تهران: بنیاد بعثت،۱۴۱۶ ق.

۲۴.بیات، محمد حسین، مبانی عرفان و تصوف، تهران، انتشارات دانشگاه علامه طباطبائی، چاپ اول، ۱۳۷۴ش.

۲۵.بیضاوی، عبدالله بن عمر،أنوار التنزیل و أسرار التأویل ، تحقیق: محمد عبد الرحمن المرعشلی،چاپ اول، بیروت: دار احیاء التراث العربی،۱۴۱۸ ق

۲۶.پسندیده،عباس،کانون مهرورزی،تهران:ریاست مرکزی امور زنان وخانواده.۱۳۸۹ش.

۲۷.تامس، آلن، «ارزش چیست؟»ترجمه عزت‌الله فولادوند، نشریه بخارا، شماره ۳۷، ص ۴۵ – ۴۸، مرداد و شهریور ۱۳۸۳ش.

۲۸.تمیمی آمدی، عبد الواحد بن محمد ،غرر الحکم و درر الکلم ،چاپ دوم، قم: دار الکتاب الإسلامی،۱۴۱۰ ق.

۲۹.تهانوی،محمدعلی،موسوعه کشاف اصطلاحات الفنون والعلوم،بی نا،بیروت:مکتبه لبنان ناشرون،بی تا.

۳۰.تهرانی،آقابزرگ،الذریعه الی تصانیف الشیعه، بیروت: انتشارات دارالاضواء،بی تا.

۳۱.جعفری،محمدتقی،زیبایی وهنرازدیدگاه اسلام،چاپ هفتم،تهران:موسسه تدوین ونشرآثارعلامه جعفری،۱۳۸۹ش.

۳۲.ـــــــ،ــــــ عرفان اسلامی، انتشارات صنعتی شریف، چاپ اول، ۱۳۷۳ش.

۳۳.جمهوری،افلاطون،ترجمه:کاویانی،تهران:نشرلطفی،۱۳۵۳ش.

۳۴.جوادی آملی، عبدالله، تبیین براهین اثبات وجود خدا، نشر اسرا، قم، چاپ اول، بی تا.

۳۵.ـــــــ،ــــــ،تفسیرتسنیم،چاپ هشتم،قم:انتشارات اسراء،۱۳۸۸ش.

۳۶.ـــــــ،ــــــ،زن درآینه جلال وجمال،چاپ دهم،قم:دفترانتشارات اسلامی،۱۳۸۴ش.

۳۷.ـــــــ،ــــــ،هنروزیبایی ازمنظردین،تنظیم:مسعودترقی جاه،تهران:بنیادسینمایی فارابی،۱۳۷۵ش.

۳۸.جوهری الفارابی،اسماعیل بن حماد،الصحاح،بی نا ،بیروت:داراحیاءالتراث العربی،۱۴۱۹ق.

۳۹.جویباری،ولی الله رستگار،اسراف ازدیدگاه اسلام،چاپ اول،تهران:بنیاد پژوهش های علمی و فرهنگی، نور الاصفیا،۱۳۷۹ش.

۴۰.حسینی خامنه ای،سیدعلی،برگرفته ازبیانات مقام معظم رهبری (ایده بروح القدس) بیانات دردیداربا جوانان استان خراسان شمالی، (همراه با تلخیص) دفترحفظ ونشرآثارحضرت آیت الله العظمی سیدعلی خامنه ای (موسسه پژوهشی فرهنگی انقلاب اسلامی) .

۴۱.ـــــــ،سیدمحمد،«خلاقیت/خلافت انسان»درفسلفه وعرفان اسلامی،خردنامه صدرا،ش ۱۳۸۱،۲۸ش.

۴۲.حسینی کوهساری،سید اسحاق،نگاهی قرآنی به فشار روانی،چاپ ششم:تهران،کانون اندیشه جوان،۱۳۸۹ش.

۴۳.حسینی شاه عبدالعظیمی، حسین بن احمد،تفسیر اثنا عشری، چاپ اول، تهران: انتشارات میقات،۱۳۶۳ ش.

۴۴.حسینی همدانی، سید محمد حسین، انوار درخشان ، تحقیق: محمد باقر بهبودی،چاپ اول، تهران: کتابفروشی لطفی،۱۴۰۴ ق

۴۵.حقی بروسوی، اسماعیل،تفسیرروح البیان،بی نا،بیروت:دارالفکر،بی تا.

۴۶.حکیمی، محمدرضا، جامعه سازی قرآنی، چاپ اول، دفتر نشر فرهنگ اسلامی،۱۳۷۸ش.

۴۷.حلی،ابن فهد،عده الداعی،چاپ اول،قم:دارالکتاب الاسلامی،۱۴۰۷ق.

۴۸.حنبل ،احمد،مسند احمد،بیروت:دار صادر،بی تا.

۴۹.خالقی‌فر، مجید، بررسی عوامل اجتماعی موثر بر نگرش به جنگ، پایان‌نامه کارشناسی، دانشگاه تبریز، ۱۳۷۷ش.

۵۰.خرقانی،حسن ،قرآن وزیبایی شناسی،چاپ اول،مشهد:انتشارات دانشگاه علوم اسلامی رضوی ،۱۳۹۱ش.

۵۱.ـــــــ،ــــــ،قرآن کریم چشمه سارزیبایی شناسی،فصلنامه تخصصی پژوهش های میان رشته ای قرآن،سال اول،شماره سوم، ۱۳۸۸ش.

۵۲.خرمشاهی، بهاءالدین؛ دانش نامهٔ قرآن و قرآن پژوهی،چاپ اول، تهران: ناهید،۱۳۷۷ش.

۵۳.خلجی،محمدتقی،اسرار خاموشان (شرح صحیفه سجادیه) ،قم:پرتوی از خورشید،۱۳۸۵ش.

۵۴.دخیل، علی بن محمد علی، الوجیز فی تفسیر الکتاب العزیز، نوبت چاپ دوم ، بیروت: دار التعارف للمطبوعات،۱۴۲۲ ق.

۵۵.دشتی،محمد،مسئولیت تربیت،قم،جامعه مدرسین،۱۳۶۴ش.

۵۶.دورانت،ویل،لذات فلسفه،ترجمه:دکترعباس زریاب،بی نا،تهران:انتشارات علمی فرهنگی،۱۳۹۱ش.

۵۷.راغب اصفهانی،حسین بن محمد،المفردات فی غریب القرآن،چاپ اول:دمشق-بیروت:دارالعلم-دارالشامیه،۱۴۱۲ق.

۵۸.رائدبن بصری،ابن ابی علقمه،معجم البدع،بی نا،ریاض:دارالعاصمه،۱۴۱۷ق.

۵۹.ربانی گلپایگانی، علی، فطرت ودین، چاپ اول ،تهران :مؤسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر، ۱۳۸۰ش.

۶۰.رزاقی،ابراهیم،الگوی مصرف وتهاجم فرهنگی،تهران،چاپخش،۱۳۷۴ش.

۶۱.رشید رضا، محمد تفسیر القران الحکیم (المنار) ،چاپ دوم،القاهره:دارالمنار،۱۳۶۶ق.

۶۲.رضایی، غلامحسین، افقهای فکری، نگرش کوتاه بر فرهنگ و ارزشهای اسلامی، پاسخ شبهات دینی، اجتماعی و عقیدتی، قم، ۱۳۸۱ش.

۶۳.رضوی،مرتضی،انسان وچیستی زیبایی،چاپ اول،تهران:انتشارت مولف،۱۳۸۴ش.

۶۴.رفیع پور،فرامرز،کند وکاوها ونداشته ها،تهران،سهامی انتشار، ۱۳۸۰ش.

۶۵.زمخشری،محمود،الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل،چاپ سوم،بیروت:دارالکتب العربی،۱۴۰۷ق.

۶۶.ساپینگتون، اندروا ،بهداشت روانی،ترجمه:حمید رضا حسین شای براواتی،تهران:نشر روان،۱۳۷۹ش.

۶۷.ستاری،جلال،جان های آشنا،بی نا،تهران:انتشارات طوس، ۱۳۷۰ش.

۶۸.سجادی،سیدجعفر،فرهنگ اصطلاحات وتعبیرات عرفانی،بی نا،تهران:انتشارات طهموری،۱۳۷۵ش.

۶۹.سید بن قطب، ابراهیم شاذلی ،فی ظلال القرآن، چاپ هفدهم، بیروت- قاهره: دارالشروق،۱۴۱۲ ق.

۷۰.سیوطی ،جلال الدین، الدر المنثور فی تفسیر المأثور، قم: کتابخانه آیهٔ الله مرعشی نجفی،۱۴۰۴ ق.

۷۱.شاله،فلیسین،شناخت زیبایی،ترجمه:علی اکبربامداد،بی نا،تهران:انتشارات طهموری،۱۳۷۵ش.

۷۲.شریعتمداری،جعفر،شرح وتفسیرلغات قرآن،انتشارات آستان قدس رضوی،چاپ اول،۱۳۷۱ش.

۷۳.شریف الرضی، محمد بن حسین،نهج البلاغهٔ،تصحیح: صالح، صبحی، چاپ اول، قم: انتشارات هجرت،۱۴۱۴ ق.

۷۴.شریف لاهیجی، محمد بن علی،تفسیر شریف لاهیجی ،چاپ اول، تهران: دفتر نشر داد،۱۳۷۳ ش.

۷۵.شعرانی ،سید عبد الوهاب ، لواقح الأنوار القدسیهٔ فی بیان العهود المحمدیهٔ،چاپ دوم،مصطفی البابی الحلبی و اولاده،۱۳۹۳ق.

۷۶.شعرانی،میرزاابو الحسن،نثرطوبی،چاپ دوم،تهران:انتشارات اسلامیه،۱۳۹۸ق.

۷۷.شفیعی، سید محمد، پژوهشی پیرامو فطرت مذهبی در انسان، انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه اسلامیه، قم، ۱۳۶۷ش.

۷۸.شوشتری،عباس،فرهنگ کامل قرآن،چاپ سوم،تهران:انتشارات علامه طباطبایی،بی تا.

۷۹.شوکانی،محمدبن علی،فتح القدیر،چاپ اول،دمشق:دارابن کثیر،۱۴۱۴ق.

۸۰.شیخ حر عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعهٔ، چاپ اول، قم: مؤسسهٔ آل البیت علیهم السلام،۱۴۰۹ ق.

۸۱.صادقی تهرانی، محمد، الفرقان فی تفسیر القرآن بالقرآن ،چاپ دوم، قم: انتشارات فرهنگ اسلامی،۱۳۶۵ ش.

۸۲.صدر الدین شیرازی، محمد بن ابراهیم،مفاتیح الغیب،بی نا،تهران:انتشارات مولی،۱۳۶۳ش.

۸۳.صدر، سید محمدباقر، اقتصاد ما، ترجمه: محمد کاظم موسوی، انتشارات اسلامی،بی تا.

۸۴.صدرا، علیرضا ،طرح تحقیقات ارزشگرایی در جامعه ایرانی، مرکز تحقیقات استراتژیک مجمع تشخیص مصلحت نظام، ۱۳۸۵ش.

۸۵.صدرالدین شیرازی،محمدبن ابراهیم،المبداءومعاد،چاپ اول،بیروت:دارالهدی، ۱۴۲۰ق.

۸۶.صدرالمتألهین شیرازی، الحکمهٔ المتعالیهٔ فی الأسفار العقلیهٔ الاربعهٔ ،بی نا،بیروت:دارالإحیاء التراث العربی،بی تا.

۸۷.طباطبایی،سیدمحمدحسین،المیزان فی تفسیرالقرآن،چاپ پنجم،قم:دفترانتشارات اسلامی،۱۴۱۷ق.

۸۸.طبرسی،فضل بن حسن ،مجمع البیان فی تفسیرالقرآن،چاپ سوم،تهران:انتشارات ناصرخسرو ،۱۳۷۲ش.

۸۹.طبرسی،فضل بن حسن،جوامع الجامع،چاپ اول،تهران:انتشارات دانشگاه تهران،۱۳۷۷ش.

۹۰.طبرسی، حسن بن فضل، مکارم الأخلاق، چاپ چهارم، قم: انتشارات الشریف الرضی،۱۴۱۲ ق.

۹۱.طبری ،ابو جعفر محمد بن جریر ،جامع البیان فی تفسیر القرآن، چاپ اول، بیروت: دار المعرفه، ۱۴۱۲ ق.

۹۲.طریحی،فخرالدین،مجمع البحرین،تحقیق:سیداحمدحسینی،چاپ سوم،تهران:انتشارات مرتضوی،۱۳۷۵ش.

۹۳.طوسی،ابی جعفرمحمد بن حسن،الفهرست، چاپ اول، بی جا: انتشارات الفقاهه ، ۱۴۱۷ق.

۹۴.طوسی،محمدبن حسن،التبیان فی تفسیرالقرآن،بی نا،بیروت:داراحیاءالتراث العربی،بی تا.

۹۵.طوسی، خواجه نصیرالدین؛ اخلاق ناصری،تهران: انتشارات خوارزمی،بی تا.

۹۶.طیب ،سید عبد الحسین،اطیب البیان فی تفسیر القرآن ،چاپ دوم، تهران: انتشارات اسلام،۱۳۷۸ ش.

۹۷.عاملی،معروف به«شیخ بهایی»،محمدبن حسن،کشکول،بی نا،تهران:انتشارات رجبی،۱۳۳۹ش.

۹۸.عبده،مصطفی،المدخل الی فلسفه الجمال،بی نا،قاهره:مکتبه مدبولی،۱۹۹۹م.

۹۹.عروسی حویزی، عبد علی بن جمعه، تفسیر نور الثقلین ، تحقیق: سید هاشم رسولی محلاتی،چاپ: چهارم، قم: انتشارات اسماعیلیان،۱۴۱۵ ق.

۱۰۰.علیخانی،علی اکبر،«ویژگی های جامعه مطلوب از دیدگاه امام علی (ع) »فصلنامه دانشگاه اسلامی،۱۳۷۱ش.

۱۰۱.علی ،جواد،المفصل فی تاریخ العربی قبل الاسلام، بیروت: دارالعلم للملایین، ۱۹۷۶ م.

۱۰۲.عماره،محمد،اسلام وهنرهای زیبا،ترجمه:مجیداحمدی،بی نا،تهران:نشراحسان،۱۳۸۱ش.

۱۰۳.عیاشی، محمد بن مسعود، کتاب التفسیر، تحقیق: سید هاشم رسولی محلاتی، تهران: چاپخانه علمیه، ۱۳۸۰ ق.

۱۰۴.غزالی، محمد؛ احیاء علوم الدین، چاپ اوّل، بیروت: دارالکتب العلمیهٔ، ۱۴۰۶ ق.

۱۰۵.غلامعلی، خسرو؛ شناخت انواع اجتماعات از دیدگاه فارابی و ابن خلدون، چاپ اوّل،تهران: مؤسسه اطلاعات،.بی تا.

۱۰۶.فارابی،ابونصر،سیاست مدینه،ترجمه:جعفرسجادی،تهران:انجمن فلسفه ایران،۱۳۵۸ش.

۱۰۷.فاضل مقداد، جمال الدین مقداد بن عبدالله، کنزالعرفان فی فقه القرآن ، تحقیق: سید محمد قاضی،چاپ اول ،تهران: مجمع جهانی تقریب مذاهب اسلامی،۱۴۱۹ق.

۱۰۸.فخرالدین رازی،ابوعبدالله محمدبن عمر،مفاتیح الغیب (تفسیرکبیر) ،چاپ سوم،بیروت:داراحیاءالتراث العربی،۱۴۲۰ق.

۱۰۹.فخرالدین رازی،ابوعبدالله محمدبن عمر،مفاتیح الغیب (تفسیرکبیر) ،چاپ سوم،بیروت:داراحیاءالتراث العربی،۱۴۲۰ق.

۱۱۰.فرانکنا، ویلیام کی، فلسفه اخلاق، ترجمه هادی صادقی، قم، کتاب طه، ۱۳۸۳ش.

۱۱۱.فراهانی فرد ،سعید ،نگاهی به فقر وفقر زدایی ازدیدگاه اسلام، تهران:انتشارات باشگاه اندیشه،۱۳۸۴ش.

۱۱۲.فراهیدی،خلیل بن احمد،کتاب العین،چاپ دوم،قم:انتشارات هجرت،۱۴۰۹ق.

۱۱۳.فروم،اریک،هنر عشق ورزیدن،ترجمه:پوری سلطانی،چاپ بیست وپنجم،تهران:مروارید،بی تا.

۱۱۴.فضل الله، سید محمد حسین،تفسیر من وحی القرآن، چاپ دوم، بیروت: دار الملاک للطباعهٔ و النشر،۱۴۱۹ ق.

۱۱۵.فعال عراقی نژاد، حسین؛ داستانهای قرآن و تاریخ انبیاء درالمیزان،چاپ اول، تهران: سبحان،۱۳۷۰ش.

۱۱۶.فقیه،نظام الدین،سریان عشق درهستی،بی نا،شیراز:انتشارات نوید،۱۳۷۶ش.

۱۱۷.فیروزآبادی، مجدالدین محمدبن یعقوب ،بصائرذوالتمیز فی لطائف الکتاب العزیز، بی نا، مصر: مجلس اعلی الشئون الإسلامیه، ۱۴۱۶ق.

۱۱۸.فیروزآبادی،محمدبن یعقوب،قاموس المحیط،بی نا،بیروت: انتشارات دارالجبل،۱۳۷۴ش.

۱۱۹.فیض کاشانی ،محسن ،الصافی،چاپ دوم،تهران:انتشارات صدرا،۱۴۱۵ق.

۱۲۰.فیومی،احمدبن محمد،المصباح المنیرفی غریب الشرح الکبیر،چاپ دوم،قم:موسسه دارالهجره،۱۴۱۴ق.

۱۲۱.قرشی،سیدعلی اکبر،قاموس قرآن،چاپ ششم،تهران:دارالکتب الاسلامیه،۱۳۷۱ش.

۱۲۲.قرطبی،محمدبن احمد،الجامع لأحکام القرآن،چاپ اول،تهران:انتشارات ناصرخسرو،۱۳۶۴ش.

۱۲۳.قطب الدین، سعیدبن هبه الله،فقه القرآن فی شرح آیات الاحکام،چاپ دوم،قم:کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی،۱۴۰۵ق.

۱۲۴.قطبی،محمدیوسف،تحقیق درتعریف هنر،بی نا،تهران:انتشارات زوار،۱۳۵۲ش.

۱۲۵.قمی ،علی بن ابراهیم، تفسیر قمی ، تحقیق: سید طیب موسوی جزایری،چاپ چهارم، قم: دار الکتاب،۱۳۶۷ ش.

۱۲۶.قمی،عباس،مفاتیح الجنان،چاپ سوم،قم:انتشارات افق فردا،۱۳۷۹ش.

۱۲۷.قمی مشهدی، محمد بن محمدرضا، تفسیر کنز الدقائق و بحر الغرائب ،چاپ اول، تهران: سازمان چاپ وانتشارات وزارت ارشاد اسلامی،۱۳۶۸ ش.

۱۲۸.کاشانی،کمال الدین عبدالرزاق،لطائف الاعلام فی اشارات اهل الالهام،تصحیح:مجیدهادی زاده،تهران:مرکزنشرمیراث مکتوب، ۱۳۷۹ش.

۱۲۹.کانت،ایمانوئل،نقدقوه حکم،ترجمه:عبدالکریم رشیدیان،تهران:انتشارت نی،۱۳۸۱ش.

۱۳۰.کلانتری،علی اکبر، اسلام والگوی مصرف.قم: مؤسسه بوستان کتاب،۱۳۷۱ش.

۱۳۱.کلینی، محمد بن یعقوب بن اسحاق،الکافی، تصحیح: غفاری علی اکبر و آخوندی، محمد، چاپ چهارم، تهران:دار الکتب الإسلامیة،۱۴۰۷ ق.

۱۳۲.گاستالا،پیر،زیباشناسی تحلیلی،ترجمه:علینقی وزیری،بی نا،تهران:انتشارات دانشگاه تهران،۱۳۳۶ش.

۱۳۳.گنابادی ،سلطان محمد،بیان السعادة فی مقامات العبادة ،چاپ دوم،بیروت: مؤسسة الأعلمی للمطبوعات ،۱۴۰۸ ق.

۱۳۴.گئورگیو،کنستان ویرژیل،محمد صلّی الله علیه وآله والسّلم پیامبری که از نو باید شناخت،ترجمه:ذبیح الله منصوری،تهران:انتشارات زرین،۱۳۸۸ش.

۱۳۵.لمبروزو، جینا ،روح زن، ترجمه پری حسام شه رئیس، تهران: دانش، ۱۳۶۹ش.

۱۳۶.الماوردی، النکت والعیون، بیروت: دارالکتب العلمیة، ۱۴۱۲ ق.

۱۳۷.مجلسی،محمدباقر،بحارالأنوار،چاپ دوم،بیروت:داراحیاء تراث العربی،،۱۴۰۳ق.

۱۳۸.محمدعمر ، چپرا ، اسلام وچالش اقتصادی ، انتشارات پژوهشگاه فرهنگ واندیشه اسلامی ،بی تا.

۱۳۹.محمدی،مریم، تجمل گرایی زنان از دیدگاه اسلام،مجموعه مقالات زن وخانواده،۱۳۸۹ش.

۱۴۰.مدرسی،سیدمحمدتقی،تفسیرهدایت،ترجمه:عبدالحمیدآیتی،بی نا،مشهد:انتشارات آستان قدس رضوی،۱۳۷۷ش.

۱۴۱.مراغی، احمد بن مصطفی، تفسیر المراغی، بیروت: داراحیاء التراث العربی،بی تا.

۱۴۲.مزلو،آبراهام،انگیزش وشخصیت،ترجمه احمد رضوانی،تهران:دارالکتب الاسلامیه،۱۳۸۹ق.

۱۴۳.المزّی، یوسف ،تهذیب الکمال،تحقیق:دکتر بشار عواد معروف،چاپ چهارم،بیروت:موسسه رساله،بی تا.

۱۴۴.مصباح یزدی، محمد تقی، دروس فلسفه اخلاق اسلامی، تهران، انتشارات اطلاعات، ۱۳۷۳ش.

۱۴۵.__________، فلسفه اخلاق، نگارش و تحقیق احمد حسین شریفی، تهران، چاپ و نشر بین الملل، ۱۳۸۰ش.

۱۴۶.__________،اخلاق درقرآن، تحقیق ونگارش:محمدحسین اسکندری،چاپ پنجم، قم: موسسه آموزشی پژوهشی امام خمینی،۱۳۹۱ش.

۱۴۷.ـــــــــــ،ـــــــــــ،به سوی خودسازی،قم:انشارات موسه آموزشی وپوهشی امام خمینی رحمه الله علیه،۱۳۸۰ش.
۱۴۸.ـــــــــــ،ـــــــــــ،پرسش ها وپاسخ ها،چاپ هشتم،قم:موسسه آموزشی وپژوهشی امام خمینی،۱۳۹۱ش.
۱۴۹.مصطفوی،حسن،التحقیق فی کلمات القرآن الکریم،چاپ اول،تهران:وزارت فرهنگ وارشاداسلامی،۱۳۶۸ش.
۱۵۰.مصطفوی،حسن،تفسیرروشن،چاپ اول،تهران:مرکزنشرکتاب، ۱۳۸۰ش.
۱۵۱.مطهری، مرتضی، مجموعه آثارشهیدمطهری،،بی نا،انتشارات صدرا،۱۳۶۸ش.
۱۵۲.ـــــــــ،ـــــــــ،تعلیم وتربیت دراسلام،چاپ چهلم،تهران:انتشارات صدرا،۱۳۸۲ش.
۱۵۳.ـــــــــ،ـــــــــ،گفتارهای معنوی،چاپ چهاردهم،تهران:انتشارات صدرا،۱۳۷۳ش.
۱۵۴.ـــــــــ،ـــــــــ،امدادهای غیبی در زندگی بشر،انتشارات صدرا،۱۳۶۹ش.
۱۵۵.مطهری،مرتضی،انسان درقرآن،چاپ بیست وپنجم،انتشارات صدرا،۱۳۸۵ش.
۱۵۶.ـــــــــ،ـــــــــ،آشنایی باقرآن۲،چاپ شانزدهم،تهران:انتشارات صدرا،۱۳۸۱ش.
۱۵۷.ـــــــــ،ـــــــــ،تکامل اجتماعی انسان،چاپ هفتم،تهران:انتشارات صدرا،۱۳۷۲ش.
۱۵۸.ـــــــــ،ـــــــــ،جاذبه ودافعه علی علیه السّلام،چاپ هفتادوپنجم، انتشارات صدرا، ۱۳۹۰ش.
۱۵۹.ـــــــــ،ـــــــــ،جامعه وتاریخ ،چاپ هجدهم،انتشارات صدرا،۱۳۸۵ش.
۱۶۰.ـــــــــ،ـــــــــ،فلسفه اخلاق،چاپ بیستم،تهران:انتشارات صدرا،۱۳۷۷ش.
۱۶۱.ـــــــــ،ـــــــــ ،مساله حجاب،چاپ پنجاه ودوم،تهران: صدرا ،۱۳۷۹ش
۱۶۲.مطیع،مهدی،مبانی زیبایی شناسی درقرآن،فصلنامه هنر، ش ۷۰.
۱۶۳.معاروله،کاپلان،وسادوک،بنیامین،خلاصه روان پزشکی،علوم رفتاری و روان پزشکی بالینی،ترجمه:نصرت الله پورافکاری،تهران:آزاده ،۱۳۷۳ش.
۱۶۴.مغنیه، محمد جواد ،تفسیر الکاشف ،چاپ اول، تهران: دار الکتب الإسلامیۀ،۱۴۲۴ ق.
۱۶۵.مقدس اردبیلی، احمد بن محمد، زبدۀ البیان فی أحکام القرآن،چاپ اول، تهران: کتابفروشی مرتضوی،بی تا.
۱۶۶.کاظمی، جواد بن سعید، مسالک الأفهام الی آیات الأحکام، چاپ دوم، تهران: کتابفروشی مرتضوی،۱۳۶۵ش.
۱۶۷.مقدس نیا، سید محمد تقی و محمدی،محمد مهدی ،آداب معاشرت، مشهد:پیک جلال،۱۳۷۹ش.
۱۶۸.مکارم شیرازی،ناصر،تفسیرنمونه،چاپ اول،تهران:انتشارات دارالکتب الإسلامیه،۱۳۷۴ش.
۱۶۹.ـــــــــ،ـــــــــ پیام قرآن ،چاپ نهم، تهران: دار الکتب الاسلامیه،۱۳۸۶ ه. ش.
۱۷۰.منتظری، دراسات فی ولایۀ الفقهیه، قم: المرکز العالمی للدراسات، ۱۴۰۹ ق.
۱۷۱.موسوی خمینی،روح الله، تحریر الوسیلۀ ،چاپ دوم، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی رحمه الله علیه، ۱۳۸۴ ش.
۱۷۲.ـــــــــ،ـــــــــ چهل حدیث، چاپ چهارم، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی رحمه الله علیه، ۱۳۸۸ ش.
۱۷۳.ـــــــــ،ـــــــــ،سرالصلوه،مقدمه وتصحیح:سیداحمدفرهی،تهران:پیام آزادی،بی تا.
۱۷۴.ـــــــــ،ـــــــــ،شرح دعای سحر،بی نا،تهران:انتشارات اطلاعات،۱۳۷۱ش.
۱۷۵.ـــــــــ،ـــــــــ،صحیفه نور،چاپ چهارم،تهران: موسسه تنظیم ونشرآثار امام خمینی (ره) ، ۱۳۸۶ش.
۱۷۶.ـــــــــ،ـــــــــ،طلب واراده،تهران:انتشارات علمی فرهنگی،۱۳۶۲ش.
۱۷۷.موسوی اصفهانی، سیدجمال الدین؛ پیام های اقتصادی قرآن، چاپ اوّل،قم: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، بی تا.
۱۷۸.مونتسکیو، روح القوانین، ترجمه: علیاکبرمهتدی، بی نا، تهران:چاپخانه مجلسی،۱۳۲۲ ش.

۱۷۹.النجاشی،ابوالعباس احمدبن محمدرجال نجاشی، چاپ اول،قم: انتشارات جامعه مدرسین، ۱۴۰۷ق. معین،محمد، فرهنگ فارسی، تهران: انتشارات امیرکبیر، ۱۳۷۱ش.

۱۸۰.نراقی، مهدی بن ابی‌ذر ،علم اخلاق اسلامی: ترجمه کتاب جامع السعادات،مترجم:مجتبوی، جلال‌الدین،تهران: حکمت،۱۳۷۷ ش.

۱۸۱.نراقی، احمد، معراج السعاده، قم: هجرت، ۱۳۷۸ش.

۱۸۲.نوری، حسین بن محمد تقی، مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل ،چاپ اول، قم: مؤسسهٔ آل البیت علیهم السلام،۱۴۰۸ ق.

۱۸۳.نیکزاد،عباس،سریان درک و شعور و عشق در همه موجودات،قم: رواق اندیشه،تیر ۱۳۸۴،شماره ۴۳.

۱۸۴.نیوتن،اریک،معنی زیبایی،ترجمه:پرویزمرزبان،چاپ دوم،تهران:نشرعلمی،۱۳۶۶ش.

۱۸۵.ورام بن أبی فراس، مسعود بن عیسی، مجموعهٔ ورّام، چاپ: اول، قم: مکتبه فقیه، ۱۴۱۰ ق.

۱۸۶.وزیری،علی نقی،زیباشناسی درهنروطبیعت،تهران:انتشارات هیرمند،۱۳۶۳ش.

۱۸۷.هاسپرز،جان واسکراتن،راجر،فلسفه هنروزیبایی شناسی،ترجمه:یعقوب آژند،چاپ اول،تهران:دانشگاه تهران،۱۳۷۹ش.

۱۸۸.هاشمی رفسنجانی،اکبر، و برخی از محققان، تفسیر راهنما، چاپ سوم، قم: انتشارات دفتر تبلیغات،۱۳۷۹ش.

۱۸۹.هربرت،رید،معنی هنر،ترجمه:نجف دریابندری،بی نا،تهران:انتشارات علمی فرهنگی،۱۳۷۴ش.

۱۹۰.هگل،فردریش،مقدمه برزیباشناسی،ترجمه:محمودعابدیان،بی نا،تهران:انتشارات آواز،۱۳۶۳ش.

۱۹۱.الهواری، هودبن محکّم، تفسیر کتاب الله العزیز، به کوشش حاج بن سعید شریفی، بیروت: دالغرب الاسلامی، ۱۹۹۰ م.

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحیم
جاهِدُوا بِأَمْوالِکُمْ وَ أَنْفُسِکُمْ فی سَبیلِ اللَّهِ ذلِکُمْ خَیْرٌ لَکُمْ إِنْ کُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السّلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلبیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف :دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به

محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :

الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه

ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و...

د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه)تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و)راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز)طراحی سیستم های حسابداری ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و...

ح)همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی)برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت : ۲۳۷۳ شناسه ملی : ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳- (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵(۰۳۱۱)

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشاالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳ ، شماره کارت :۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳و شماره حساب شبا : -IR۹۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۶۲۱ ۵۳-۰۶۰۹به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان – خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام -: هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است،

هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می‌گشایی که آن بینوا، خود را بِدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی‌گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».